



  /Borhan\_Fa

# تسلیم در برابر نص شرعی

ترجمه گزینشی فصل اول و دوم



فهد بن صالح العجلان  
ترجمه: ایوب انصاری

# تسلیم در برابر نص شرعی

تألیف: فهد بن صالح العجلان

ترجمه: ایوب انصاری

[T.me/Borhan\\_Fa](https://t.me/Borhan_Fa)

## فهرست مطالب

فهرست مطالب	۳
مقدمه مترجم	۴
مقدمه	۶
فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل	
	۳۳
مبحث نخست: وظیفه عقل و جایگاهش در نص شرعی	۳۴
مبحث دوم: در چه مواردی عقل باید تابع نص شرعی شود؟	
	۵۶
مبحث سوم: نافرمانی از نص شرعی به سبب دلایل عقلی	۶۵
فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص	
	۱۲۵
مبحث اول: نشانه‌های اصلی در دلالت داشتن‌های نصوص شرعی	۱۲۵
مبحث دوم: سرپیچی از نص شرعی به سبب فهم اشتباه از نص	
	۱۵۰

## مقدمه مترجم

از جمله اصول مسلم دین اسلام، تسلیم در مقابل دستورات شریعت است. خداوند در آیات متعدد و رسول الله ﷺ در احادیث فراوانی به این تسلیم فرمان داده‌اند، اما در طول تاریخ، گروه‌ها و اشخاص مختلفی قسمت‌هایی از شریعت را در تعارض با عقل یا فهم خودشان از شریعت دیده و مدارس و فرقه‌های مختلف عقیدتی و فقهی، گاهی قسمتی از اخبار غیبی یا اوامر فقهی را با چنین حجت‌هایی نادیده گرفته‌اند که در مقابل، علمای بسیاری نیز به پاسخ اشکالات و کنکاش شبهاتشان اقدام نموده‌اند.

استاد فهد العجلان در کتاب خود، «التسلیم للنص الشرعی و المعارضات الفكرية المعاصرة» چهار اشکال اساسی در قبول و تسلیم در مقابل شریعت را بیان و به صورت مفصل به آن پاسخ داده است، گرچه این کتاب، پیش‌تر به فارسی ترجمه شده اما از متنی شیوا و قابل فهم برخوردار نیست و عموم اصطلاحات بر شکل عربی خویش باقی مانده و گاهی فهم جملاتش مشکل است؛ از این رو و به سبب اهمیت موضوع، نیاز به ترجمه دوباره این کتاب احساس می‌شد.

اگرچه هر چهار موضوع مطرح شده در کتاب مورداهمیت بود، اما برای آسان نمودن کار بر خواننده گرامی، صرفاً دو بخش اول کتاب که در جامعه فارسی زبان بیشتر موردبحث و استناد است، آن هم به صورت خلاصه و گزینشی ترجمه شده تا از جهتی حجم کتاب کاهش یابد و از طرفی دیگر، خواننده با صرف وقت کمتر بتواند به نتیجه مطلوبی برسد که مدنظر بوده است.

امید است این تلاش اندک، پاسخگوی سؤالاتی باشد که ذهن مسلمانان فارسی زبان را به خود مشغول داشته است.

ایوب انصاری

## مقدمه

خداوند را آن گونه که شایسته جلال و قدرت بی نهایتش است ستایش می کنیم، ستایشی به اندازه پهنا و بلندی آسمان و زمین و آنچه که در آن وجود دارد و درود و سلام بر پیامبرت محمد و خاندان و یارانش و هر آن کس که در راه ایشان قدم نهد، و اما بعد:

انسان در این دنیا در حال جنبش و تکاپوست. صبح را شب و شب را صبح می کند تا اینکه سرانجام این جهان را ترک بگوید، بدون اینکه بداند مهم ترین موضوع در این جهان چیست. او از پاسخ دادن به مهم ترین پرسش این دنیا ناتوان می ماند، مگر آن کس که خداوند به او توفیق اسلام داده باشد و تنها در این صورت است که هدایت خداوند و وحی او را شناخته: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾﴾ (قسم به زمانه \* که انسان در خسارت و زیان است \* مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند و به درستی و راستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند\*).

زندگی مسلمان امروزی به گونه ای سپری می شود که همواره از هر سو با سیلی از شبهات و تناقضات مواجه است، از

بین چشمانش می‌گذرند، به او خبری را می‌دهند و فکر و ذهنش را درگیر می‌کنند. کاری می‌کنند تا او به همه چیز به دیده شک بنگرد و هرچیزی که باعث سست شدن ایمان و یقینش می‌شود را علیه او بسیج می‌کنند و کوشش می‌کنند تا محلی برای نفوذ شک و سرگردانی بر قلبش ایجاد کنند.

با برگرداندن گروهی از دین و مرتد کردن آن‌ها، این خواسته‌ها محقق شد. گروه بسیاری را نیز در شک و اضطراب و سرگردانی فروافکندند و یقین و اعتقاد عده‌ای دیگر را تضعیف کردند. اما در مقابل گروهی دیگر، تلاش‌هایشان تنها بر ایمان و یقین آن‌ها افزود: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ (این فضل خداوند است که به هرکس که بخواهد می‌دهد).<sup>۱</sup>

انسان موجود ضعیفی است. عقل او محدود، دنیای او فریبنده و خواسته‌هایش نامحدود است. فتنه‌ها و بلاها از هر سوی او را احاطه کرده‌اند و یگانه حفاظ و پناهی که وجود دارد خداوند است. تا زمانی که انسان زنده است و نفس می‌کشد، همواره در معرض مصیبت‌ها و بلایا است. رسول‌الله محمد ﷺ همیشه این دعا را می‌خواندند: «ای منقلب‌کننده قلب‌ها، قلب مرا بر دینت ثابت‌قدم بدار». زمانی که از او

## تسلیم در برابر نص شرعی

پیرامون دلیل این کار سؤال شد فرمودند: «هر انسانی قلبش میان دو انگشت خداوند است، هرکسی را که خواست به راه مستقیم هدایت می‌کند و هرکسی را که خواست از مسیر منحرف می‌گرداند».<sup>۱</sup> خداوندا رحمتت را شامل حال امثال ما بگردان.

بنابراین پیامدهای این‌گونه از گمراهی‌ها و شبهات بر مردم، مسلمان امروزی را نیازمند تمام و کمال تمسک به اصل «فرمان‌برداری از قرآن و سنت» می‌کند. همین برایش کافی است تا در مقابل هر نوع انحراف و یا لغزش و دوری از هدایت در امان بماند. باعث می‌شود تا به وسیله این هدایت همیشه در راه درست قدم بگذارد. ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.<sup>۲</sup> (خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در می‌ان آنان برانگیخت که بر آن‌ها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آرایش پاک گرداند و به آن‌ها احکام شریعت و

---

۱ مسند امام احمد (۱۶۰/۱۹) و الترمذی (۵۳۸/۶) به شماره (۲۱۴۰) و آن را

تحسین کرده

۲ آل عمران: ۱۶۴



حقایق حکمت پیاموزد هرچند پیش از آن، گمراهی آنان آشکار بود).

مسلمانان برحسب نیروی ایمان و فرمان‌برداری‌شان نسبت به خداوند و پیامبرش، در تمسکشان به این اصل متفاوت‌اند. تمسک به این اصل تنها به تسلیم شدن و پذیرفتن راستی کلام خداوند در قرآن و قبول معتبر بودن سنت پیامبر خلاصه نمی‌شود، بلکه دارای درجات و مراتبی است، کامل‌ترین و والاترین نسخه آن، تسلیم شدن صحابه پیامبر در مقابل خدا و پیامبر اوست و ایمان و یقین آن‌ها توسط همین دین ساخته شد. هر بار به یقین انسان مسلمان افزوده شود، اطاعت و فرمان‌برداری‌اش از خدا و پیامبر نیز کامل‌تر می‌شود.

انسان مسلمان نیازمند این است که نفسش را بر مهم دانستن این اصل تربیت کند و این مسئله نیازمند تلاش در به کارگیری ابزار و وسایلی است که بنیان‌های تسلیم خدا گشتن را قوی و پایه‌هایش را عمیق می‌سازد. مانند مطالعه سیرت صحابه و تابعین و بزرگان مطیع و مخلص خدا و پیامبر او، همچنین توجه به تفکر مداوم در کلام خدا (قرآن) و فهم معانی آن، مطالعه سنت و سیرت پیامبر و دوری جستن از اسبابی که سبب ضعف این یقین می‌شوند.

## تسلیم در برابر نص شرعی

اگرچه فناوری‌های عصر جدید پرده شبیهات را دریده، اما سبب پدید آمدن انحرافات نیز شده است. فراگیر شدن این اصل شرعی «فرمان‌برداری از قرآن و سنت» و بزرگداشت آن، تأثیر عمیق و بزرگی در کم‌رنگ شدن اثر این شبیهات و کاسته شدن زیان آن دارد. چون که آن مفهوم چند تأثیر خواهد داشت:

۱- **تأثیر فوری:** انسان مسلمان خودش را ملزم به ضرورت آن می‌داند و به آن گردن می‌نهد.

۲- **تأثیر همگانی:** هر مسلمانی از هر کجا که باشد از آن نفع می‌برد، چه مرد و چه زن، کوچک یا بزرگ، چه عالم باشد و چه بی‌سواد، همگی در مقابل آن تسلیم هستند، به‌دور از جایگاه علمی و رویکرد فکری‌شان.

۳- **تأثیر عمیق:** چون که به بررسی و درمان مسئله و یا موضوعی جزئی نمی‌پردازد، بلکه به اصلاح نگرش انسان و عقل او که افکارش را تولید می‌کنند و بر اشیا تسلط دارد خواهد پرداخت.

این مسئله نیازمند ضروریات سه‌گانه است:

۱- ضرورت پخش این مفهوم، شرح آن، استدلال بر آن و بیان نواقضش، و تشویق مردم بر تمسک به آن با تمام وسایل ممکن.

۲- ضرورت از بین بردن موانع و اشکالاتی که سبب پوشیده ماندن تمسک به این اصل نزد برخی از مردم شده است تا مشکلات باعث ضعف در تمسک و نفع بردنشان از آن نشود.

۳- ضرورت اتفاق نظر داشتن بر این اصل بعد از اصلاح آن و اینکه دیگری جایی برای اختلاف یا بحث و شک نباشد. چه بسا بعضی از مردم چنین برداشت کنند که منظور از تسلیم و فرمان برداری، یعنی وادار کردنشان به پذیرش اجتهاداتی غیر از اجتهادات معتبر و اینکه به عنوان اشاره‌ای بر مخالفت با فرمان برداری و تسلیم قلمداد می‌شود. این اختلاف متأسفانه سبب ضعیف شدن شور و شوق عده‌ای از مردم در دعوت دادن به این اصل می‌شود و چه بسا در مقابل آن بایستند. از نتایج این‌گونه اختلافات نیز می‌توان خطر سست شدن این اصل را برشمرد، در حالی که باید این اصل، جایگاه پیوند و تفاهم باشد نه اختلاف. بنابراین ضروریست جهت نگرش دقیق و حساب شده به این اصل، دو چیز را در نظر گرفت:

**علم و دانش:** دانستن حدود و مرز این فرمان برداری و احکام آن. نباید چیزی که با این فرمان برداری سنخیتی ندارد وارد

## تسلیم در برابر نص شرعی

آن گردد؛ چراکه باعث ضعف اصل فرمان‌برداری می‌شود، به همین صورت هم نباید تکه‌ای از این اصل از آن جدا شود.

**عدل و انصاف:** نباید هرگونه اشتباهی در اجتهاد را به پای مخالفت شخص با قاعدهٔ فرمان‌برداری نوشت.

پس داشتن آگاهی نسبت به واقعیت فرمان‌برداری و عدل و انصاف با مردم، به‌مثابهٔ دو وزنه‌ای هستند که تعادل این اصل را حفظ می‌کنند و از وقوع اختلافات و جدل بر سر آن جلوگیری می‌کنند. حالا در این‌گونه موارد، طبق معمول دو سؤال اساسی وجود دارد که به هنگام اسم بردن از فرمان‌برداری از نص شرعی مطرح می‌شوند:

**سؤال اول:** زمانی که یک انسان، مسلمان نباشد، نمی‌توان او را به اطاعت و فرمان‌برداری از نص شرعی فراخواند و بالعکس زمانی که مسلمان باشد، فی‌البداهه از نص شرعی فرمان‌برداری می‌کند و بر سر آن بحث نمی‌کند. بحث و درگیری معمولاً بر سر مسائلی است که بعد از قبول پیروی از نص شرعی به وجود می‌آید. پس اختلافاتی که به وجود می‌آید به‌خاطر اختلاف در فهم نص و برداشت از احکامی است که از آن نص استخراج می‌شوند.

**اما پاسخ به این سؤال:**

**اول:** پیروی از نص شرعی تنها به این معنا نیست که قرآن کلام خداست و تمام مسلمانان بر حجت بودن سنت پیامبر اتفاق نظر دارند، بلکه التزام و فرمان‌برداری‌ای است که کمال ایمان را در بر دارد و با زیاد شدن ایمان زیادتر می‌شود و با ضعیف شدن آن ضعیف‌تر، هر زمان که ترس از خدا و یقین در قلب انسان مؤمن بیشتر شود، تسلیم‌پذیری‌اش نیز بیشتر می‌شود و هر زمان که کمتر شود، ضعیف‌تر خواهد شد. اگرچه به‌طور کلی از اصل فرمان‌برداری و تسلیم خارج نشود و تنها قوی یا ضعیف‌تر شود. بدین خاطر می‌بینی که بیشتر آیات قرآن که با لفظ (تسلیم) بیان شده و یا دربردارنده معنای آن هستند فقط خطابش مؤمنان هستند. لفظ تسلیم در قرآن، در دو جایگاه آمده است که مخاطب هر دوی آن مسلمانان هستند: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup> (و مؤمنان چون لشکر و نیروهای کفار را به چشم دیدند به جای آنکه از کثرت آن‌ها بیمناک شوند بر ثبات و ایمانشان بیفزود و

---

۱ سوره احزاب: ۲۲

## تسلیم در برابر نص شرعی

گفتند این همان جنگی است که خدا و رسول از پیش وعده دادند).

آنان مؤمن و مجاهد بودند، و با همه این‌ها تسلیم و فرمان‌برداری در دل‌هایشان بیشتر شد.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

(چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل‌ایمان نیستند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تو را حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که به سود و زیان آن‌ها کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل‌وجان تسلیم فرمان تو باشند).

این آیه خطاب به کسی است که مسلمان شده و لازم است بداند که چاره‌ای جز سپردن قضاوت به پیامبر و تسلیم شدن به حکم او را ندارد.

خداوند نیز آن‌ها را از رفتارهایی که در تعارض با تسلیم کامل است منع کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾<sup>۲</sup> (ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید در

---

۱ سوره نساء: ۶۵

۲ سوره حجرات: ۱

هیچ کاری بر خدا و رسول پیش‌دستی مجوید). ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾<sup>۱</sup> (ای مؤمنان شما دعای پیامبر را مانند ندای بین یکدیگر بدون حفظ ادب مقام رسالت قرار مدهید).

همچنین آنان را به اجابت کردن فوری دستورات خود و پیامبرش امر کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾<sup>۲</sup> (ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابد رسید).

اگر بر سر مسئله‌ای اختلاف نظر پیدا کردند باید تسلیم فرمان خدا و پیامبر گردند: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾<sup>۳</sup> (پس اگر در مسئله‌ای اختلاف پیدا کردید به خدا و پیامبر «قرآن و سنت» مراجعه کنید). ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> (و آنچه را که در او اختلاف و

---

۱ سوره نور: ۶۳

۲ سوره انفال: ۲۴

۳ سوره نساء: ۵۹

۴ سوره شوری: ۱۰

نزاع کردید حکم آن را به خدا واگذار کنید). ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾<sup>۱</sup> (آنان مؤمنانند که چون به سوی حکم خدا و رسولشان بخوانند تا خدا میان آنها حکم کند از دل و جان خواهند گفت که حکم خدا را هرچند که علیه ما باشد شنیده و اطاعت می‌کنیم). ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾<sup>۲</sup> (هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست).

آنها مؤمن و مسلمان بوده‌اند، بلکه از بزرگان و سروران اهل ایمان (صحابه پیامبر) بودند، با این حال به فرمان برداری، رضایت و تسلیم شدن به اوامر خدا و پیامبرش امر شده‌اند. پس ایرادی که در سؤال وجود دارد ناشی از تصویری اشتباه نسبت به حقیقت تسلیم و فرمان برداری است.

این یک قضیه معلوماتی محض نیست که با دقتی مانند مسائل ریاضی سبک‌سنگین شود، مسائلی که شخص به یقین

۱ سوره نور: ۵۱

۲ سوره احزاب: ۳۶



می‌داند که درست انجام داده یا اشتباه و آیا او تابع است یا تابع نیست؟ بلکه آن، با مقدارِ یقینِ انسانِ مسلمان نسبت به دین مرتبط است، همچنین به نیروی ایمانش و شدت میل و تلاشش برای شناخت خواسته‌های خداوند و پیامبرش بستگی دارد. اسباب و عوامل زیادی در مؤثر بودن، تغییر و زیاد و کم شدن این امور دست دارند. به‌وسیلهٔ شبهات، تمایلات نفسانی یا سرکشی‌ها و امثال این‌ها ضعیف می‌شود. همهٔ این‌ها بیانگر ضرورت توجه ویژه به اصل تسلیم و فرمان‌برداری است که انسان مسلمان را برای به کارگیری تمام تلاش و نیروی خود در حراست از اصل و پاکی نفس در مقابل مخالفت‌هایی که با آن وجود دارد تشویق می‌کند.

**دوم:** بزرگ‌ترین دلیل ترک دین به سبب نفهمیدن دین نیست، بلکه به خاطر روی گردانی از آن یا سستی در توجه به آن و احکام آن است. در این رابطه، خداوند تبارک و تعالی در مورد کفار فرموده‌اند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup> (و آنان که کافرند از هرچه پند و اندرزشان دهد روی می‌گردانند). در جایی نیز دربارهٔ آن‌ها این‌طور فرموده

---

۱ سورهٔ احقاف: ۳

است: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup> (اکثر به امور ظاهری زندگی دنیا (مانند صنعت و تجارت و ...) آگاهاند و از عالم آخرت و وعدهٔ ثواب و عقاب حق به کلی بی‌خبرند).

این تنها در خصوص کافران نیست، انسان مسلمان نیز زمانی که از آموختن دین خود و شناخت خواسته‌های خداوند سر باز می‌زند، دچار همین اشکال می‌شود. قاعدهٔ تسلیم (فرمان‌برداری) ضرورت دلیل‌خواهی و جستجو دربارهٔ آن و تلاش در فهم علت را در درون انسان مسلمان بزرگ جلوه می‌دهد تا خواستهٔ دین را محقق نماید. اگر این فرمان‌برداری دچار ضعف شود، برهان‌خواهی انسان مسلمان نیز ضعیف می‌گردد. در این صورت بیشتر دلایل از دیدگانش پنهان می‌ماند و بسیاری از قطعیات دین به دلیل این روی‌گردانی نادیده گرفته می‌شوند.

مهم دانستن این اصل، وصول به حق را به وسیلهٔ دلایلیش امکان‌پذیرتر می‌سازد و هرکس که به این اصل توجه نکند، از آن محروم می‌ماند.

---

۱ سورهٔ روم: ۷

این اصل، مشکل بی‌توجهی‌ای که باعث می‌شود انسان از فرمان‌برداری خدا و پیامبرش دور بماند را برطرف می‌کند، اگرچه شاید هنوز مؤمن باشد و از اسلام خارج نشده باشد.

**سوم:** بسیاری اعتراضات، شبهات و ایراداتی که بر قلب و ذهن مسلمان وارد می‌شود، دانسته یا نادانسته، باعث ضعیف‌تر شدن فرمان‌برداری‌اش از نص شرعی می‌گردد. بنابراین با توجه به عوامل بسیاری که او را تحت فشار قرار خواهند داد، دیگر نپذیرفتن حکم شرعی، تأویل نص یا ضعیف شمردن حدیثی معین، برای او عملی ساده خواهد بود که با وجود صداقت شخص در پیروی از دلیل، در نتیجه‌گیری و فهمش از نص تأثیرگذار خواهند بود. نفی نصی از کتاب و سنت یا تأویل آن، تنها از جانب مدعی دروغین بودن نص یا کسانی که ارزش ناچیزی برای نصوص شرع قائل‌اند صورت نمی‌گیرد، بلکه از جانب کسی صورت می‌گیرد که سیل شبهات و اعتراضات بر او هجوم آورده و مایل است نصوص شرعی را بر مبنای آن شبهات بفهمد. این موضوع ضرورت تأکید بر اهمیت فرمان‌برداری از خدا و رسولش و همچنین زنده نگاه داشتن این معانی در درون به‌گونه‌ای که حضورش در قلب انسان مسلمان تثبیت شود را گوشزد می‌کند. این‌گونه نظراتش به

## تسلیم در برابر نص شرعی

حق نزدیک‌تر خواهد بود و سبب ضعیف‌تر شدن شبهاتِ وارده خواهد گشت.

هیچ حدومرزی برای فهم اینکه انسان نظرش خالی از هوای نفس است و از هرگونه نقص و ضعفی عاری است و این نظر او زائیده کوتاهی در طلب دلیل یا تسلیم شدن در مقابل شبهه‌ای معین یا ضعف در فرمان‌برداری نیست وجود ندارد. این مسئله باعث تشویق انسان در توجه بیشتر به اصل تسلیم در مقابل نص شرعی می‌گردد تا انسان مسلمان، تلاش، تحقیق و احتیاط بیشتری به خرج دهد. بنابراین، واجب «پیروی از چیزی است که دلیل به ما می‌گوید و پیروی نیز بر اساس اجتهادی خواهد بود که یابنده {آن دلیل} نتواند بیش از آن در طلب {رسیدن به حقیقت} تلاش کند، یا برایش سختی {بسیار} داشته باشد. اما مقدار این مشقت منضبط و مشخص نیست. بر همین اساس علما از فتوای بر اساس اجتهاد اجتناب کرده و تقوا پیشه می‌کردند؛ زیرا میزان آن مشقت که پس از آن معذور به شمار آیند و مقدار استدلالی که فتوا را {در آن حکم شرعی} برایشان روا سازد، مشخص نبوده است»<sup>۱</sup>.

---

۱ بیان الدلیل علی بطلان التحلیل، ابن تیمیه، صفحه ۳۲۷

**چهارم:** قاعدهٔ تسلیم در مقابل نص شرعی، در ذات خودش قواعد و اصول علمی مشخصی را برای پیروی از نص شرعی بیان می‌دارد. قواعدی که در رابطه با ثبوت نص و چگونگی فهم آن وجود دارد به دو بخش تقسیم می‌شود، بخش قطعی و بخش ظنی. اما اصل تسلیم و فرمان‌برداری بر پایه‌ها و اصولی بنا شده که سبب واجب گشتن پایبندی به آن می‌شود و این مهم بر بسیاری از مردم پوشیده گشته یا اینکه بسیاری از جزئیاتش برایشان ناگفته رها شده است. اما این قواعد و اصول نیز از هجمهٔ شبهات و اختلافات در امان نبوده و در مقابل چاره‌ای جز پاسخ‌گویی به آن و رد اشکالات مطرح شده وجود ندارد. این مسئله، نیازمند مطالعه و بررسی این اصل و اهمیت دادن به آن است.

**پنجم:** دیدگاه مردم درمورد قاعدهٔ «تسلیم در برابر نص شرعی» یکسان نیست. اعتراضات و شبهاتی که بر فرمان‌برداری از نص شرعی وارد می‌شود از سوی گروه‌ها و طیف‌های فکری گوناگونی مطرح می‌شود. عده‌ای اساساً به وحی ایمان ندارند و به‌خاطر حفظ جایگاه اجتماعی و فرهنگی‌شان حتی از نام بردن از آن نیز خودداری می‌کنند. یا گروهی از فراگیری علوم شرعی اجتناب کرده و تنها به

## تسلیم در برابر نص شرعی

تحصیل و مطالعه نظریات فرهنگی عصر جدید اکتفا می‌کنند یا مثلاً دسته‌ای، به کلیت نص ایمان دارند، اما برخی از نصوص را انکار می‌کنند یا دایره استدلال به نصوص شرعی را کم می‌کند.<sup>۱</sup> برخی دیگر در بررسی حکم و نگرش به ادله کوتاهی می‌کنند و دیگری با وجود اینکه هنوز فرمان‌بردار این قاعده هستند اما بعضی از مفاهیم ناسازگار با آن را به آن وارد می‌کنند. بنابراین تأکید بر این اصل، به نفع همه آن گروه‌ها خواهد بود؛ چراکه این قضیه در نزد آنان حقی واضح نیست.

**ششم:** عوامل بسیاری در عصر حاضر وجود دارد که انسان مسلمان را ناخواسته به کنار گذاشتن نص شرعی یا تأویل آن می‌کشاند و مسلمان گمان می‌کند عملی صحیح انجام می‌دهد. تصور برخی این است که قبول برخی از احکام شرعی، سبب مرتد شدن عده‌ای دیگر یا ضعف ایمانشان نسبت به اسلام می‌شود یا تلاش می‌کنند تا بعضی از احکام و دستوراتی را که با منطق غیر اسلامی در تضاد است و به خاطر آن، دین اسلام را نمی‌پذیرند، تأویل کنند. از دید برخی مسلمانان

---

۱ و در بسیاری از مسائل ورود نص را قبول ندارد. مثلاً بسیاری از احکام واجب یا سنت‌ها را ناشی از فرهنگ و عرف می‌داند، مانند کسانی که امروزه حجاب یا تعدد زوجات یا عدم دوستی با جنس مخالف یا بسیاری از مسائل دیگر را عرف زمان رسول‌الله می‌دانند.

تمسک به احکام و پایبند بودن به آن، خود سبب انحراف از دین خواهد شد یا به اعتقاد برخی دیگر تأویل کردن برخی از احکام، سبب مناسب بودن دین اسلام برای هر زمان و مکانی خواهد گشت.<sup>۱</sup> امثال این‌گونه عوامل که در ظاهرشان، نشان از اهداف یا نیت‌های درستی دارند که سعیشان در اصل زیبا جلوه دادن اسلام در بین مردم و به حاشیه بردن مسائلی است که سبب دور شدن مردم از دین می‌شود. علت دلخوش بودن برخی به این نظرات نیز همین است، اینکه احساس آرامش بیشتری «از هم‌خوانی دین اسلام با عادت‌های عهد مدرنیته» به آنان دست می‌دهد. اما در حقیقت این‌گونه باورها با اصل قاعدهٔ تسلیم در برابر خدا و پیامبر در تعارض است و این معضل نشان از نیاز جامعه به توجه بیشتر به این موضوع دارد. اگرچه معمولاً هدف یا نیتی صحیح از این واکنش‌ها و اقدامات وجود دارد، اما شیوه و روش این کار یقیناً صحیح و به‌جا نیست.

---

۱ مانند اعتقاد برخی به اینکه انجام حدود مختص به زمان رسول‌الله بوده و امروزه با زندان یا جریمهٔ نقدی می‌توان بهتر و عاقلانه‌تر اسلام را اجرا و به دیگران معرفی کرد.

## تسلیم در برابر نص شرعی

**هفتم:** از روش‌های شایع و معروف در سیرت سلف صالح، سخت‌گیری و نفرتشان نسبت به شبهات و شبهه‌افکنان بوده. هشدار دادنشان نسبت به مجالس اهل بدعت و آثاری که به جای می‌گذارد به حدی است که به سختی می‌توان جمع‌آوریشان نمود. این برحذر داشتن‌ها به سبب ضعف علمی آنان یا عدم توان در پاسخ‌گویی نبوده، بلکه ادعای کم‌سوادى درمورد آنان، ایرادی است که به ذهن هیچ انسانی که از فهم سلف و پاسخ‌هایشان به مخالفین آگاه است خطور نمی‌کند. این روش بر اساس آگاهی بسیار از حقیقت تسلیم و فرمان‌برداری از خدا و پیامبرش است، از آثار این شبهات در تضعیف و زیان رساندن به تسلیم خالصانه در مقابل خدا و رسول از این جهت نیست که صرفاً منجر به تکذیب خداوند و پیامبرش می‌گردد، بلکه یقین را ضعیف می‌کند و به بندگان در مقابل احکام خداوند جرئت [مخالفت و نافرمانی] می‌دهد و سبب سستی در انجام عبادت و آشفستگی در منهج می‌شود. همه این‌ها به سبب آثار بدی است که بدعت در قلب مسلمان می‌کارد، اگرچه که آن شخص هنوز به قرآن و سنت ایمان داشته باشد.

**هشتم:** رویه اصلی در مطالعات و اسالیب مخالف نصوص و احکام شرعی برپایه استدلال به نص برای کنار زدن نص است!



تبلیغ نپذیرفتن نص شرعی به‌طور مستقیم و اعلام دشمنی با قرآن و سنت، با توجه به انزجار شدید مردم از چنین رویکردهایی دیگر وجود خارجی چندانی ندارد. شیوه جدیدی که منحرفین و دشمنان سرسخت احکام شرعی به آن روی آورده‌اند، ظاهر شدن در کسوت نوگرا [و روشن‌فکر] است، کسانی که به‌دنبال تجدید دین‌اند، نص را مورد مطالعه قرار می‌دهند و پیرو دلیل‌اند. این مسئله ضرورت تأکید بر فرمان‌برداری از نص و پیروی از دلیل را دو چندان می‌کند تا مفاهیم جدید ساختگی به هنگام مطالعه مستندات شرعی‌ای که چنین معانی فاسدی به آن نسبت داده شده به ذهن مردم رسوخ نکند.

**نهم:** اگر اهمیت به این اصل، بی‌فایده و کم‌اثر بود، هرگز نمی‌دیدیم که مخالفان تسلیم و منحرفان فکری از آن بیزار و متنفر باشند. این نفرت ظاهری، دلیلی است آشکار بر مؤثر بودن این مفاهیم در حفظ جوامع مسلمان در مقابل پیامدهای انحراف فکری.

با این اوصاف، نیاز تمام مسلمانان به توجه به اصل فرمان‌برداری و پیروی از قرآن و سنت و مراجعه به خویشتن و محاسبه خود در ایمان داشتن به این اصل، تنها در تصدیق

## تسلیم در برابر نص شرعی

کَلِّی کلام خدا و حجت دانستن سنت پیامبر خلاصه نمی‌شود، بلکه پیوندی عمیق با کمال ایمان و یقینی دارد که زیاد و کم می‌شود. مخاطب اصلی گفتمان تسلیم در برابر نص شرعی، مؤمنان به نص و افرادی هستند که آن را عزیز و محترم می‌پندارند؛ چراکه آنان بیشترین نفع را از این اعتقاد می‌برند.

### سؤال دوم:

تا زمانی که اختلاف بر سر فهم نص است، هر انسانی که دیگری را به فرمان‌برداری از نص شرعی دعوت دهد، می‌تواند به‌نوعی «تزکیهٔ نفس»<sup>۱</sup> تلقی کرد، گویی او تنها نمایندهٔ نص است و باید مردم را ملزم به فهم خود از نص کند تا آن‌ها تابع دین تلقی شوند.

اما پاسخ به این سؤال به دو شکل خواهد بود:

**اول:** در این دعوت به تسلیم، هیچ تزکیه‌ای برای هیچکس نیست و در فهم نص و شناخت حق، کسی بر دیگری برتری ندارد، بلکه این تکلیفی است برای همه که دلایل قرآن و سنت را قبول کنند و کوشش کنند تا فرمان‌بردار خدا و پیامبرش باشند. کسانی که مردم را به این امر دعوت می‌دهند، باید

---

۱ یعنی تصور اینکه فهم یا روش او تنها روش صحیح و بر دیگران لازم است که آن را قبول کنند.

نسبت به بقیه مطیع تر و پایبندی‌شان خالصانه‌تر باشد. بنابراین وقتی کسی، شخص دیگری را به پیروی از نص فرامی‌خواند، در درجه اول خودش باید پیرو مخلص نص باشد و با میزان آن خویشتن را مورد محاسبه قرار دهد و مردم نیز بر همین اساس او را محاسبه کنند. پس هدف از این دعوت، دعوت به عبادت و تشویق به بندگی و ترغیب مردم به پیروی از این اصل شرعی است.

همان گونه است امر به معروف و نهی از منکر، انسان مسلمان مأمور به دعوت مردم به کار نیک و بازداشتن آن‌ها از اعمال نکوهیده و ترغیب مردم به کار خیر است و این به‌معنای تزکیه نفس و تبریئه خویش از عیب‌هایی که دارد نیست. بلکه این دعوت، جزئی از فرمان‌برداری از خدا و پیامبر اوست، ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾<sup>۱</sup> (قسم به این آیات الهی که هرکس خود را از گناه و بدکاری پاک و منزّه سازد (در دو عالم) رستگار خواهد بود).

دعوت به اطاعت از نص شرعی، جزئی از همین موضوع است.

---

۱ سوره شمس: ۹

**دوم:** اختلاف داشتن در فهم نص، به معنای وجود نداشتن مفهومی برای آن نیست و همین طور اختلاف برداشت‌ها در شناخت حق به این معنا نیست که حقیقتی وجود ندارد! حقیقت، در دلیل و برهان و دلایلی که انسان طبق فهمش ارائه می‌دهد نهفته است، نه ادعای حقانیت. پس اگر این ادله درست و معتبر باشند، فهم و برداشت نیز معتبر است و اگر غیر از این باشد، اعتباری ندارد. حقیقت به داشتن فهم نیست بلکه در اثبات نمودن دلایلمان بر درستی فهم و برداشت‌هاست. این موضوعی است که مردم ناخودآگاه متوجه آن می‌شوند. به‌عنوان مثال، اگر دو نفر بر سر مالکیت کالای معینی اختلاف پیدا کنند و هرکدامشان ادعا کند که حق با اوست، در اینجا عقل سلیم حکم می‌کند که از هر دوی آنان درخواست دلیل و برهان شود نه اینکه اختلاف آن دو را به معنای مالک نبودن هیچ‌کدامشان تلقی کنند. آیا بدتر از آن، تصور شود که کالایی وجود ندارد؛ زیرا بر مالکیت آن کالا اختلاف وجود دارد!

اختلاف‌نظر در فهم نص ضرورت توجه به پیروی و فرمان‌برداری را نشان می‌دهد نه ساده شمردن آن؛ چراکه به‌وسیله این نص است که دستورات خدا و پیامبرش را می‌فهمیم. غیرممکن است که در راه شناخت دستورات خداوند

دلایلی که از طریق نص به ما رسیده را حذف کنیم که در این صورت عقل‌ها و قلب‌هایمان سرگردان خواهد شد. ما این فهم و شناخت را تنها به‌خاطر اینکه فهم و شناخت هستند، نمی‌پذیریم، پس نکته قابل‌توجه، متوسل شدن به اصل «تسلیم در مقابل نص شرعی» و سنجیدن این فهم‌ها به‌وسیلهٔ اصول آن است.

تسلیم در مقابل نص شرعی قاعده‌ای است که دلیل و منطق صحیح عقلی به آن حکم می‌کند و این سخن خدا و پیامبر اوست. عقل می‌گوید که محمد بن عبدالله فرستادهٔ خداست، هرچه می‌گوید حق است و دروغ نمی‌گوید، از جانب خدا آمده و وحی را منتقل می‌کند. پس هرچه تسلیم ما در مقابل دستوراتش بیشتر باشد نشان از عقلانیت بیشتر می‌دهد، پس باید از آن پیروی کرد و برای رسیدن به حق از او تبعیت نمود.

این همان فرمان‌برداری آگاهانه و عقلانی است.

بنابراین: منظور از پیروی از نص شرعی چیست؟

مطرح کردن سؤال را عمداً به تأخیر انداختیم تا بدون توقف بسیار بر سر اصطلاحات، هدف و مقصود روشن شود. نام‌گذاری‌های بسیاری بر روی نص صورت گرفته، مثلاً سخن

## تسلیم در برابر نص شرعی

قطعی و روشنی که دارای احتمال نباشد را نص گویند. یا آنچه معنای قطعی‌ای داشته باشد و در عین حال احتمالاتی نیز در کنار آن مطرح شود یا دربردارنده مفهومی باشد، حال به هر صورتی که برداشت شود یا معنای به حاشیه رفته‌ای که برایش دلیلی وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین «مراد از مفهوم نص یعنی الفاظ قرآن و سنت، خواه دلالتش قطعی باشد یا ظاهری. و منظور از آن می‌تواند دلالت قطعی‌ای باشد که نقض‌کننده‌ای نداشته باشد.<sup>۲</sup> می‌توانیم نصوص را به همان تقسیم‌بندی معروف دسته‌بندی کنیم:

- ۱- نصوص قطعی‌الثبوت و قطعی‌الدلالة ۲- نصوص قطعی‌الثبوت ظنی‌الدلالة ۳- نصوص ظنی‌الثبوت قطعی‌الدلالة
- ۴- نصوص ظنی‌الثبوت و ظنی‌الدلالة.<sup>۳</sup>

---

۱ شرح مختصر الروضة، نجم الدین الطوفی، ۵۹۱/۳ - ۵۹۲

۲ مجموع الفتاوی ۲۸۸/۱۹

۳ علمای علم اصول به‌هنگام سخن از درجات مختلف دلایل این اصطلاحات را به کار می‌برند. قطعی‌الدلالة دلایلی است که شکی در نسبت آن به خداوند متعال یا رسول‌الله نداریم، مانند قرآن یا سنت‌های متواتر. ظنی‌الثبوت دلایلی و احادیثی است که تمام امت آن‌ها را قبول ندارند، یعنی برخی صحیح و برخی دیگر ضعیفش می‌دانند. قطعی‌الدلالة به نصی گفته می‌شود که معنایی غیر از آنچه که از نص برداشت می‌شود را نمی‌رساند و ظنی‌الدلالة به نصوصی

هدف از بیان این‌ها پیروی از دلیل‌های قرآن و سنت پیامبر است، حال چه قطعی باشد و چه ظنی و همچنین طی نمودن شیوه و منهج صحیح در فهم و تفسیر ادله قرآن و سنت. ضرورت توجه به حقیقت فرمان‌برداری، نیازمند دو امر مهم است:

**اول:** بیان معنا، اساس، شرح ادله آن و پی بردن به مستندات عقلی و نقلی‌ای که بر مبنای آن است.

**دوم:** توجه به اختلافات و شبهات وارده بر نص و ضرورت پاسخ کلی و جزئی برای دفاع از آن و بیان انحرافات و تناقضات شبهات با دلایل عقلی و نقلی، اگرچه این مخالفت‌ها در جهت اثبات نص شرعی یا مفاهیم آن یا اجرای آن باشد.

زمانی که به مطالعه این اختلافات می‌پردازیم، خواهی یافت که اندک نیستند و شمارشان غیرممکن است. با هر بار فاصله گرفتن مسلمانان از نص، شبهات نیز بیشتر می‌شود. این از جمله بلایی است که خداوند مؤمنان را از آلوده شدن به آن دور نگاه می‌دارد.

---

گفته می‌شود که بیش از یک معنای معین را می‌رساند و ادعای یک معنای معین، مانع از گمانه‌زنی پیرامون معنای دیگر نمی‌گردد.

## تسلیم در برابر نص شرعی

در ذکر برخی از مهم‌ترین شبهات بسیار تلاش نمودم و آن‌ها را به اصول پنج‌گانه مهمی ارجاع داده‌ام. تصور می‌کنم همه آن‌ها به پنج اصل کلی بازمی‌گردند: «عقل، فهم نص، حادثه‌ای که نص بر آن وارد می‌شود، اهداف نص و اختلافات فقهی». این‌ها شبهات و اختلافاتی هستند که در عصر جدید قابل مشاهده‌اند، اگرچه برخی از آن‌ها جزو شبهات و اختلافات قدیمی نیز محسوب می‌شوند.

این تحقیق و بررسی را بر محور دو موضوع اصلی قرار دادم: مشخص‌سازی نشانه‌های فرمان‌برداری در هر اصلی از این اصول که در آن نحوه تسلیم و فرمان‌برداری‌ای که واجب است بیان می‌شود. پس از آن بیان شکل و ظاهر انحراف در اعتراضات و ایرادات مختلفی که در این اصول در رابطه با تسلیم در مقابل نص شرعی وجود دارد.

این تلاشی است متواضعانه که جهت مشارکت در مهم دانستن این «اصل قرآنی» انجام داده‌ایم. امیدواریم خداوند به ما توفیق دهد تا به قرآن و سنت پیامبرش یقین راسخ و کامل داشته باشیم و زندگی و مرگمان را همراه آن بگردانند. ولا حول ولا قوة الا بالله وهو حسبنا ونعم الوکیل.

\*\*\*



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

شامل سه مبحث:

مبحث اول: وظیفه عقل و جایگاه آن در نص شرعی

مبحث دوم: زمینه‌های فرمان‌برداری عقل از نص

شرعی

مبحث سوم: انحراف به وسیله عقل در جهت عدم

فرمان‌برداری از نص شرعی

## مبحث نخست: وظیفه عقل و جایگاهش در نص

### شرعی

منظور از عقل در زبان عربی یعنی ممنوعیت و بازداشتن. به این خاطر چنین نام‌گذاری شده که صاحبش را از غوطه‌ور شدن در باتلاق نابودی بازمی‌دارد و اجازه گفتار و کردار زشت را به او نمی‌دهد.<sup>۱</sup> بنابراین عقل صفتی است در وجود انسان. پس «عقل در قرآن و سنت و سخن صحابه و تابعین و سایر پیشوایان دینی، امری است که فقط فرد عاقل دارای آن است، حال چه عَرَض بنامیمش یا صفت و وجودی که وابسته به چیزی نباشد و نیازی به کسی نداشته باشد نیست، حال چه آن را جوهر بنامیم و چه چیزی غیر از آن».<sup>۲</sup>

معانی مختلفی برای عقل ذکر شده که همه آن‌ها به چهار مفهوم بازمی‌گردد:

۱- غریزه‌ای است که خداوند در انسان به وجود آورده تا به وسیله آن قدرت درک اشیا را داشته باشد و از هم تشخیص

---

۱ لسان العرب، ابن منظور ۴۵۸/۱۱ ماده: (عقل) \_ مقایس اللغه، ابن فارس،

۵۶/۴، ماده: (عقل)

۲ مجموع فتاوی ۲۷۱

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

بدهد. این همان چیزی است که انسان را خاص گردانیده است.

۲- دانش‌های ضروری‌ای که فرد عاقل از تمامشان بهره‌مند است.<sup>۱</sup>

۳- دانش‌ها و علوم‌ی که از طریق تجربه کسب شده.

۴- عمل به علم.<sup>۲</sup>

بیشتر این معانی را ابوالمعالی جوینی جمع‌آوری کرده است. وی در مورد تعریف عقل می‌گوید: صفتی است که اگر پایدار شود، رسیدن به علوم پایه و مقدماتی که ضروریات دارد را آسان می‌گرداند.<sup>۳</sup>

برخلاف آن چیزی که در تصور یونانیان باستان بود، عقل قائم‌به‌نفس نیست، بلکه گزینه‌ای است که خداوند در انسان آفریده و از بدو تولدش همراه اوست. به وسیله همین گزینه است که انسان می‌تواند بفهمد و بشناسد. با استفاده از آن

---

۱ مانند روشن بودن روز یا عدم جمع نقیضین یا اینکه جزئی از یک شیء از کل همان شیء کوچک‌تر است یا اینکه مثلاً دو به علاوه دو می‌شود چهار.

۲ بغیة المرتاد، ابن تیمیة، ص ۲۶۰ - مجموع فتاوی ۲۸۷/۹ - بحر المحيط

۳۵/۱ - اصول الفقه، ابن المفلح ۳۵۰۳۹/۱

۳ البرهان فی اصول الفقه ص ۱۹

## تسلیم در برابر نص شرعی

علوم بسیاری را می‌آموزد. همه این‌ها از نتایج و ثمره عقل است.

عقل، جایگاهی بزرگ و مرتبه‌ای والا در اسلام دارد. آگاهی از این نکته برای هرکسی که با اصول و فروع دین آشناست، ضروری است. هیچ‌گونه ایراد، مخالفت و تناقضی میان عقل و نص شرعی وجود ندارد. مشکل میان عقل و شرع زمانی به وجود می‌آید که شخصی از عقل در غیر جای خودش استفاده کند [یا جایگاهی جز آنچه لایق آن است به عقل بدهد!] و بر همین اساس شرع را رد یا تحریف کند. پس تعارض ظاهری میان عقل و شرع زمانی است که این عقل متوهم که در حقیقت نمی‌توان آن را عقلی سالم و درست دانست، در جایگاه عقل واقعی قرار گیرد. یعنی اشکال میان «عقل و شرع» تنها زمانی به وجود می‌آید که عقل از هوای نفس پیروی کند و خودش را رقیب نص شرعی ببیند.

جایگاه شرعی عقل را می‌توانیم در دو محور اساسی

ببینیم:

**اول:** عقل، راهنمایی است برای رسیدن به خدا و ایمان به او و پیروی از دستورات او و پیامبرانش. خداوند تمام انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده و از آن‌ها خواسته تا از عقل‌هایشان استفاده کنند. عقل‌هایی که آن‌ها را به سمت ایمان به خدا

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

می خواند تا فکر کنند، ببینند و تحلیل کنند. ﴿قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> (ای رسول ما به امت بگو در آسمانها و زمین به چشم عقل و دیده بصیرت بنگرید). ﴿الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾<sup>۲</sup> (و کسانی که خداوند را ایستاده، نشسته و بر پهلویشان یاد می کنند و درمورد آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند پروردگارا هرگز بیهوده این(ها) را نیافریدی). ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ﴾<sup>۳</sup> (به آنها بگو در زمین سیاحت کنند و ببینید که سرنوشت آنانی که پیش تر بوده اند چگونه بوده). ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شِئْءٍ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ۗ مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّن جِنَّةٍ﴾<sup>۴</sup> (ای رسول ما، بگو به امت که من به یک نصیحت شما را پند می دهم که اگر بشنوید هدایت یابید و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دونفردونفر با هم

---

۱ سوره یونس: ۱۰۱

۲ سوره آل عمران: ۱۹۱

۳ سوره روم: ۴۲

۴ سوره سبأ: ۴۶

## تسلیم در برابر نص شرعی

یا هر یک تنها در امر دینتان قیام کنید و دربارهٔ من عقل و فکر را به کار ببندید تا به خوبی دریابید که رسول خدا مجنون نیست (و صاحب عقل کامل است)).

همین طور خداوند در جای جای کتاب خود، در نکوهش استفاده نکردن از عقل سخن به میان آورده: ﴿صُمُّ بَكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> (همچون کافران، کر، لال و کورند و اندیشه نمی‌کنند). ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup> بلکه بیشتر آنان فکر نمی‌کنند).

اما این نعمتی است که زمانی حسرتش را خواهند خورد: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup> (و آنگاه اهل دوزخ با تأسف و حسرت با هم گویند اگر ما در دنیا سخن انبیا را می‌شنیدیم یا از عقلمان استفاده می‌کردیم، امروز از دوزخیان نبودیم).

نکتهٔ قابل تأمل این است که کلمهٔ عقل همراه با مشتقاتش حدود چهل‌ونه بار در قرآن ذکر شده.

---

۱ سورهٔ بقره: ۱۷۱

۲ سورهٔ عنکبوت: ۶۳

۳ سورهٔ ملک: ۱۰

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

در مقابل هوای نفس در قرآن کریم به شدت موردنکوهش قرار گرفته؛ چراکه شخص را از پیروی حق منحرف می‌گرداند. فردی را در نظر بگیرید که به وسیله عقل، به وضوح ادله حق و حجیت آن را می‌بیند، اما هوا و هوس، شهوت، جایگاه، خاندان و تقلید از گذشتگان، مانع حق‌پذیری او می‌شوند. ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> (آری مردم ستمکار از هوای نفسانشان بدون علم و آگاهی پیروی کردند و آن را که خدا گمراه کند چه کس می‌تواند هدایت کند).

قرآن، انسان‌ها را به نگرش عقلانی درست فراخوانده است: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۲</sup> (اگر حق با شماست، پس دلایلتان را بیاورید). ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا﴾<sup>۳</sup> (بر این سخن خود هیچ دلیلی دارید؟)

این برایشان بسیار بهتر از این است که تابع حدس و گمان‌هایی باشند که عقلانی نیست و آن را عاقلانه می‌دانند.

---

۱ سوره روم: ۲۹

۲ سوره بقره: ۱۱۱

۳ یونس: ۶۸

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ط وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي  
مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup> (هیچ علمی به آن ندارند و جز در پی گمان  
و پندار نمی‌روند و پندار و گمان هم در فهم حق هیچ سودی  
ندارد).

تنها این نیست، بلکه در قرآن بسیاری از دلایل عقلی و  
راهنمایی‌های روشنگرانه که ما را به‌سوی شناخت و پرستش  
خالقش هدایت می‌کند ذکر شده است. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا  
خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾<sup>۲</sup> (آیا گمان کرده‌اید  
که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم؟! ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ  
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۳</sup> (آیا کسی که توان آفرینش دارد، مانند کسی  
است که توان آفرینش ندارد، آیا پند نمی‌گیرید). أَمْ خُلِقُوا مِنْ  
غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾<sup>۴</sup> (آیا از هیچ آفریده شده‌اند، یا  
خودشان آفریننده‌اند). ﴿لَخَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ

۱ سوره نجم: ۲۸

۲ سوره مؤمنون: ۱۱۵

۳ سوره نحل: ۱۷

۴ سوره طور: ۳۵



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

خَلَقَ النَّاسَ ﴿١﴾ (البته خلقت زمین و آسمان‌ها بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از خلقت بشر است).

دین، به پاس حفظ و نگهداری از عقل که راهنمای ما برای رسیدن به حق است، تشویق به علم‌آموزی نموده: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۲</sup> (و بگو پروردگارا بر علم من بیفزای). در جایی دیگر خداوند فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۳</sup> (بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند، تنها خردمندان پند می‌گیرند).

تعریف و تمجید از علم، جزئی از بزرگداشت عقل است؛ زیرا علم، روشنی، خیر و هدایتی است که عقل را پربار می‌کند و آن را به سمت تمام خوبی‌ها راهنمایی و هدایت می‌کند و انسان به وسیله علم، بر عقلش می‌افزاید.

از آنجایی که عقل انسان را به خدا می‌رساند و انسان به وسیله عقل خدا را می‌شناسد، دین واجباتی را برایش در نظر

---

۱ سوره غافر: ۵۷

۲ سوره طه: ۱۱۴

۳ سوره زمر: ۹

گرفته است. بنابراین اگر کسی به‌طور کلی عقلش را از دست بدهد، از این واجبات مستثنی می‌گردد و در واجبات شرعی، زمانی شخص مورد محاسبه و جریمه قرار می‌گیرد که عقلش کامل شده باشد و به مرحله‌ای رسیده باشد که قادر به فهم احکام باشد که آن هم مرحله بلوغ است. پس تا زمانی که به بلوغ نرسیده باشد، متعهد به اجرای واجبات نیست. پیامبر فرموده‌اند: «سه کس مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند: شخص در حال خواب تا زمانی که بیدار شود، کودک تا زمانی که بزرگ شود و دیوانه تا زمانی که عاقل گردد».

**دوم:** مراقبت از عقل جزو ضروریات شرعی است. برای بیان جایگاه ویژه عقل همین کافی است که دین محافظت از آن را جزئی از رویکردهای ضروری و اصلی خود می‌داند. یعنی محافظت از عقل جزو ضروریات پنج‌گانه‌ای است که دین به آن توجه نموده، ضروریاتی که علما سعی بر نقل، تأکید و استدلال بر آن داشته‌اند. از جمله: «دین، نفس، عقل، ناموس و مال». این‌ها ضروریاتی است که علما پس از مطالعه و شناخت فروع و اصول دین و نصوص شرعی استنباط کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که دین جهت حفظ و تایید آن‌ها وارد میدان شده، تا جایی که به مرتبه ضروریات ارتقا پیدا کرده‌اند. این‌ها بالاترین مرتبه احکام و مقاصد دینی هستند.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

منظور از محافظت از عقل در اینجا یعنی حفظ ارکان آن و تلاش برای از بین نرفتنش، همچنین محافظت از نابودی آن به وسیله دفع شبهات و خللهایی که در حال و آینده امکان ایجاد اختلال را دارند.

**سوم:** استفاده از عقل، جزئی از دستورات دین اسلام به شمار می‌آید. بنابراین فکر کردن و استفاده از عقل، امری شرعی است و رها کردن آن یعنی رها کردن بخشی از دین. در قرآن، این امر با دلیل بیان شده است: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾<sup>۱</sup> (بگو دلیل و برهانتان را ذکر کنید).

این امری عقلی است و در آن به تعقل و تفکر دستور داده شده است: ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup> (پس آیا نمی‌اندیشید).

همچنین در جایی دیگر به تدبر و تفکر تشویق کرده: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۳</sup> (آیا در این قرآن تدبر نمی‌کنید).

بنابراین اگر کسی این احکام را بی‌اهمیت تلقی کند در حقیقت دستور خدا را نادیده گرفته است. در وصف بزرگی و

---

۱ سوره بقره: ۱۱۱

۲ سوره آل عمران: ۶۵

۳ سوره نساء: ۸۲

منزلت عقل همین بس که به کارگیری آن دستوری از دستورات خدا و مقصدی از مقاصد شریعت است.

**چهارم:** شناخت خوب و بد اشیا: خداوند عقل را قادر ساخته تا خوب و بد اشیا را از هم تشخیص دهد. این همان مسئله مشهور در مورد حسن و قبح است که از قدیم میان اشاعره و معتزله، جدال فکری شدیدی بر آن بوده است. زیاده روی اشاعره در نفی این موضوع باعث شد تا بگویند عقل توان شناخت حسن و قبح را ندارد و درک این مسائل تنها به وسیله شریعت امکان پذیر است اما در مقابل معتزله برای اثبات این موضوع دچار غلو شدند و فهم یک شیء و شناخت پاداش یا جزای آن را نیز مشروط به عقل دانستند.<sup>۱</sup>

در این میان، اهل حق حد وسط را برگزیدند و میان حسن و قبح اشیا و پاداش و جزای آن تفاوت قائل شدند. بنابراین عقل، می تواند حسن و قبح اشیا را درک کند اما امکان پاداش و جزا پس از بعثت پیامبران شکل گرفت. ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۲</sup> (و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد).

---

۱ التحسین و التقیح العقلیان، شهرانی ۴۰۲\_۳۰۹/۱

۲ سورة اسراء: ۱۵

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

درک و شناخت عقل از زشتی و زیبایی، درکی کامل و کلی نیست، بلکه برای فهم بسیاری از جزئیاتی که شناختی از آنها ندارد نیازمند راهنمایی دین است، حتی اگر پیرامون اصل خوبی و بدی شناخت داشته باشد.

**پنجم:** عقل، ابزاری است برای شناخت دین: انسان مسلمان تنها توسط عقل به فهم و شناخت دین دست پیدا می‌کند. بنابراین عقل ابزار فهمی است که مسلمان به وسیله آن به این آگاهی می‌رسد که چگونه متون دینی را مطالعه کند و چگونه از خواسته‌های خداوند شناخت حاصل نماید. بنابراین نقش عقل در فهم نص، در این موارد کاملاً مشخص می‌شود:

۱- **فهم مقدماتی از نص:** انسان مسلمان مکلف است از دستورات خدا و پیامبرش پیروی کند. ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup> (و آن روز که آنها را ندا می‌دهد و می‌گوید به پیامبران چه پاسخ دادید).

انسان مسلمان تنها با فهم متون دینی و به وسیله عقل و قوه ادراک است که می‌تواند خواسته‌های خداوند را بفهمد. پس اگر این قوه تعقل و ادراک خاصیتش را از دست بدهد،

---

۱ سوره قصص: ۶۵

تکلیف نیز از او ساقط می‌گردد؛ چراکه پیش‌نیاز این درک و شناخت، آگاهی از معنای الفاظ و دلالت آن و هرآن چیزی است که برای شناخت دستورات خداوند و پیامبرش ضروری است. همه این‌ها تنها به وسیله عقل امکان‌پذیر هستند، موضوعی که به روشنی مورد اتفاق تمام فقه‌های اسلامی است. بنابراین پیرامون عقل گفته‌اند: «برداشت‌کننده حکم شرعی» و عقل «بزار شخص آگاه» است.<sup>۱</sup> پس وظیفه عقل در مقابل دین خدا به صورت مطلق و بی‌قیدوبند نیست بلکه مقید به اصول و قوانینی است که بتواند درصد احتمال رسیدن عقل به نتیجه درست را بالا برد.

۲- شناخت اسباب، مصالح، حکم و مقاصدی که نصوص و ادله شرعی با خود به همراه دارند: موضوعاتی که بیان شد تنها با بررسی اسباب و علت‌هایشان مشخص می‌شوند که فعالیت است ذهنی. برای شناخت مقاصد و مصالح شرعی نیز تحلیل عقلانی از جمله شروط و تمام این‌ها نیازمند کوشش و عملی عقلانی است.

شریعت دربردارنده احکامی است که خیر و صلاح انسان‌ها را در دین و دنیایشان در نظر گرفته است. حتی کسانی که

---

۱ البحر المحيط ۱/۱۳۸

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

معتقدند احکام شرع، علتی «مادی» ندارد نیز در عمل، علت‌ها و مصالح آن احکام را قبول دارند و به آن‌ها نشانه می‌گویند نه علت. آن‌ها مخالف این حقیقت نیستند که با استقرا در قوانین شرعی مشخص می‌شود که احکام برای مصالح بندگان نازل گشته<sup>۱</sup> و انسان این مصلحت‌ها را به وسیله عقل خویش می‌تواند درک کند.

عقل به تنهایی توان درک این مصالح را دارد، اما این جمله به این معنا نیست که بی‌نیاز از وحی است؛ چراکه برای شناخت بسیاری از این مصالح نیازمند بهره‌مندی از نور هدایت الهی است. بنابراین عقل، شرط رسیدن به شناخت و کمال و درستی اعمال است. به وسیله آن است که علم و عمل به تکامل می‌رسند. اما عقل کاملاً مستقل نیست، بلکه غریزه‌ای است در نهاد انسان و نیرویی است در درون آن، به منزله نعمت بینایی است در چشم. بنابراین پیوند آن با نور ایمان و قرآن، مانند پیوند چشم با نور خورشید و روشنایی است.<sup>۲</sup>

انسان مسلمان، با عقل خویش است که به شناخت اسالیب مختلف متون دینی، سبب نزول آن و موضوعاتی که

---

۱ الموافقات ۲/۳۲۲

۲ مجموع فتاوی ۳/۳۳۹

متن دینی را احاطه می‌کنند و در فهم نص تأثیر دارد، دست پیدا می‌کند. به‌وسیلهٔ عقل، حکم شرعی تا زمانی که حکم جدید از جانب خداوند نازل شود ادامه پیدا می‌کند و حکم عام را ادامه می‌دهد تا آنگاه که تخصیص‌دهنده‌ای بیان شود و مباحثات را استفاده می‌کند تا زمانی که حکمی دیگر صادر گردد.

**۳- برطرف نمودن تناقضات ظاهری‌ای که در نصوص متفاوت وجود دارد:** برخی از نصوص مفهومی قطعی دارند، تأویل دیگری ندارند و در تعارض با دیگر احکام یا متون دینی نیستند.

اما برخی دیگر از نصوص در نظر بعضی از مردم در تعارض با نصوص دیگرند. در این‌گونه مسائل باید با تکیه بر اصول و اسلوب عقلی دقیقی که توسط علما تعیین شده عمل نمود و به دفع و رفع این تعارضات پرداخت. از جملهٔ این اصول: جمع بین ادله یا نسخ - که میان احناف و سایر علما بر سر آن اختلاف است - و سپس ترجیح میان دلایل متفاوت، توجه به ثبوت نص از نظر عام یا خاص بودن یا مطلق یا مقید بودن و...، از سایر شیوه‌های اهل علم است که مبتنی بر مناهج و اسالیب عقلی است. نصوص ثابت و قطعی، نصوصی هستند که یکدیگر را تصدیق می‌کنند و امکان پدید آمدن هرگونه تعارض و



تناقض در آن‌ها منتفی است. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup> (پس آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمی‌کنند، اگر این کتاب از جانب کسی غیر از الله بود، در آن اختلافاتی بسیار می‌یافتند).

بنابراین اساس عدم تناقض، اساسی عقلی و بدیهی است که بر آن اتفاق نظر وجود دارد. محال است تناقضی در نصوص دینی وجود داشته باشد؛ چراکه در این صورت، در تعارض با عصمت پیغمبری و الهی بودن منبع آن (وحی) خواهد بود.

#### ۴- مطابقت دادن متنی دینی بر حادثه یا حقیقتی: به

کار بردن نصوص درباره واقعت یا حادثه‌ای خاص، نیازمند تلاشی ذهنی است تا انسان بتواند نسبت به قرار گرفتن این واقعه جدید در حکم شرعی‌ای که از نص برداشت شده شناخت پیدا کند. این جزئی از تلاش‌های انجام شده از جانب اصولیون در مسیر جست‌وجو برای یافتن علت حکم است، به همان شکل در تلاش برای جست‌وجوی حادثه‌ای جدید زحمت بسیاری به خرج می‌دهد تا حالاتی که سبب اختلاف در حکم می‌گردد را ثابت نماید و این عقل است که وجود

---

۱ سوره نساء: ۸۲

مصلحت و علت و مقصد شرع را در زمان تطبیق حکم خدا با واقعیت حال مشخص می‌کند.

۵- توجه به نتایج احکام: احکام شریعت کاملاً در راستای جذب مصالح سودمند و دفع مفاسد عمل می‌کنند. زمانی که بعضی از رفتارها در تعامل با اتفاقات جدید، مخالف با مقاصد اصلی شریعت باشد، باید در انجام آن مراعات بیشتری به خرج داد، چه سد ذریعه<sup>۱</sup> یا منع حيله<sup>۲</sup> یا فتح ذرائع<sup>۳</sup> باشد. این‌ها برخی از حالت‌هایی است که سبب تغییر حکم برای حفظ مقاصد شریعت خواهد گردید و تمام این‌ها محتاج اجتهاد و بررسی عقلانی است.

۶- شناخت درجات حکم شرعی: از این منظر که قطعی باشد یا ظنی، همه بر آن اتفاق نظر دارند یا بر سر حجیت آن اختلافی وجود دارد. تمام این‌ها تنها به وسیله عقل و بررسی این نصوص امکان‌پذیر است. این بررسی، ردی از خود در حکم بر جا می‌گذارد و حکمی که با قطعیت ثابت می‌شود، قابل‌مقایسه با حکمی نیست که از روی حدس و گمان به

---

۱ سدّ ذریعه یعنی جلوگیری از هر چیزی که برحسب عادت سرانجام به مفسده‌ای منتهی می‌شود.

۲ جلوگیری از نیرنگ و فریب در شرعی.

۳ استفاده از وسیله‌ای که مقدمه رسیدن به عملی نیکو است.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

دست می‌آید. همچنین احکامی که خداوند آن‌ها را به صورت شفاف بیان کرده تا جایی که جزوی از قطعیات یا معلومات ضروری دین گشته‌اند، نسبت به احکامی که با تفصایل کمتر بیان شده‌اند برتری دارند.

### ۷- تحقیق و پرسش در مورد حکمت و هدف از آمدن

**حکمی خاص:** شناخت حکمت‌های دین، سبب مضاعف شدن ایمان انسان، تعظیم، تسلیم و فرمان‌برداری او از دین می‌شود. این دین، به همراه خود بزرگ‌ترین و کامل‌ترین اهداف را آورده تا انسان‌ها را در دین و دنیایشان بهره‌مند سازد. بنابراین، شناخت حکمت‌ها و اهداف دین سبب تقویت ایمان مسلمانان نسبت به اسلام می‌شود.

کشف حکمت‌های دین فرایندی عقلانیست که بر ایمان و تقوای انسان می‌افزاید، آرامش ذهنی را به ارمغان می‌آورد و سبب پذیرش بهتر دین می‌گردد. این امری مشروع و شایع است و بعضی از اصحاب پیامبر در مورد حکمت برخی از اعمال می‌پرسیدند. مانند این سؤال امیرالمؤمنین عمر بن خطاب که در روز صلح حدیبیه از پیامبر پرسید: «لم نعطي الدنيا في ديننا» (پس چرا در دینمان دچار ذلت شویم؟)

قرآن، در موارد بسیاری به بیان حکمت و علت پرداخته است. مانند: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup> (تا گردش پول تنها در میان توانگران نباشد). در جای دیگر می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>۲</sup> (روزه را بر شما فرض گردانید، همان طور که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند فرض گردانیده، شاید به تقوا برسید).

در سنت نیز اشاره‌ای به این مسئله شده است، مانند این سخن پیامبر در مورد طلب اجازه: «انما جعل الاستئذان من اجل البصر» (قطعاً طلب اذن و اجازه برای سالم ماندن چشم قرار داده شده است). یا این سخن پیامبر که در منع ذخیره کردن گوشت قربانی می‌فرماید: «من اجل الدافئة» (به خاطر بادیه‌نشینان و غیر از آنان).

اما به دنبال مقصد و هدف بودن تعارضی نیز با تسلیم و سرسپردگی به نسبت دستورات شرع ندارد؛ زیرا شریعت از جانب الله متعال نازل گشته و حکیمانه‌ترین نوع اهداف و حکمت‌ها در آن وجود دارد؛ یعنی این احکام خداوند باید

---

۱ سوره حشر: ۷

۲ سوره بقره: ۱۸۳

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

کامل‌ترین نوع این حکمت‌ها را در خود داشته باشد، اما مسلمان نمی‌تواند همه آن‌ها را بفهمد یا شاید بعد از تلاش و تفکر بسیار بتواند برخی از آن حکمت‌ها را کشف کند یا پس از گذشت زمان و کسب تجربه متوجه آن شود یا شاید شخصی بتواند و دیگران ذهنشان به آن حکمت‌ها خطور نیز نکند، تمامی این حالات ضرورت تسلیم در مقابل حکم شرع را نشان می‌دهد حتی اگر مسلمانان نتوانند حکمت ظاهری آن را تشخیص دهند. عدم فهمیدن حکمت دلیلی بر نبودن حکمت نیست. شکی نیست که شریعت حکمت‌های مختلفی دارد اما شرط عمل به آن احکام فهمیدن حکمت‌های آن توسط همه مردم نیست، همان‌گونه که مردم در فهم و برداشت از احکام شرعی متفاوت‌اند، به همان صورت در فهمیدن حکمت‌های دین و مقاصد شرع نیز تفاوت دارند.

**ششم:** رحمت خداوند نسبت به عقل: از بزرگ‌ترین بخشش‌هایی که شرع به عقل عطا کرده، این است که خداوندی که از نیازها و کاستی‌های عقل باخبر است، به وسیله وحی‌ای که بتواند آن را ارشاد و هدایتش کند تقویتش نموده. عقل انسان مانند سایر مخلوقات این جهان دچار اشتباهات و مشکلات می‌شود؛ زیرا ناقص است و توان درک همه چیز را

ندارد، محدود است و نمی‌تواند بر همه‌چیز اشراف داشته باشد. ممکن است تحت‌تأثیر هوای نفس، شک یا شبهه قرار گیرد. مسائل بسیاری نیز وجود دارد که خارج از حیطة درک عقل است و امکان سنجش آن‌ها برایش وجود ندارد، مانند روح که در وجود انسان قرار دارد و تمام کارها به‌وسیله آن انجام می‌گیرد. عقل توان درک حقیقت آن یا ماهیتش را ندارد: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup> (و از تو پیرامون روح سؤال می‌کنند، در جواب به آن‌ها بگو تنها خداوند از روح خبر دارد و علم اندکی به شما داده شده است).

عقل تحت‌تأثیر احساسات قرار می‌گیرد، در شرایط مختلف و در مقابل مسائل، واکنش‌های مختلفی از خود بروز می‌دهد، اما وحی آمد تا آن را هدایت و استوار گرداند، اسرار پنهان را برایش نمایان سازد و از حال انسان‌ها قبل از وجود و بعد از وفاتشان باخبرشان سازد. اگر بخواهیم جایگاه عقل در شریعت را موردبررسی قرار بدهیم، ذکر همین نکته کافی است که خداوند به‌وسیله وحی، آن را موردرحمت و حمایت خود قرار داد و هرگز آن را در گمراهی و تاریکی مطلق به حال خود رها

---

۱ سورة اسراء: ۸۵

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

نخواهد کرد. خداوند آن را آفریده و همان گونه که بقیه مخلوقاتش را مورد رحمت قرار داده به عقل نیز لطف کرده؛ زیرا «عقل محتاط است و بسیار درنگ می‌کند و به بسیار نزدیک شدن نمی‌اندیشد. بلکه بیشتر به تسلیم و گردن نهادن کامل به نصوص گرایش دارد؛ زیرا به این درک و یقین رسیده که فهمیدن آنچه در ورای متشابهات و مناطق ممنوعه نهان است، امری فراتر از قدرت و توان اوست. عقل به وسیله توجه و بررسی به خوبی به درک این حقیقت می‌رسد که محال است شرع به همراه خود ضرر یا امری اختلاف برانگیز به همراه داشته باشد، اینکه عقل و قلب هر دو در یک مسیر واحد در حال حرکت هستند.<sup>۱</sup>



---

۱ العقلانیة هداية ام غواية، عبدالسلام بسيوني صفحه ۲۶

## مبحث دوم: در چه مواردی عقل باید تابع نص

### شرعی شود؟

عقل به خوبی از ارزش و جایگاه خود آگاه است. نیک می‌داند که باید از کسی که آن را به وجود آورده پیروی کند و مطیع کسی باشد که گذشته، حال و آینده‌اش را می‌داند. فرمان‌برداری تام و خالصانه از خداوند، بیانگر اوج کمال و پختگی عقل است؛ زیرا انسان به وسیله عقل خویش است که به دانا و آگاه بودن خداوند پی می‌برد. اگر خداوند او را از چیزی باخبر سازد می‌داند که خدا آگاه‌تر است و اگر به چیزی امر کند یا از چیزی او را منع کند، می‌داند که او بهترین قانون‌گذار است. پس فرمان‌برداری از خداوند یعنی پیروی از عقل.

اما از جمله مواردی که عقل باید در آنجا از نص شرعی پیروی کند:

۱- **باور به غیب:** یکی از صفات مؤمنان ایمانشان به غیب است؛ چراکه راستی ایمان و فرمان‌برداری‌شان از خدا و پیامبر در این کارزار است که ثابت می‌گردد. ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ<sup>۱</sup> (کسانی که ایمان به غیب دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه که روزی‌شان می‌دهیم انفاق می‌کنند).

تعریف غیب یعنی تمام مسائل و اموری که از دیدگان ما بندگان پنهان هستند و البته که این به آن معنا نیست که دیگر امکان احساس آن چیز را نداشته باشیم، بلکه می‌توان آن را احساس کرد در حالی که در این دنیا قابل مشاهده و لمس نباشد.<sup>۲</sup>

### سه نوع غیب وجود دارد:

غیبی که به صورت نسبی است، مانند اموری که از درک و حواس ما پنهان می‌مانند اما شخص دیگری آن‌ها را می‌بیند. یا در این دنیا از دید همه پنهان است، اما در برزخ و روز قیامت قابل رؤیت است.

غیبی که امکان قیاس و تجربه آن به لحاظ عقلی وجود دارد، مانند آگاهی یافتن از موقعیت‌های خورشید و ماه، خسوف و کسوف و دانستن حال جنین با قیاس گرفتن

---

۱ سوره بقره: ۳

۲ عالم الغیب و الشهادة فی التصور الاسلامی، عثمان بن جمعة ضمیریة

ص ۱۷

حرکاتش و مواردی این‌چنینی که در جهان ما همیشه وجود ندارد و گاهی با فراهم شدن اسبابی نمایان می‌شوند.

اما نوع سوم غیب، همان غیب حقیقی است که تنها مختص علم خداوند است. مانند زمان برپایی قیامت.<sup>۱</sup>

عقل انسان نسبت به غیب آگاهی‌ای ندارد، اما این سبب نمی‌شود که آن را انکار کرده یا نادیده‌اش بگیرد. دلایل عقلی فراوانی وجود دارد که وجود غیب را اثبات می‌کند. عقل سالم آن است که وجود چیزی را با توجه به دلایل و نشانه‌هایی که دارد می‌پذیرد و باور دارد قوه ادراک حسی و مادی به‌تنهایی نخواهند توانست تنها راه آگاهی از وجود اشیا باشند. حواس را می‌توان به‌عنوان وسیله‌ای برای شناخت در نظر گرفت، اما نمی‌توان آن را تنها راه آگاهی قلمداد کرد. همچنین از عقل و منطق سلیم به‌دور است که انسان تنها به‌خاطر عدم وجود احساس مادی، چیزی را انکار کند، خصوصاً اینکه انسان به وجود اشیای بسیاری یا حقایق زیادی در حالی که آن‌ها را حس نمی‌کند، اعتقاد دارد.

بنابراین انکار کردن غیب آن هم صرفاً به این دلیل که از جانب انسان قابل لمس و احساس نیست، منطقی احمقانه و

---

۱ العقیده الاسلامیة و اسسها، عبدالرحمن حبنکه الميدانی ص ۲۹

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

کورکورانه است. غیب چیزی است که پنهان است و ویژگی غیب همین است که از احساس بشر پنهان بماند. چگونه وقتی قابل احساس نیست، می توان آن را قضاوت و نفی کرد؟!

اما در حقیقت، ایمان به غیب به صورت فطری در وجود انسان گنجانده شده است و انسان راهی به جز ایمان به آن ندارد. انسان از مسائل غیبی ای که به آن ها ایمان دارد خودش را جدا نمی سازد و اگر به حقیقت غیبی که به همراه وحی آمده و استدلالات منطقی آن را اثبات کرده اند ایمان نداشته باشد، ناگزیر به سمت خرافات و توهمات و گمان های دروغین کشیده خواهد شد. چه بسا به طور واقعی جوامعی که ادعای عقلانیت دارند را دیده باشی که چگونه در مادی گرایی زیاده روی و ایمان و وحی را انکار نموده اند اما در نهایت سیل خرافات و سحر و جادو و شعبده بر جامعه شان سرازیر می شود. عقل سالم به خوبی می داند که اعتقاد به غیب در ضمیر او قرار دارد. مثلاً چند سؤال ضروری وجود دارد که در قلب و عقل هر انسانی خانه کرده، سه سؤال قابل تأمل که انسان همیشه از خودش می پرسدش: از کجا آمده ام؟ چرا به این جهان آمده ام؟ به کجا می روم؟<sup>۱</sup>

---

۱ العقیده الاسلامیة و اسسها، عبدالرحمن حبنکة الميدانی، ص ۷۲

## تسلیم در برابر نص شرعی

این‌ها سؤالاتی است که عقل محدود انسان به‌تنهایی توان پاسخ دادن به آن‌ها را ندارد. اینجاست که وحی برای نجات عقل از مصیبتِ پاسخِ اشتباه به سؤالاتی که به‌تنهایی و بدون دلیل توان جواب دادن به آن را ندارد وارد می‌شود، در عین حال اگر این سؤالات بی‌پاسخ بماند، انسان دچار سرگردانی و اضطرابی خواهد شد که قلب و عقل او را گیج و مضطرب خواهد کرد.

**۲- قبول نمودن خبرهایی که در شرع ذکر شده:**  
مانند داستان‌های گذشتگان یا پیشگویی‌هایی که در روایات صحیح بیان شده یا مواردی مانند احوال قیامت یا صفات پروردگار متعال.

**۳- پذیرش دستورات شرعی.**

**۴- پیروی از احکام تعبدی:** احکام شرعی به دو صورت‌اند، یک دسته درک آن به‌وسیلهٔ عقل ممکن است و به مصالح مشخصی برمی‌گردد. دیگری آنکه دلیل آن مشخص و قابل‌درک نیست و تعبدی هستند. انسان مؤمن در هر دو مورد باید تابع و فرمان‌بردار شریعت باشد.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

در بحث عبادات، اصل بر بندگی و عدم توجه به معانی «باطنی و حکمت‌های نهان» است، اما در مورد عرف اصل بر توجه به معنا و مضمون است.<sup>۱</sup>

اگر این نوع عبادت در عرف و عادات جامعه موجود باشد، باید آن عادت تابع و تسلیم نص و موافق آن باشد، مانند مشخص کردن مکان قربانی و بایدها و نبایدهای ارث.<sup>۲</sup>

تنها دلیل تعبد و بندگی، فرمان‌برداری است. اما در مورد پیروی نمودن از عرف و تقالید «زمان پیغمبر یا اصحاب»، هدف ادارهٔ اموری است که اگر به مردم واگذار شود، سبب تشویش و اختلاف خواهد شد.<sup>۳</sup>

**۵- تسلیم هیچ‌کس جز خداوند نشدن:** عقلی که انسان‌ها را به سوی خدا، وحی و دین هدایت و راهنمایی می‌کند، محال است که به سوی کسی غیر از خداوند راهنمایی کند. همین طور عقل نمی‌پذیرد که کسی ادعای اختیارات و حقوقی را داشته باشد که تنها مختص خداوند است. بنابراین همان عقلی که انسان را به سوی خدا هدایت می‌کند، مخالف

---

۱ الموافقات ۵۸۵/۲ - ۵۹۰، قواعد الاحکام ص ۲۴\_۲۵

۲ الموافقات ۵۹۲/۲

۳ الموافقات ۵۹۲/۲ - ۵۹۳

این است که او به خدا شرک بورزد یا ادعای خدایی بکند. جایز نیست که هیچ مصلحت، عقل و منطق، تمایلات و هوس‌های متفاوت یا انسانی ادعای اختیاراتی را داشته باشد که تنها خداوند مالک آن است. همه باید تنها تسلیم پروردگار باشند.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup> (قسم به خدای تو که اینان به هیچ‌وجه ایمان ندارند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند، سپس به هر حکمی که به سود و زیان آن‌ها کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند).

بنابراین، بزرگ‌ترین ظلم و تباهی که یک انسان می‌تواند دچار آن شود شرک است و آن عقلی که مرتکب این عمل می‌شود عقلی ناقص و خودخواه خواهد بود.

## ۶- پیروی کردن از مصالح، مفاسد، مفاهیم و حکم

شرعی: هدف از آمدن شریعت، جذب خوبی‌ها و دفع بدی‌هاست. انسان مؤمن باید تسلیم امور سودمند و دارای منفعتی باشد که شریعت به همراه خود آورده است. باید ایمان به دفع مفاسدی داشته باشد که شریعت دستور به دور کردنش

---

۱ سوره نساء: ۶۵

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

داده و به حکمت‌ها و علت‌هایی که نصوص آن‌ها را در بر می‌گیرد ایمان داشته باشد.

بنابراین انسان مؤمن خودش را پیرو و مطیع شریعت، احکام و حکمت‌های آن می‌داند، حال چه حکمتش را بداند یا نداند. او ایمان دارد که تمام این‌ها از جانب خداوند است و می‌داند که پیروی از دستورات خداوند و پیامبرش برای او از منطقی و نظر و تصمیم خودش بهتر است.

سهل بن حنیف می‌فرماید: به رأی و نظر به دیده شک بنگرید (و آن را متهم کنید نه دین و شریعت را)، در روز ابوجندل خودم را چنین دیدم که اگر می‌توانستم رسول‌الله را از تصمیمش منصرف کنم (اشاره به ماجرای صلح حدیبیه) حتما این کار را می‌کردم و (اما) خدا و پیامبرش داناترند.<sup>۱</sup>

دیری نگذشت که بعد از آن حکمت کار پیامبر نمایان شد. اینجا بود که تمام اصحاب به این حقیقت دست یافتند که چگونه صلح حدیبیه برایشان سبب پیروزی و سرچشمه خیر بود. پس انسان مؤمن، باید تسلیم دستورات خداوند و پیامبرش باشد حتی در آن مواردی که عقل به دلیل

---

۱ صحیح بخاری، ۱۲۸/۵ شماره: ۴۱۸۹، صحیح مسلم ۱۴۱۱/۳ شماره:

## تسلیم در برابر نص شرعی

کم‌وکاستی‌هایش نتواند به حقیقت معنا یا حکمت آن دست پیدا کند. عقل باید چنین باشد که عمر بن خطاب موقع بوسیدن حجرالاسود از خود به یادگار گذاشت. او فرمود: «من می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی، نه نفعی داری و نه ضرری، اگر پیامبر را ندیده بودم که تو را می‌بوسد، هرگز این کار را نمی‌کردم».<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱ صحیح بخاری ۱۴۹/۲ شماره: ۱۵۹۸ - صحیح مسلم ۹۲۵/۲ شماره: ۱۲۷۰



## مبحث سوم: نافرمانی از نص شرعی به سبب

### دلایل عقلی

تاریخ تعارض میان نصوص شرعی و عقل، به دوران بعد از صحابه و تابعین بازمی‌گردد. این‌طور که پیداست در حیات صحابه و بزرگان تابعین، کسی مدعی تعارض میان نصوص وحی و معقولات نبوده. خوارج و روافض در اواخر خلافت سیدنا علی و مُرَجِّئه و قَدْریه در اواخر عصر صحابه سر بر آوردند. آن‌ها احادیث یا روایاتی را ساخته و برای اثبات گفته‌هایشان به آن استدلال می‌کردند، اما ادعا نمی‌کردند که تفکرات یا منطقتشان در تعارض با متون دینی است.<sup>۱</sup>

آیا در بین اصحاب پیامبر کسی بود که هنگام شنیدن سخن او، به وسیله قیاس، حس، عقل، منطق یا سیاستی خاص به مخالفت با آن حضرت بپردازد؟! آیا هرگز کسی در جمع آن‌ها وجود داشت که عقل، قیاس، ذوق، سیاست یا عرف و عادت را بر حرف پیامبر مقدم دارد؟ گویی خداوند عزوجل

---

۱ درء تعارض العقل بالنقل ۶۵۹/۲

## تسلیم در برابر نص شرعی

چشمانشان را از گناه پاک نگاه داشت تا شاهد چنین وضعیتی در زمانه خویش نباشند.<sup>۱</sup>

پس عقل در تقابل با وحی قرار نمی‌گیرد. این‌گونه نیست که آن دو روبه‌روی یکدیگر قرار گرفته باشند و مسلمان، هرکدام را که قوی‌تر دید، انتخاب کند! دین و عقل رقیب یکدیگر نیستند؛ چنین نیست که یکی از دیگری بزرگ‌تر و کلی‌تر باشد یا یکی اصل باشد و دیگری در مسائل به آن اصل مراجعه کند یا یکی میزانی باشد که دیگری مقررات یا مفاهیم و تصوراتش را از دیگری بگیرد و همه اختلالات و انحرافاتش را با او رفع و دفع کند. بین این دو توافق و انسجام وجود دارد اما بر اساسی که گفتیم، نه به این صورت که هر دو رقیبی مانند هم یا شریکی همسان برای یکدیگر باشند. تازه این در صورتی است که عقلی مبرا از هرگونه نقص و آرایش، گرایش و تمایل و هواوهوسی در دنیای واقعی وجود داشته باشد که وجود ندارد و آنچه گفتیم تنها مسئله‌ای ذهنی بود.<sup>۲</sup>

از گذشته تا کنون مشکلات عدیده‌ای بر سر راه عقل قرار می‌گرفته‌اند تا آن را از مسیر درستی منحرف گردانند که سبب

---

۱ مدارج السالکین، ابن قیم ۳۲۴/۱

۲ خصائص التصور الاسلامی، سیدقطب ص ۲۰

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

سرافرازی و ارزشش می‌شود. بنابراین انحرافات به شکل‌های گوناگونی بر سر راهش قرار می‌گرفتند. برخی از آن انحرافات به شرح زیرند:

**یکم: مقدم ساختن عقل بر وحی:** این را می‌توان مهم‌ترین اشتباه رایج دانست. قاعده‌ای است که بر زبان هر انسانی جریان دارد که در قلبش شک و شبهه‌ای نسبت به نص شرعی وجود دارد. به هر مقدار که پیروی و فرمان‌برداری انسان از خدا و پیامبرش ضعیف‌تر گردد، این قاعده نیز بیشتر خودنمایی می‌کند. «فخر رازی» عالم معروف، متکلم و اصولی، شارح و توضیح‌دهنده این نظریه است. او آن را برای آیندگان تدوین و قاعده‌مند نموده و در این باره می‌گوید: «دلائل قطعی عقلی اگر بر اثبات چیزی دلالت داشته باشند، سپس در مقابلش با ادله‌های نقلی‌ای روبه‌رو شویم که در ظاهر در تعارض با آن باشند، از چهار حالت مستثنی نیست:

اول اینکه هم عقل و هم نقل را با هم تصدیق کنیم که در این حالت، تصدیق نقیضین صورت می‌گیرد که [صحیح بودن هر دو به صورت هم‌زمان] محال است.

دوم اینکه هر دو را باطل بدانیم که این یعنی تکذیب نقیضین که مانند مورد اول، غیرممکن است.

## تسلیم در برابر نص شرعی

سوم اینکه ظاهر نقل را تکذیب کنیم و ظاهر عقل را تصدیق.

مورد چهارم اینکه ظاهر نقل را تصدیق و ظاهر عقل را تکذیب کنیم که کاری باطل است؛ زیرا تنها زمانی می‌توانیم صحت و درستی ظاهر روایات و نقلیات را درک کنیم که به وسیله دلایل عقلی آن را فهمیده باشیم. [در نتیجه، عقلیات پایه و اساس نقلیات است].<sup>۱</sup>

این نظریه بعدها تبدیل به قاعده شده و در طول تاریخ، مرتباً تکرار گشت و تا امروز نیز ادامه دارد. محمد عبده می‌گوید: بجز عده‌ای کم که به آنان توجهی نیز نمی‌شود، همه امت اسلام متفق‌اند که هنگام تعارض میان عقل و نقل، آنچه عقل به آن راهنمایی می‌کند را باید قبول کرد.<sup>۲</sup>

دیگری می‌گوید: اگر نص و عقل و علم صحیح با یکدیگر در تعارض باشند، نص تأویل می‌شود و به حکم علم و عقل عمل می‌شود.<sup>۳</sup>

آن‌ها معتقد شده‌اند که مقدم نمودن عقل بر ظاهر شرع واجب است!<sup>۱</sup>

---

۱ اساس التقدیس فی علم الکلام، ص ۲۲۰

۲ الاسلام و النصرانیة مع العلم و المدنیة، محمد عبده ص ۷۳-۷۴

۳ الاسلام دین الهدایة و الاصلاح، محمد فرید وجدی ص ۹۲

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

این نظریه به حدی شهره گشته و شرح و بسط داده شده که برخی گمان برده‌اند قاعده‌ای قطعی و مورداتفاق است یا اینکه به دلیل کثرت انتشارش، حداقل جمهور علمای امت بر این نظرند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح)، با بیان شیوایش به توضیح این مسئله پرداخته، پایه‌های این ادعا را موردبررسی قرار داده، به چالشش کشیده و اشکالاتش را رفع کرده است. او تمام این اصلاحات و تعلیقات را در رساله‌ای تحت عنوان «درء تعارض العقل والنقل» (دفع تعارضات عقل و نقل) گردآوری کرده است. در واقع این کتاب، صرفاً جهت پاسخ دادن به این شبهه نیست، بلکه در درون خود به پایه‌ریزی و بیان منهجیت تعامل با نصوص شرعی پرداخته و موضع صحیحی را بیان می‌کند که در مقابل این شبهات باید داشت. از آنجایی که قاعده «مقدم ساختن عقل بر نقل» در حقیقت گزاره‌ای است، ترکیبی که بر مبنای اصول و مقدمات نادرستی بنا شده و سبب شده تا مدعی این قانون در تعامل با روایات شرعی تصمیم به نادیده گرفتن نص یا تأویل آن بگیرد.

در ادامه می‌توان به خلاصه آنچه شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان داشته پرداخت:

### اول: باید به صحت دلیل توجه داشت نه نوع آن:

این ادعا در ذات خود، ادعایی نادرست است. در حقیقت به نوع دلیل توجه نمی‌شود که دلیلی عقلی است یا نقلی؟ بلکه آنچه مورد توجه است، درجه و مرتبه آن دلیل است اما ادعای مطرح شده چنین القا می‌کند که دلیل عقلی، دلیل قطعی است و دلیل نقلی بر ظنی بودن آن دلالت دارد و باید عقل را بر نقل مقدم نمود؛ زیرا قطعی است! اما این سخنی کاملاً اشتباه است؛ زیرا این ذات دلیل است که باید مورد توجه قرار گیرد، از این رو دلیل قطعی را می‌توان بر دلیل ظنی مقدم دانست، حال تفاوتی ندارد که این دلیل قطعی، عقلی باشد یا نقلی.<sup>۱</sup>

همه دلایل عقلی و نقلی، شرعی هستند. دلیل شرعی در بردارنده دلایل نقلی و عقلی است. لذا این راه‌های رسیدن به حقاند. پس عقل و نقل هر کدامشان راه و روشی شرعی محسوب می‌شوند و از این جهت دلیل عقلی در تقابل با دلیل شرعی قرار نمی‌گیرد، بلکه جزئی از آن به حساب می‌آید.<sup>۲</sup>

---

۱ درء تعارض العقل و النقل، ۱/۱۲۵-۱۲۶

۲ درء تعارض العقل و النقل، ۱/۲۱۲

جان‌مایه کلام این است که دلیل عقلی، زمانی بر دلیل نقلی تقدم می‌یابد که دارای قطعیت و قوت بیشتری باشد. اما هر دوی آنها، چه دلیل عقلی و چه دلیل نقلی، جزئی از دلایل شرعی هستند. قطعاً مشکل در قرار دادن دلایل عقلی به صورتی است که مطلقاً و در هر صورتی صرفاً به دلیل اینکه عقلی است، قوی‌تر از نقلی تصور شود.

### دوم: همه دلایل نقلی، ظنی نیستند:

آنچه مدعیان به صورت ضمنی به آن معتقدند، در حقیقت این است که روایات و نقلیات را تا مادامی می‌پذیریم که مخالفتی با عقل نداشته باشد؛ یعنی در واقع آنها تمام دلایل نقلی را دلایلی ظنی می‌دانند؛ زیرا هر دلیلی که مشروط به مخالف نبودن با چیزی باشد، در حقیقت دلیلی ظنی است و وجودش در گرو وجود چیز دیگری است و دیگر قطعیتی در آن دلیل وجود ندارد؛ زیرا هیچ چیزی وجود ندارد که در تعارض با دلایل قرار گیرد. پس واقعیت این قانون قبول روایات تا مادامی که در تعارض با عقلیات نباشد، این است که روایات و منقولات هیچ‌گاه نمی‌توانند قطعی باشند.<sup>۱</sup>

---

۱ درء تعارض العقل بالنقل ۲۰۳/۱

سوم: چرا عقلیات را قطعی و نقلیات را ظنی می‌دانند؟

اما چرا دلایل عقلی‌ای که بیان می‌کنند را یقینی و قطعی می‌دانند و دلایل شرعی را ظنیاتی که ما را به یقین نمی‌رساند؟

زیرا به دلایل شرعی پشت کرده‌اند و ادله شرعی در دلشان آن یقینی که عقلیات و منطق ساختگی خودشان دارد را نمی‌رساند، از این جهت [گرچه به زبان نمی‌آورند اما] نتیجه این ادعایشان، دوری بیشتر از وحی و سپس نفاق و پس از آن انحراف شدید خواهد بود.<sup>۱</sup>

### چهارم: آیا عقلیات پایه و اساس نقلیات است؟

این ادعا که عقل، اصل و اساس نقل است، از دو جهت گمراه‌کننده است:

اول: اینکه نمی‌توان هر عقلی را اصل و اساس هر نقلی دانست. آن دلیل عقلی مشخصی که به وسیله آن به خدا ایمان آورده‌ایم، می‌تواند اصل نقل باشد، همان آگاهی عقلی قطعی که به وسیله آن پیغمبری رسول الله را تأیید و تصدیق نموده‌ایم. اما تمام دلایل عقلی این‌گونه نیستند، هر دلیل عقلی‌ای قابلیت

---

۱ درء تعارض العقل بالنقل ۵/۳



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

اثبات نصوص شرعی را ندارد [که در صورت تعارض میان آن دو، با عجله عقل را پذیرفته و نقل را رها کنیم]. از این جنبه، اعتراض آن‌ها در صورتی صحیح است که بگویند: دلیل عقلی‌ای که هنگام تعارض سمعیات (روایات) با سمعیات به کار گرفته می‌شود (تا سبب برطرف نمودن تعارض و ترجیح ادله گردد) را دلیل عقلی می‌گوییم که این صورت مسئله یا تعریف، نه می‌تواند صحیح باشد و نه بیانش سودی برای عقل‌گرایان دارد. دلیل عقلی‌ای که به وسیله آن شناخت خداوند حاصل می‌شود، یک دلیل و روش واحد نیست، بلکه روش‌ها و مناهج بسیاری وجود دارد و صحیح نیست به‌عنوان یک منهج و اسلوب مشخص در نظر گرفته شود.

دوم: این سخن که عقل اساس نقل است، نباید به این معنا قلمداد شود که عقل، سبب پیدایش و قدرت نقل و متن دینی است، بلکه فقط راهی است برای رسیدن به آن. بنابراین عقل سبب به وجود آمدن نقل نشده است تا بتوان ادعا کرد که عقل، اساس نقل است. نص و عقل دو گزاره آشکار و واضح‌اند. در واقع عقل، راهنمای انسان است برای فهم و شناخت نص، نه اساس و اصل آن. حکایت عقل و نص مانند داستان کسی است که شخصی را به سمت پزشک یا عالمی راهنمایی

می‌کند، واضح است که او کسی نیست که عالم یا پزشک را به وجود آورده، بلکه راهنمای دیگران به سوی آن‌ها بوده است.<sup>۱</sup>

**پنجم: قائل شدن تفاوت میان مخالفت با نص و**

**مخالفت با چیزی که تصور می‌شود از نص است:**

می‌گویند: هدف ما مخالفت با نص شرعی نیست، بلکه اعتراض به برخی از مفاهیم و تفاسیر نادرستی است که به اشتباه از نص برداشت می‌شود. خطاب به آن‌ها نیز گفته می‌شود: آنچه می‌گویند هیچ ارتباطی با شریعت ندارد و در واقع، مقدم نمودن عقل بر نقل نیست. همان گونه که دلیل نقلی را مربوط به نظری ضعیف یا فهمی اشتباه دانستید، به همان صورت نیز امکان دارد که دلیل عقلی شما عبارت از فهم یا تفسیر یا دیدگاه و منطقی اشتباه باشد. این شیوه استدلال، بار دیگر ما را به طی کردن مسیر صحیح رهنمون می‌کند، روش صحیحی که بر مبنای تقدیم قطعی بر ظنی بنا شده، حال چه دلیلی عقلی باشد و چه نقلی.<sup>۲</sup>

**ششم: نبودن شبهه تعارض وحی با عقل حتی در نزد**

**کفار:**

---

۱ درء تعارض العقل و النقل، ۱۳۲/۱ - ۱۳۴

۲ درء تعارض العقل و النقل ۱۶۶/۱

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

تعداد کافرانی که مخالف سرسخت پیامبر بودند، بسیار بود. آن‌ها در مسائل و موارد عدیده‌ای به مخالفت با پیامبر می‌پرداختند، اما هیچ‌کدامشان بر این باور نبودند که سخن پیامبر مخالف و در تضاد با عقل است! اگر چنین بود، در بیان آن درنگ نمی‌کردند، کما اینکه صحابه اگرچه در مسئله‌ای به اشکال برمی‌خوردند و سؤال می‌کردند، اما هیچ‌یک از آن‌ها این ایراد را مطرح نمی‌کردند که فلان دستور یا اعتقاد در تعارض با عقل است. بنابراین همین که شخص کافر و مخالف، این مسئله را در تعارض با عقل نمی‌بیند و انسان مؤمن نیز ایرادی عقلی در آن نمی‌یابد، خود گواهی روشن و مسلم است که نص شرعی محال است در تعارض و مخالفت با عقل باشد.<sup>۱</sup>

### هفتم: نقل بر عقل اولویت دارد و باید مقدم گردد:

۱- عقل تأییدکننده تمام اخبار و احکامی است که از سوی شرع صادر می‌شود، اما نقل و روایات تمام اخبار و اعمال صادره از عقل را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. همین مسئله باعث می‌شود تا عکس نتیجه ثابت شود. یعنی جایگاه نقل مقدم بر عقل است.<sup>۲</sup>

---

۱ درء تعارض النقل و النقل ۲۷۴/۳

۲ درء تعارض العقل و النقل ۱۶۷/۱

۲- منظم و مشخص بودن روش شناخت منقولات و آشفستگی و بی‌انضباطی معقولات: آگاهی از آنچه عقلانی است و آنچه عاقلانه نیست، صفتی ذاتی برای اشیا قلمداد نمی‌شود، بلکه صفتی نسبی است. در مقابل، شرع مجموعه‌ای از نصوص و اصول مشخص است و شایسته آن است که آنچه کامل و واضح است بر آنچه دارای تناقض و اختلاف است، مقدم گرداند.<sup>۲۱</sup>

---

۱ درء تعارض العقل و النقل ۱۷۲/۱

۲ این بی‌انضباطی را در میان همه عقل‌گرایان می‌بینیم. مدعیان عقل‌گرایی و تعامل عقلی با دین، نقطه اشتراک مشخصی دارند که همان عدم اشتراک در تعامل با نصوص یا نتایج است؛ به زبان دیگر، همه آن‌ها در غیرعقلانی دانستن برخی از قسمت‌های دین متفق‌اند اما همه آن‌ها به‌نوبه خود قسمتی را عقلانی و قسمت دیگری را غیرعقلانی می‌دانند. هر کدام شیوه‌ای را عقلانی می‌دانند و روش تفکر دیگران را غیرعقلانی می‌پندارد؛ از این جهت ما هیچ اتفاق نظر مشخصی میان روشن‌فکران و عقل‌گرایان نمی‌بینیم. یکی حجاب را غیرعقلانی می‌داند و دیگری روزه را. یکی زکات را خاص زمان پیغمبر می‌داند و روشن‌فکری دیگر جهاد را. یکی قصاص را غیرعقلانی می‌داند و دیگری حدود شرعی را، اما در مقابل همه آن‌ها، اهل سنت، روش و منهج مشخصی دارند که واضح، قوی و مملو از دلایل عقلی و نقلی است که هیچ اختلافی در کلیات یا اصول میان آن‌ها وجود ندارد و همه بر منهجی واحدند.

۳- مقدم نمودن دلیل عقلی منجر به باطل شدن نقل می‌شود اما تقدیم نقل زبانی به عقل نمی‌رساند: اگر دلیلی عقلی در تعارض و مخالفت با نص شرعی باشد، مقدم نمودن دلیل شرعی بر آن، دلیل عقلی را (به صورت کلی) فاسد نخواهد کرد. چون دلایل عقلی فراوانی وجود دارد. لذا باطل شدن یکی از آن‌ها منجر به فساد تمامی آن دلایل نخواهد شد. اما اگر یکی از دلایل شرعی باطل گردد، مابقی نیز به تبع آن باطل محسوب می‌شوند.<sup>۱</sup> پس اگر یک دلیل باطل شود، تمام متون دینی و معانی همراه آن نیز باطل می‌گردند؛ زیرا وحی است. چگونه ممکن است از جانب خداوند علیم و حکیم آمده باشد،

---

۱ زیرا به وسیله عقل، نصی انکار شده یا اصلی غیرمنطقی قلمداد گشته و عقل بالاتر از وحی قرار گرفته. همین رفتار می‌تواند در همه قسمت‌های شریعت اعمال شود. مدعی یکی را غیرمنطقی می‌داند و دیگری با همین قاعده، قانونی دیگری را در شریعت نمی‌پسندد و سعی به تأویل یا رد کردنش می‌کند. اما چرا؟ چون در اینجا هیچ ضابطه‌ای جز عقلانی پنداشتن تفکری که مخالف با حکم خداوند است، وجود ندارد. همین ضابطه می‌تواند به تمام حوزه‌های شریعت وارد شود و اصلی از اصول یا حکمی از احکام را غیر منطقی قلمداد نماید.

اما متضاد و متناقض باشد؟! بنابراین وجود تناقض در وحی،  
نقص و فساد است که منجر به ابطال کلی آن می‌شود.<sup>۱</sup>

**هشتم: مفاسد ادعای مقدم بودن عقل بر نقل:**

۱- بیهودگی، بلاتکلیفی و تکلیف به مالایطاق<sup>۲</sup>:

مقدم گردانیدن عقل بر نقل، سبب تکلیف مالایطاق و احساس پوچی و بلاتکلیفی خواهد شد؛ چراکه تفکرات متفاوت و متعارض‌اند و هرکس نظر خویش را صحیح می‌داند. معیار و سنجشی نیز وجود ندارد تا آن‌ها را از هم تفکیک کند. بنابراین اگر احکام و مسائل دینی فقط توسط عقل سنجیده شوند، منجر به تشویش و آشفتگی می‌شود. معنای این ادعا برای مردم چنین می‌شود که گویی گفته شده: توجهی به آیات قرآن و سنت پیامبر نداشته باشید، به عقلتان مراجعه کنید و ببینید که به نظرتان کدام یک صحیح است و آن را مدنظر قرار دهید<sup>۳</sup>. غیرممکن است که چنین رویه‌ای سبب یقین و

---

۱ درء تعارض العقل و النقل ۶۸۰/۲

۲ یعنی دستور دیگران به انجام کاری، در حالی که در توانشان نیست.

۳ در واقع با چنین تفکری، نصوص دینی کاملاً بیهوده بوده و در حاشیه قرار خواهند گرفت، اگر نظر مردم هم‌سو با دین بود، می‌توانند قبول کنند و اگر احکام و دستورات دین موردپسندشان نبود نیز این دین است که باید حذف شود و دیگر عملاً تفاوتی میان متون دینی با سخنان افلاطون یا اُوشو یا

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

اطمینان خاطر شود، بلکه بالعکس، به جای اطمینان و آرامش، سرگردانی و اضطراب را به ارمغان می‌آورد.<sup>۱</sup>

۲- بی‌اعتمادی به نقل:

اگر کسی بگوید: من زمانی به درستی نقل گواهی می‌دهم که مخالف با عقل نباشد، سخنی بی‌فایده گفته؛ زیرا با چنین دیدگاهی هیچ‌گاه هیچ اعتمادی به نص نخواهد داشت؛ چراکه اگر متنی برای او قابل اعتماد و معقول باشد، برای دیگران ممکن است محل شک و بی‌اعتمادی باشد. همچنین این احتمال وجود دارد که دیگران دلایل عقلی قوی‌تر و ناگفته‌ای داشته باشند و همین موضوع همیشه احتمال هرگونه شکی به نص را حتی در زمانی که ما به آن یقین کرده‌ایم نیز باقی خواهد گذاشت.

۳- خدشه وارد کردن در پیغمبری رسول الله:

این سخن نوعی طعنه به رسالت و بی‌احترامی به آن محسوب می‌شود. اینکه شخصی اعتقاد داشته باشد شریعت

---

بسیاری از عرفا و فلاسفه وجود ندارد!؛ زیرا در تعامل با آنان نیز چنین می‌کنیم، اگر موافق با نظر و ایده ما بود قبول می‌کنیم و اگر مخالف بود آن را نمی‌پذیریم.

۱ درء تعارض النقل و النقل ۱/۱۷۴-۱۹۰

## تسلیم در برابر نص شرعی

معصوم، مخالف با عقل است. این ادعا باعث گمراهی عده‌ای از مردم در بعضی از قضایای دینی بوده یا حداقل اگر سبب گمراهی آن‌ها نگشته، موجب هدایتشان نیز نشده است.<sup>۱</sup>

۴- بستن راه‌های هدایت و رسیدن به خدا:

اگر کسی دلایل شرعی را نپذیرد، چاره‌ای جز متوسل شدن به منهج فلاسفه عقل‌گرا یا پذیرفتن روش مُتَّصِفَةٌ غرق در ذوق و کشف را نخواهد داشت. این در حالی است که هر دوی این روش‌ها، پر از باطل، تناقض و فساد است. همین امر سبب یقین مسلمان برای پیروی از منهج و دلایل شرعی است.<sup>۲</sup>

حقیقت این است که تعارض و تناقضی میان عقل و نقل وجود ندارد. تنها چیزی که وجود دارد، تقابل و تعارض نص شرعی با عقل آن انسان و فهم و درک اوست. یعنی به جای اینکه تسلیم فرمان خدا و پیامبر شود یا حداقل در جست‌وجوی دلایل و براهین آن باشد، آنچه دوست دارد را از شریعت نمی‌پذیرد و ادعا می‌کند که نص شرعی مخالف عقل است. گویی این شخص فهم و درک خود را معیاری برای مقایسه و سنجیدن نصوص شرعی قرار می‌دهد، آنچه خوب

---

۱ درء تعارض العقل و النقل ۶۴۱/۲

۲ درء تعارض العقل و النقل ۷۲۶/۲



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

بداند را تأیید می‌کند و اگر غیر از این باشد، از اجرا یا قبولش خودداری می‌کند. اما تمام این‌ها برخلاف پیروی و فرمان‌برداری تمام و کمال از خدا و پیامبر است. «همان طور که پیش‌تر عارض شدیم، بیان کلمهٔ عقل، تداعی‌گر امری غیرواقعی است؛ زیرا هم من، هم تو، هم فلانی و ... دارای عقل هستیم؛ لذا عقلی وجود ندارد که دچار نقص، هوای نفس، شهوت و جهل نباشد و بتواند نص قرآنی را با ضوابط آن عقل قضاوت کرد. اگر برای موافقت با تمام این عقل‌ها تأویل را مجاز دانستیم، اینجاست که نتیجه‌ای جز بی‌نظمی و هرج‌ومرج نخواهیم داشت.<sup>۱</sup>

معنای این عقل‌گرایی این است که: اگر برای عقل مجاز است حدودمرزی در شریعت را زیرپا گذارد، برای او عبور از همهٔ حدود جایز خواهد بود؛ زیرا آنچه برای یک شیء ثابت می‌گردد، برای ماندش نیز ثابت خواهد شد. تجاوز از حدودمرزی واحد به معنای باطل دانستن آن است، یعنی اینکه آن مرزای که خدا تعیین نموده، صحیح نیست و اگر ابطال

---

۱ خصائص التصور الاسلامی، سید قطب ص ۲۰

## تسلیم در برابر نص شرعی

یکی از آن حدود [به وسیله عقل] جایز است، ابطال بقیه هم جایز خواهد بود.<sup>۱</sup>

در واقع عقل جز در این سه زمینه، نمی‌تواند به یقین برسد:

### ۱- مسائل فطری

۲- قضایای حسی و تجربی: این نوع قضایا و مسائل، مخالف با شریعت نیستند و شریعت نیز آن‌ها را قبول دارد.

۳- زمانی که با نصی قطعی از جانب شریعت مواجه می‌شویم، عقل از این یقین استفاده می‌کند. عقل از درک و رسیدن به حقیقت بسیاری از قضایا عاجز است و تنها به واسطه شریعت می‌تواند با آن‌ها آشنا شود. لذا این شریعت است که عقل را به قطعیات می‌رساند و خود عقل دلیل قاطعی نیست که بتواند شریعت را کنار زند.<sup>۲</sup>

### دوم: استقلال عقل:

طبیعت انحراف چنین است که شخص را آهسته‌آهسته از دلیل و منطق روشن دور می‌گرداند تا اینکه به قعر منجلاب و انحرافات شدید می‌کشد. زمانی که انسان عقل را نسبت به

---

۱ الموافقات ۷۹/۱

۲ مباحث فی العقل، محمد نعیم یاسین ص ۲۴۵ - ۲۴۶

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

نقل در اولویت قرار دهد، به صورت تدریجی به سمت تقدیس عقل و اعتماد کامل به آن کشیده می‌شود و در نهایت در تمام امور آن را داور و ملاک خویش قرار می‌دهد. این در حالی است که عقل توان استقلال در قانون‌گذاری را ندارد، حتی از حقایقی درونی مانند روحی که در وجود اوست نیز بی‌خبر است. از آینده بشر و جزئیات خیر و شر مطلع نیست. همچنین در شرایط گوناگون تحت تأثیر عوامل محیطی، ژنتیکی، مصالح، هواوهوس و تغییر مزاجش قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

ادعای مستقل بودن عقل به معنای اعتماد بر عقل در مسائلی که شناختی از آن ندارد، نیست. البته همه این ادعاهای عقل‌گرایانه در یک مرتبه نیستند و تاریخش با شروع غلو معتزله در ادعای مشهورشان یعنی «حسن و قبح عقلی» شروع می‌شود، سپس به ترجیح عقل بر نقل منجر گشته و در قرن‌های بعد تا عصر حاضر چنان تکامل یافته که هیچ‌گاه به ذهن معتزله، رسیدن به چنین درجه‌ای از انحراف نیز خطور نمی‌کرد.

---

۱ مصادر المعرفة فی الفكر الدینی و الفلسفی، عبدالرحمن الزنیدی  
ص ۴۱۹-۴۲۰

## تسلیم در برابر نص شرعی

متکلمین به مقدم بودن عقل معتقد شدند تا از این طریق وحی و نبوت را اثبات کنند و بعد از آن به این موضوع خاتمه دادند، سپس عقلشان تابع وحی می‌گشت. اما عقل‌گرایان معاصر عقل را همیشه پیشوا و رهبر می‌دانند و همین موضوع سبب شده عقل‌گرایان کسانی که تسلیم نص شرعی هستند را متهم به نص‌گرایی، ظاهرینی یا نادانی نسبت به مقاصد شریعت کنند.<sup>۱</sup>

بعدها کار به جایی رسید که آن‌ها عقل را موجودی توانمند در داشتن استقلال کامل معرفی کردند. گفته می‌شد: عقل بی‌نیاز از وحی و سرپرستی آسمانی و خدایی است و برای شناخت و آگاهی از اطرافش، به جز ذات خویش نیازمند هیچ نوع منبع و مصدری نیست. زمانه پیشرفت کرده و دستخوش تغییرات شده است، عقل به نهایت کمال خود رسیده و نیازی به راهنمایی و سرپرستی از جانب هیچ‌کسی ندارد.<sup>۲</sup>

این نهایت گمراهی و انحراف از منهج سلف صالح از جمله صحابه، تابعین و پیروانشان بود، کسانی که نصوص شرعی را اصل، عزیز و محترم می‌پنداشتند و فرمان‌بردار و تسلیم خدا و

---

۱ العلمانیون و القرآن الکریم، احمد ادریس طعان ص ۲۳۳

۲ ظاهرة التأویل الحدیثه فی الفکر العربی المعاصر، خالد السیف ص ۲۵۴

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

پیامبر بودند. این عقیده نادرست، معتزله را در بیان مخالفت با نصوص کتاب و سنت، جسور ساخت تا در بعضی از قضایای دینی افسار خویش را به دست عقل ناقصشان دهند! این اعتقاد تبدیل به منجلاپی گشت که مردمان بسیاری را به درون خود کشیده و نابود ساخت.

این ادعا بخشی مهم از واقعیت دلایل عقلی را پنهان می‌سازد و آن را وارونه جلوه می‌دهد. دلیل عقلی مانند اندازه‌گیری‌های دقیق ریاضی نیست که هیچ‌کس بر سر آن اختلاف‌نظری نداشته باشد و شخص تنها به وسیله منطق علمی قطعی آن را بپذیرد. خیر، عقل انسان دائماً تحت تأثیر تجربه‌های جدید، احساسات، محیط، خواسته‌ها و عوامل دیگری است که در میزان و مقدار عقل او، خواسته یا ناخواسته، اثر می‌گذارد و سبب می‌گردد انسان در بسیاری از امور، دیدگاهش را تغییر دهد. ممکن است از هر بُعدی که بنگرد، همان را معقول و منطقی ببیند. علت این است که همواره عقل تحت تأثیر عوامل بیرونی است<sup>۱</sup>. بسیار رخ می‌دهد که انسان احکامی عقلی را بر اساس مستندات [او دلایل]

---

۱ عقل ظرفی است که با اطلاعات مختلف پر می‌گردد و به خودی خود معیار نیست

معینی باطل می‌داند، اما دوباره به آن بازگشته و برای آن حکم ارزش قائل می‌شود، نه تنها آن حکم را می‌پذیرد بلکه برای او در سطح بالایی از اهمیت قرار می‌گیرند و در نگرش او نسبت به قضایای مختلف تأثیر می‌گذارند.

بنابراین باور داشتن به اینکه عقل کافی و مستقل است، توهمی است محض که می‌گوید عقل از تکنولوژی‌ای پیشرفته و مکانیزمی منظم و دقیق استفاده می‌کند. این تصویری کاملاً غلط و غیرعقلانی است. لذا کسانی که بیشتر پایبند به عقل خویش بوده‌اند، بیشترین اختلاف و آشفتگی در تفکراتشان وجود دارد. برای اثبات این ادعا تنها کافی است به سراغ فلاسفه‌ای بروید که نسبت به تقدس عقل متفق بودند و حجم اختلافات میانشان را ببینید، اینکه چگونه در همهٔ مسائل با یکدیگر اختلاف داشتند، اختلافاتی به اندازهٔ فاصلهٔ میان آسمان و زمین.

زمانی که با توجه به دلایل قرآنی، به مطالعه و بررسی این قضیه و اسباب کفر کافران و دشمنی دشمنان با پیامبران می‌پردازیم، به این نکته می‌رسیم که آن‌ها در بیشتر مسائل از طریق عقل به استدلال می‌پرداختند. بسیاری از آیات قرآن نیز این قضیه را اثبات می‌کنند که مشکل انسان‌ها پیروی از هواهای نفسانی و تمایلاتی است که آن‌ها را از مسیر حق

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

گمراه می‌کند. در قرآن کریم به وفور دلایلی می‌بینم که اگر شخصی از هوای نفس خویش پیروی کند، از حق باز می‌ماند:

﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup> (اگر

دعوت تو را قبول نکردند، پس بدان که از هوای نفس خود پیروی کرده‌اند). ﴿فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ

فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> (بر اساس حق میان مردم قضاوت

کن و از هوای نفس پیروی مکن؛ چراکه از مسیر حق گمراهت می‌کند). ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾<sup>۳</sup>

(و از کسی پیروی مکن که ما قلبش را از یادمان غافل داشته‌ایم و از هوای نفس پیروی کرده). ﴿وَإِنِ احْكُم بَيْنَهُم

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾<sup>۴</sup> (بر اساس آنچه خدا نازل

کرده میانشان قضاوت کن و از هوای نفس آن‌ها پیروی مکن).

هرکس که دست از اسلام و راه حق و هدایت بکشد، یعنی

پیرو هوای نفس خویش شده است. اما او اصلاً این مسئله

---

۱ قصص: ۵۰

۲ ص: ۲۶

۳ کهف: ۲۸

۴ مائده: ۴۹

## تسلیم در برابر نص شرعی

حقیقت که پیرو هوای نفس و شهوت خود شده است را نخواهد پذیرفت، بلکه راجع به دلایل عقلی و سایر حجت‌ها و براهین عقلی و منطقی‌ای سخن می‌گوید که تصور می‌کند صحیح است. اما همان نیز در واقع پیروی از عقلیاتی است که دوست دارد صحیح باشد، نه دلایل صحیح عقلی. اگر واقعاً صحیح بودند، هیچ‌گاه از نور الهی محروم نمی‌ماندند و در تقابل با وحی ثابت پروردگار نبودند و قلب و چشمشان از قبول حق بسته نمی‌شد و آن‌ها را از افتادن در قعر نابودی نجات می‌داد.

این قضیه تنها مختص به کفار نیست، بلکه حتی مسلمانانی که دچار بدعت و گمراهی گشته باشند را نیز شامل می‌شود. به همین خاطر است که علما، اهل بدعت را هواپرست و اهل هوا نامیده‌اند؛ زیرا هوای نفس بر عقل و منطقتشان غالب شده و به این نام شهره گشته‌اند.<sup>۱</sup>

اصطلاح آهواء بر کسانی اطلاق می‌شود که آن نظریات را ساخته، سعی در توجیه و تقویتش نموده و برایش دست به استدلال زده‌اند، کسانی که دلایل شرعی را نه چون برای هدایت به آن محتاجیم قبول می‌کنند، بلکه اول دلایل عقلی و هواهای خویش را می‌پذیرند و سپس برای تأیید آن نظرات

---

۱ الاعتصام، امام شاطبی ۲۵۰/۱



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

دست به تأویل نصوص و استدلال به آن نصوص تأویل شده می‌زنند.<sup>۱</sup>

از این جهت خداوند دلایل کافرین را در قرآن «أهواء» نامیده: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾<sup>۲</sup> (چنین است که ستم‌پیشگان [کافر] بی‌هیچ علمی، از هواهوسشان پیروی می‌کنند). ﴿وَلِينَ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup> (اگر پس از دانشی که برایت آمده از هواهوس‌های آنان پیروی کنی، مسلماً در آن صورت از ستمکاران خواهی بود). ﴿قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۴</sup> (بگو من از هواهوس‌های شما پیروی نمی‌کنم. اگر چنین کنم، گمراه شده‌ام و از هدایت‌یافتگان نخواهم بود).

پس آن‌ها تابع هواهوسشان‌اند، اگرچه چنین می‌نمایانند که تابع منطق، عقل و دلایل فلسفی هستند.

---

۱ الاعتصام ۱/ ۲۸۰ - ۱۰۲/۳

۲ روم: ۲۹

۳ بقره: ۱۴۵

۴ انعام: ۵۶

## تسلیم در برابر نص شرعی

زمانی که با آیات متنوع قرآن پیرامون بیماری‌های نفسانی، خواسته‌ها و شهواتی برخورد می‌کنیم که کفار را از پیروی از دین خدا باز می‌داشت و باعث سرپیچی‌شان از خدا و پیامبر شد، تعجب عجیبی ما را فرامی‌گیرد. یقیناً این خواسته‌ها و تمایلات در لابه‌لای عقل و منطق خودخوانده آن‌ها پنهان می‌شود. از جمله این خواسته‌ها و تمایلات:

**کتمان حق:** ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> (به وسیله باطل حق را نپوشانید، حق را نیز کتمان نکنید در حالی که خودتان حقیقت را می‌دانید).

**سنگدلی:** ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ

كَالْحِجَارَةِ﴾<sup>۲</sup> (سپس بعد از آن دل‌هایتان همچون سنگ سخت شد).

**تحریف کردن کلام خدا:** ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ

كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ﴾<sup>۳</sup> (و از دسته‌ای از آنان بودند که کلام خدا را می‌شنیدند و سپس آن را تحریف می‌کردند).

---

۱ بقره: ۴۲

۲ بقره: ۷۴

۳ بقره: ۷۵

مال مردم را به ناحق خوردن: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ  
الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا  
قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup> (وای بر کسانی که به دست خودشان کتاب را  
می‌نوشتند و سپس ادعا می‌کردند که این از جانب خداوند  
است تا پول ناچیزی از آن طریق به دست آورند).

تکبر: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ  
اسْتَكْبَرْتُمْ﴾<sup>۲</sup> (هر بار که پیامبری به‌سویتان آمد و پیام آن‌ها با  
خواسته‌های نفسانی شما هم‌ساز نبود، تکبر کردید).

حسد: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ  
اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾<sup>۳</sup> (بد  
معامله‌ای با خود کردند که به نعمت قرآن که از لطف خدا بر  
آن‌ها نازل شد، کافر شدند و از روی حسد ستمگری پیشه  
کردند که چرا خدا فضل خود را مخصوص بعضی از بندگان  
گرداند).

---

۱ بقره: ۷۹

۲ بقره: ۸۷

۳ بقره: ۹۰

پیروی کردن از هوای نفس خویش: ﴿كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾<sup>۱</sup> (هر بار که پیامبری به نزدشان آمد و آنها را از پیروی کردن هوای نفس منع می‌کرد، عده‌ای تکذیب کردند و عده‌ای پیامبران را به قتل رساندند).

کوتاهی کردن: ﴿قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾<sup>۲</sup> (گفتند ای وای بر ما که در این امر کوتاهی کردیم).

روی گردانی: ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾<sup>۳</sup> (و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند بر آنها فرستاده نشد مگر اینکه از آن روی گردانی می‌کردند).

غفلت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ﴾<sup>۴</sup> (کسانی که آرزوی دیدار ما را ندارند و سرخوش به زندگی دنیا هستند، کسانی‌اند که از نشانه‌های ما غافل‌اند).

---

۱ مائده: ۷۰

۲ انعام: ۳۱

۳ یس: ۴۶

۴ یونس: ۷

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

این گزیده‌ای از امراض و تمایلاتی بود که در ورای دلایل عقلی پنهان شده، لذا انسان دچار این توهم می‌شود که در حال پیروی از عقلانیت است و به وسیله آن حکم می‌کند، در حالی که او در پی تمایلات نفس خویشتن گام برمی‌دارد و برده شهوات و هواهای درون خود گشته است.

مانعی دیگر نیز وجود دارد که سبب عدم شکل‌گیری تصویری صحیح از دلایل عقلی و تصورات نادرست به نسبت آن می‌شود. هر انسانی دیدگاه و تصورات، داده‌ها و اطلاعات خاص خود را دارد که به وسیله آن‌ها منطقی را بنا و از خلال آن‌ها دلایل عقلی را می‌سجد. این تصورات ممکن است برخاسته از محیطی فاسد، عرف و عاداتی زشت یا افکار و اندیشه‌هایی غلط باشد. او سپس بر پایه همین تصورات، دلایل عقلی را شکل می‌دهد و به وسیله همین‌ها نیز سایر دلایل عقلی را مورد قضاوت قرار می‌دهد، سپس به اشتباه تصور می‌کند که پیرو منطق و دلیلی عاقلانه است، در حالی که چنین نیست.

بر این اساس هدف والا در قرآن تنها فهم دلایل عقلی نیست، بلکه تزکیه نفس و اصلاح آن را نیز در بر می‌گیرد.

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ

يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ﴿١﴾

(به‌راستی که خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آنگاه که پیامبری از جنس خودشان در میان آنها برانگیخت تا آیات و حکمت‌های خدا را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه و آموزش دهد).

بنده نیازمند پاکی و تزکیهٔ نفس و ایمان خویش است. این‌ها درجاتی هستند که تنها به‌وسیلهٔ فهم و هوش و بیان منظمِ دلایل عقلی به دست نمی‌آیند و نیازمند ارزش‌هایی والاتر از این است، مثل رسیدن به کمال عقلی و احساسِ انسان به اینکه بر عبادت و یقین او افزوده خواهد شد و خالصانه‌تر از گذشته، از خداوند فرمان‌برداری خواهد کرد تا در زندگی دنیا و آخرت کامیاب گردد.

لذا پذیرشِ اسلام، ایمان به خدا و فرمان‌برداری از دستوراتش، تنها از طریق فهمِ دلایل توحید و پذیرفتن قوتِ دلایل آن حاصل نمی‌شود، بسیاری از انسان‌ها با وجود پذیرفتن این دلایل، باز هم ایمان نیاورده‌اند. بسیاری نیز پس از پذیرش اسلام، از سر لجاجت یا پیروی از شهوت یا اینکه در نظرش ساده یا مسخره آمده، آن را رها کرده‌اند. از این‌رو این قضیه مربوط به هدایتِ بندگان توسط خداوند و دل‌گرم

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

شدنشان به قبول اسلام است: ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾. هرکس که بخواهد را مورد رحمت و شفقت قرار می‌دهد. ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾ (هدایت آن‌ها بر عهده تو نیست. خداوند هرکس که بخواهد را هدایت می‌کند). ﴿فَمَن يَهْدِي مَن أَضَلَّ اللَّهُ﴾ (پس چه کسی می‌تواند کسی که خدا گمراهش کرده را هدایت کند). ﴿أَتُرِيدُونَ أَن تَهْتَدُوا مَن أَضَلَّ اللَّهُ﴾ (آیا می‌خواهید کسی که خدا گمراهه گردانیده را هدایت کنید؟).

زمانی که شخص اسلام را می‌پذیرد، آماده است تا از فرمان خداوند پیروی کند. این‌ها درجاتی هستند که نیاز به ایمان و تسلیم و اراده‌ای قوی دارند و سخنی برخاسته از عقل محض نیست.

### انکار چیزی که در دایره حواس انسان نیست:

اگر انحرافات و مشکلات عقیدتی تاریخ اسلام به سبب ترجمه فلسفه یونان یا همسایگی با فرهنگ‌های مختلفی بود که در دوران سستی دین‌داری مسلمانان [و ضعف علمی آنان] به اعتقادات مسلمانان وارد گشت، تمام انحرافات امروزه فکری و اعتقادی مسلمانان از دروازه فکر و فرهنگ غربی بوده است.

تمام نظریه‌هایی که میان متفکرین غربی یا فلاسفه آن دیار شایع می‌گردد یا پایه‌ها و اساسی که سیاست آن‌ها، مسائل اجتماعی یا اقتصادی‌شان بر آن بنا شده، لاجرم انعکاسش را در میان برخی از مسلمانان می‌بینیم و برای آن‌ها تبدیل به حجتی قوی برای نپذیرفتن برخی از احکام شریعت می‌گردد، دلایلی که تا مغزاستخوان با آن عجین گشته و قلبشان به آن مهر می‌ورزد و صرفاً مقدارش به اندازه شیفتگی‌شان به غرب، کم یا زیاد می‌شود.

از جمله انکار آنچه خارج از حواس بشر است و تکیه بر صرف تجربه‌های محسوس و علمی در اثبات حقایق؛ یعنی هرآنچه خارج از آزمایشگاه تجربی باشد، محل شک یا قابل انکار است. این فلسفه مادی مبنی بر حس است که به ضمیر عده‌ای از مسلمانان سرایت کرده و به صورت کلی یا جزئی با دل‌وجان پذیرفته‌اند. در این میان، رویکرد جزئی خطرناک‌تر است؛ زیرا شخص با قبول آن فکر به صورت پنهان، برای او به مسئله‌ای توجیه شده تبدیل می‌گردد، حال نه کاملاً آن را پذیرفته و نه کاملاً آن را رد کرده، بلکه متأثر از آن باقی می‌ماند. این علت اصلی آشفتگی و تناقض‌گویی بسیاری است که می‌بینیم سخنانی می‌گویند و به ضد آن نیز ایمان دارند.



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

بدین سبب، برخی در برخورد و تعامل با معجزات و خبرهای غیبی‌ای که در دین بیان شده، دچار مشکل شده‌اند، خصوصاً در احادیث صحیح و زیادی که معجزات پیامبر را اثبات می‌کند؛ زیرا این روایات با مسائل روزمره و عادی هم‌خوانی ندارد و اثبات حسی آنها محال است. نتیجه این شده که در دهه‌های گذشته، بسیاری به حرج و سختی افتاده‌اند و این معجزات برای آنها تبدیل به معضلی فکری گشته، از این جهت برخی از متفکرین یا نویسندگان اسلامی این معجزات را منکر شده یا دست به تأویل آن زده‌اند تا به ادعای خودشان با منطق عقلانی معاصر هم‌سو گردد، منطقی که چنین اخباری را نمی‌پذیرد.

لذا عده‌ای از آنان گفته‌اند: تنها معجزه پیامبر قرآن بود: «در قرآن، ذکری از معجزه‌ای جز قرآن کریم که خداوند خواسته باشد انسان‌ها در تمامی دوره‌ها برای پیغمبری رسول الله به آن ایمان داشته باشند، نشده است».<sup>۱</sup>

«تنها معجزه پیروز محمد، قرآن بود».<sup>۲</sup>

---

۱ حیاة محمد، محمد حسین هیکل ص ۵۵

۲ محمد مصطفی المراغی در مقدمه کتاب حیاة محمد نوشته محمد حسین هیکل

اما آنچه در روایات ذکر می‌شود، روایاتی خجالت‌آور است که هیچ عالمِ بروزی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود.

«حتی اگر خود راویان حدیث در زمان ما زندگی می‌کردند و به چشم خود می‌دیدند که چگونه دشمنان اسلام با آنچه (راویان) روایت کرده‌اند به اسلام و مسلمانان هجوم می‌برند، خودشان نیز فقط پایبند به قرآن می‌شدند».<sup>۱</sup>

**حال چرا؟** زیرا «ضرر روایاتی که عقل و علم آن را قبول ندارند، واضح و ملموس گشته‌اند».<sup>۲</sup>

گویی حدیث پیغمبر برحسب میل و رغبت راویان حدیث نوشته شده و امکان حذف و اضافه کردن چیزی به آن، در دست آنان است.

به این خاطر، عده‌ای از آن‌ها تلاش می‌کردند تا میان مفاهیم غیبی موجود در شریعت و میان آنچه باور عقلی بی‌دینان بود، هم‌سوئی ایجاد کنند تا اسلام را به اسطوره‌سازی و خرافات متهم نسازند. نتیجه این شد که به تأویل فرشتگان، داستان خلقت آدم، شیطان، خروج دجال و نزول حضرت

---

۱ حیاة محمد ص ۵۴

۲ حیاة محمد ص ۵۵

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

عیسی پرداختند، تأویلاتی که از این اخبار و احکام شرعی، صفت غیبی بودن را می‌زدود!<sup>۱</sup>

این احساس شرمندگی و خجالت به نسبت روایات اسلامی و ضعف در مقابل سلطهٔ مفاهیم غربی، هیبت سخنان رسول‌الله و تسلیم در مقابل دستورات و خبرهایی که داده بود را در دل بسیاری شکست. از آن به بعد نه تنها بسیاری از آن‌ها به سکوت ما و بیان نداشتن روایات رسول‌الله اکتفا نکردند، بلکه خواستار حذف روایات و قناعت به قرآن شدند. اما چرا؟ زیرا غرب [به صورت خاص و تفکر مادی به صورت عام] چنین روایاتی را نمی‌پذیرد و به همین خاطر ما نیز نخواهیم پذیرفت. حتی داستان‌هایی که در قرآن ذکر می‌شد نیز از تأویلاتی در امان نماند که جانب معجزه بودن داستان را انکار می‌کرد. مثلاً داستان اصحاب فیل که پروردگار در سورهٔ فیل از آن خبر داده و هلاکت لشکریان ابرهه توسط پرندگانی که سنگ حمل می‌کردند و بر سر آنان می‌ریختند، برخلاف اعتقاد مسلمانان و ظاهر قرآن، چنین نیست، بلکه پرندگان همان پشه‌ها یا مگس‌هایی بوده‌اند که میکروب یا ویروسی با خود داشتند که

---

۱ التجدید فی الفكر الاسلامی، عدنان امامه ص ۳۹۴ تا ۴۰۰

## تسلیم در برابر نص شرعی

به پاهای آنها چسبیده بود و با نشستن بر جسم لشکریان و سربازان، آنها هلاک می‌شدند!<sup>۱</sup>

این مسائل در دورانی از تاریخ معاصر، عقیده اسلامی و تفکرات مسلمانان را تحت‌الشعاع قرار داد اما تأثیر و وجودش در سال‌های اخیر بسیار کمرنگ گشته و دیگر جزو اشکالاتی نیست که سبب می‌گردد نویسندگان و متفکران دست به تأویل یا انکار روایات زنند. همین مسئله نشان می‌دهد که موضع‌گیری آنها در تعامل با معجزات و روایات، برخاسته از نگرشی صحیح به نصوص یا بررسی بین دلایل نبوده و متأثر از هیبت مفاهیم غربی در ذهن آنان بوده است. آنگاه که مفاهیم مادی غالب بود، این مفاهیم مانعی برای قبول معجزات بود و سبب ترک آن روایات یا تأویل یا احساس شرمساری از وجودش می‌گشت، احساسی که متفکر معاصر ندارد و در مقابل موضوعاتی دیگر جای آن اشکالات سابق را گرفته و مفاهیم غربی جدیدی در تعارض با احکام شرعی قلمداد شده‌اند. متفکران کنونی معرکه‌ای ذهنی برای قبول مفاهیم جدید غربی یا حداقل تلاش برای ایجاد هم‌خوانی میان آن مفاهیم با احکام اسلامی یا در مقابل، ایمان به آن مفاهیم

---

۱ تفسیر جزء ۳۰، محمد عبده ص ۱۶۲

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

دینی و احساس عزت از وجودش در درون خود دارند. هر عصری تفکراتی مخصوص به خود دارد که سعی می‌کند مسلمانان را تحت تأثیر قرار دهد. خوشبخت کسی است که نفسش را تسلیم دلایل شرعی می‌کند و در هیچ موج فکری یا فتنه‌ای از آن دور نمی‌شود.

انکار امور ماورای احساس و مشروط نمودن ایمان به تجربه نمودن و حس کردنش و نفی هرآنچه خارج از این امور وجود دارد و همین طور حکم کردن به غیرعلمی بودن آن مسائل غیبی، حاصل جهل و نادانی نسبت به طبیعت ذات بشر و درک آن است. انسان تنها مسائلی که از طریق روزه‌های ادراکی‌اش قابل حس هستند را می‌تواند درک کند. مانند این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (خدا شما را از شکم مادرانتان خارج ساخت در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، برایتان گوش و چشم و قلب قرار داد شاید که شکرگزار او باشید).

شاید اگر ما دارای حواس دیگری نیز می‌بودیم، می‌توانستیم مسائل دیگری را درک کنیم. همچون دستگاه‌های پیشرفته امروزی که توان اندازه‌گیری دما، فشار و انبوه

## تسلیم در برابر نص شرعی

چیزهایی که قبلاً حواس ما قادر به درکشان نبود را دارند. این خود دلیلی روشن بر نقص حواس ماست. امروزه علم جدید توانسته از فضا تصاویر و صداهایی را ثبت و ضبط کند که پیش از آن هیچ اطلاعی پیرامونش در دست نبود. لذا قابل قبول نیست که چون ما توان درک و احساس اموری را نداریم، آن را انکار کنیم؛ چراکه حواس انسان قادر به درک همه چیز نیست.<sup>۱</sup>

درست است که هرچیز قابل لمس و حس تنها به وسیله حواس قابل درک و احساس است اما این تأثیری در عقلی ندارد که می تواند غیر محسوسات را نیز بفهمد. تفاوت وجود دارد میان آگاهی عقلی ای که توسط حواس شناخته می شود و آگاهی ای که به وسیله استدلال های عقلانی آن، می توان حقایق غیبی را شناخت. ادراکات حسی تنها با وجود داشتن موضوع مربوط به خود که خارج از وجود انسانی است، قابل شناخت هستند اما آگاهی های عقلی ای که به آن استدلال می شود، عقل می تواند آن ها را اثبات کند بدون اینکه جزوی از محسوسات باشند. عقل وجود داشتن و اتفاق افتادنش را می فهمد، حتی اگر نتواند چگونگی آن را به دلیل غیر محسوس

---

۱ العقیده الاسلامیة و اسسها، عبدالرحمن حبنکه الميدانی ص ۱۴ - ۲۰

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

بودنش تصویرسازی کند، همان گونه که ما به خداوند متعال و صفاتش ایمان داریم، گرچه عقل محدود ما نتواند کیفیت آن صفات را فهم یا درک کند.<sup>۱</sup>

کسی که امور ماورائی و غیرقابل حس را انکار می کند، در حقیقت نقش عقل را ناچیز و کم اهمیت جلوه داده و ارزش انسان را کم می کند؛ زیرا درک عقلانی بشر به مراتب بسیار وسیع تر از قوه حواس است. عقل همان چیزی است که سبب تمایز و برتری انسان نسبت به سایر موجودات شده است.<sup>۲</sup>

«عقیده‌ای که در آن غیب یا چیزی مجهول وجود نداشته باشد و هیچ حقیقتی فراتر از درک بشر در آن نباشد، عقیده نیست و نفس انسان در آن (عقیده) آنچه فطرتش به آن رغبت دارد و آن اشتیاق حقیقی‌اش به سوی نامعلوم ناپیدایی که در ورای پرده‌های آویخته شده وجود دارد را نمی‌یابد.»<sup>۳</sup>

مسلمان تسلیم تمامی اخباری است که خدا داده. تسلیم تمام روایاتی است که از رسول الله به او رسیده. او به دنبال

---

۱ المعرفة فی الاسلام، عبدالله القرنی ص ۳۳۳ و ۴۸۲\_ ۴۸۳

۲ موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمین و عباده المرسلین، مصطفی

صبری ۳۳/۳

۳ خصائص التصور الاسلامی ص ۱۳۵

## تسلیم در برابر نص شرعی

تأویل یا در تلاش برای نفی برخی از آنها به هر دلیل غیر شرعی‌ای نیست. همچنین هر مقدار تسلیم انسان مسلمان در مقابل خدا بیشتر گردد، پذیرش اخباری که خدا و رسول داده‌اند برای او آسان‌تر خواهد بود و هر مقدار این تسلیم کم‌رنگ‌تر شود، این اخبار بیشتر مورد تحریف و تأویل قرار می‌گیرد.

بنابراین ایمان داشتن به غیب، صفتی بزرگ و مهم از صفات انسان‌های مؤمن است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ (کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند).

پس شک در مسائل غیبی برای یک مؤمن معنی ندارد؛ زیرا اصل عقیده آنها ایمان به غیب است و تنها با ایمان داشتن به غیب، ایمانشان معنا می‌یابد. غیب، اصل و اساس دین و محل تسلیم گشتن اوست. پس اگر نسبت به برخی از امور غیبی شک کند، به قلبش رخنه کرده و به نابودی همه ایمانش از جایی که خود نمی‌داند منتهی خواهد شد.

## شیوه‌های نکوهیده تقلید:

تقلید بدون دلیل و برهان با موهبتی به نام عقل منافات دارد. اینکه شخصی افسار همه کارهایش را بدون علتی



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

مشخص به دست دیگران دهد، نادانی و انحراف از روش صحیح است. از جمله این نوع تقلیدها:

۱- تعصب نسبت به سخنان، شخصیت‌ها، مذاهب و اعتقاد داشتن به اینکه همیشه حق با آن‌ها است و تمام اجتهاداتشان صحیح است. چه بسیار اشخاصی که بسیاری از احادیث صحیح و صریح را به خاطر تعصب رد کنند. در حالی که رسول الله ﷺ شایسته‌ترین فرد برای تعصب و احترام و بزرگداشت است که در ادامه به مرور برخی از احادیث ایشان می‌پردازیم که در رابطه با اختلافات فقهی است.

۲- مدعی بودن به عصمت انسانی به غیر از پیامبر، همان کاری که برخی غلوکنندگان در مورد پیشوایانشان یا اهل تصوف در مورد اولیا انجام می‌دهند. عقل سالم به خوبی می‌داند که این ادعایی پر از اشکال است و به جز پیامبران، کسی حق ادعای عصمت را ندارد.

۳- اسیر شدن در دام شرک و خرافات و واسطه قرار دادن اولیا و صالحین جهت شفاعت در این دنیا. ادعای وجود صفات الهی در آن‌ها اعتقادی غلط است که هیچ عاقلی مرتکب آن نمی‌شود. اینکه بخواهد صفات خداوندی که خالق و رازق است را با انسانی که ضعیف و در مانده است هم‌سان بداند.

به همین خاطر خداوند مشرکان را به خاطر شرک ورزیدنشان مورد مذمت و ملامت قرار داده و کار آنان را با مثالی روشن ساخته و آنها را تشویق به استفاده از عقل نموده است: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ﴾ (خداوند مثالی زده، بشنوید آیا برده‌ای که قادر بر هیچ کاری، حتی برای خود نیست با مردی آزاد که ما به او رزق نیکو و مال حلال بسیار عطا کردیم که پنهان و آشکار انفاق می‌کند، این دو یکسان‌اند؟)

درجایی دیگر چنین مثال زده است: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (و خداوند مثالی زده بشنوید؛ دو نفر مرد، یکی بنده‌ای باشد گنگ و از هر جهت عاجز و سربار ارباب خود و از هیچ راه، خیری به مالک خویش نرساند و دیگری مردی آزاد و مقتدر که بر خلق به عدالت و احسان فرمان دهد و خود هم بر راه مستقیم باشد، آیا این دو نفر یکسان هستند؟). نیز می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ

مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ﴿ (خدا  
(برای کفر و ایمان) مثالی زده، آیا شخصی که اربابانی متعدد  
دارد، همه مخالف یکدیگر (و هرکدام او را به کاری پرنج و  
زحمت می‌گمارند)، با آن شخصی که تسلیم فرمان یک نفر  
است که به او مهربان است (و هیچ تکلیف سختی برای او  
ندارد)، حال این دو شخص مانند یکدیگر است؟).

### اعتقاد به نسبی بودن حقیقت:

این عبارت که به صورت مکرر نیز تکرار می‌شود، نسبی  
بودن حقیقت را به صورت خلاصه بیان می‌کند:  
«همه فکر می‌کنند که حق فقط با آنهاست. هرکس برای  
دفاع از مذهب خود، دلایل خاص خود را دارد».

این حقیقتی واضح و خالی از اشکال است. هیچ‌کس در این  
شک ندارد که پیروان مذاهب بدعی و ادیان باطل نیز دلایل و  
شبهات خود را دارند و به بحث و جدل می‌پردازند. ﴿وَجَادِلُوا  
بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ﴾ (و هر امتی توطئه‌ای  
چید که پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد) و برای محو حق به  
مجادله باطل دست زدند، اما من آنها را گرفتم (و سخت  
مجازات کردم). ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ

لِيُجَادِلُوكُمْ ﴿﴾ (همانا شیاطین به دوستانشان الهام می‌کنند که با شما به جدل پردازند).

پس این عبارت صحیح و واضح است. اشتباه در نتیجه‌ای است که از این مقدمه گرفته می‌شود، اینکه شخص معتقد باشد حقیقت نسبی است و کسی نمی‌تواند تمام و کمال به آن دست پیدا کند و هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی حق تام باشد. این نوعی خلل و اشتباه در ساختار این نتیجه‌گیری محسوب می‌شود. اگر مردم در تشخیص حق دچار اختلاف شوند، دلیلی بر نبودن حق در میان آن‌ها نیست. اختلاف بر مالکیت چیزی و نزاع بر مالکیت آن، سبب نمی‌شود که مدعی شویم حق با هیچ‌کدام نیست. زمانی که دو مدعی به نزد قاضی برده می‌شوند و هرکدام از آن‌ها ادعا می‌کند که فلان مال حق اوست، قاضی در جواب چنین نمی‌گوید که: این مال به هیچ‌کدامتان تعلق ندارد، چون هر دوی شما مدعی آن هستید! بلکه تنها رفتار منطقی و درست این است که مال را تقدیم شخصی کند که دلیل و برهان قوی‌تری دارد. بنابراین در این مسئله، دلایل و براهین برخلاف ادعاهای واهی، اساس هر چیزی هستند.

زمانی که انسان مسلمان قاطعانه دینش را حقیقت می‌داند، این قاطعیت او به سبب این باور نیست که تنها او در

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

جست‌وجوی حقیقت است، او به این درک و شناخت رسیده که بسیاری از انسان‌ها نیز به دنبال حقیقت هستند. او یقین دارد؛ زیرا با دلیل و برهان آن را پذیرفته/ او ایمان دارد که این نوعی نعمت از جانب خداوند است: ﴿يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (هرکس که بخواهد را گمراه می‌گرداند و هرکس که بخواهد را مورد هدایت قرار می‌دهد).

واقعیت این است که هیچ عاقلی نمی‌گوید: به میزان تفاوت انسان‌ها، حق نیز متفاوت است و حقایق تابع اعتقادات مردم‌اند. اگرچه در میان برخی از انسان‌ها چنین امری رایج است اما انسان عاقل هیچ‌گاه چنین چیزی بر زبان نمی‌آورد. همین قاعده «نسبی بودن حقیقت»، قاعده‌ای جدلی و بحث برانگیز است که خودش سبب نابودی خودش می‌شود. با توجه به همین قاعده، این اصل نسبی بودن حقیقت نیز نسبی است! چرا چیزی که نسبی است را حقیقت مطلق می‌دانید و معیاری برای حکم بر نسبی بودن دیگر مسائل قرارش می‌دهید<sup>۱</sup>؟ در

---

۱ به صورت ساده، اگر شخصی ادعا کند که همه چیز نسبی است، در جوابش به آرامی می‌توان گفت: حتی این ادعای شما نیز نسبی است یا تنها مطلق هستی را کشف نموده‌ای؟ اگر بگویند نسبی است، ادعای خویش را فاسد ساخته و اگر بگویند نسبی نیست، باز ادعای خودش که می‌گوید همه چیز

## تسلیم در برابر نص شرعی

کنار فاسد بودن چنین نتیجه‌ای و اینکه به‌صورت کامل و مطلق هیچ‌کس به آن معتقد نیست، سبب سست گشتن یقین مؤمن و بروز شک در قلب مسلمانان نیز می‌شود.

منهج علما این است که بین حق تفاوت قائل‌اند و بر هر انسان عاقل و بالغی واجب است که به‌دنبال آن باشد و آن را عملی کند. حق در نصوص قطعی‌ای که در شریعت وجود دارد، یکی است، حال چه در اصول باشد و چه در فروع. همچنین مذهب بیشتر فقها چنین است که قائل به وجود حقیقتی واحد هستند، حتی در مسائل ظنی.<sup>۱</sup>

اما اینکه تنها یک حقیقت وجود دارد، در نزد آن‌ها به این معنا نیست که به‌صورت عموم هرکس حق را تشخیص ندهد، مرتکب فسق و گناه شده است. بنابراین میان حکمی که بر انسان مجتهد جاری می‌شود و حکمی که بر سخن جاری می‌شود، تفاوت است. حقیقتی که از ظاهر نصوص برمی‌آید این است که وقتی انسانی مسلمان در جست‌وجوی حقیقت است و از هیچ نوع کوششی در این راه دریغ نمی‌کند، اگر بعد از آن دچار اشتباه شود، گناهی برایش نوشته نمی‌شود. «زمانی که

---

نسبی است را زیر سؤال برده است! پیرامون ادعاهای دیگری که امروزه در جامعه مطرح می‌شود نیز می‌توان به پرسش‌های کلیدی هم‌سانی دست زد.

۱ شرح الکوکب المنیر ۴/۴۸۸-۴۹۰

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

شخص مجتهد دارای دلیل، چه حاکم و امام و عالم باشد و چه محقق و مفتی و...، اگر اجتهادش همراه با استدلال باشد و در تلاشش تقوای خدا را پیشه کند، در حقیقت به تکلیفی که خدا بر گردنش نهاده عمل کرده و مطیع امر خداوند و مستحق ثواب خواهد بود. اگر در حد توانش تقوای الهی (برای شناخت حقیقت و بدون تعصب و از روش شرعی) پیشه کرده باشد، بدون شک خداوند او را عقوبت نخواهد کرد.<sup>۱</sup>

چنین دیدگاهی هم ایمان به وجود حق و قابل فهم بودنش دارد و هم در کنارش، ایمان به مراعات شرایط انسان و اینکه به سبب ناآگاهی یا خطا یا تأویل ممکن است به حقیقت نرسد. وجود داشتن حقیقت به این معنا نیست که همه به آن خواهند رسید و دست پیدا نکردن تمام انسان‌ها به حقیقت نیز به معنای وجود نداشتن حقیقت نیست. تنها رویه معتدل در این امر، این است که به وجود حقیقت ایمان داشته باشی تا برای دستیابی به آن از هیچ تلاشی دریغ نکنی. همچنین ایمان داشته باشی که شیوه شریعت بر آسان‌گیری است و خداوند با عفو و گذشت خود، اشتباهات کسانی که تمام

---

۱ مجموع فتاوی ۲۱۶/۱۹-۲۱۷، تقریرات شیخ الاسلام ابن تیمیة در این اصل در کتاب مجموع فتاوی ۱۸۰/۱۲، ۲۱۷/۱۹، ۲۳۴/۲۸، ۷۶/۳۵

تلاششان را به کار گرفته‌اند را موردبخشش قرار می‌دهد و آن‌ها را مشمول رحمت خویش می‌گرداند.

همین ادعای نسبی بودن حقیقت، منجر به مشکلات عدیده‌ای می‌شود. بسیاری از مردم به سبب این سرگردانی به کلی دین را رها می‌کنند. عده‌ای نیز به سبب این شک و شبهات، روحیه و تمایلشان نسبت به نصوص و احکام سست‌تر می‌گردد. به‌طور کلی این ادعا سبب ضعف در یقین و دست کشیدن از بسیاری از احکام می‌شود.

از جمله تفکرات منحرفی که وجود دارد، این است که شخص مدعی باشد تمام نظریه‌ها و اعتقادات تا زمانی قابل قبول است که اشخاص معتقد باشند به دنبال حق‌اند و «خداوند متعال با این ادیان متنوع و با این اختلافات اجتناب‌ناپذیری که با هیچ حکمی قابل اجتناب نیست، پایه‌هایی که جامعه بر آن اداره می‌شود را قرار داده و بر همگان ادعای برتر بودن یا اینکه دیگران بر باطل‌اند را حرام گردانده یا اینکه شخصی ادعا کند او بهشتی است و مخالفش جهنمی، این حق را ندارد. ادیان با وجود اختلاف، همگی به



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

یک حقیقت کلی بازمی‌گردند و آن الوهیت (و خداوندی) خداوند است و این اختلافات ذات اصلی را نابود نمی‌کند.<sup>۱</sup>

این ادعا مساوی دانستن دو چیزی است که خداوند میانشان تفاوت قائل شده است: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (آیا کسی که می‌داند حق از جانب پروردگار بر تو نازل گشته مانند کسی است که چشمش را بر همه چیز بسته است؟ تنها خردمندان اند که پند می‌پذیرند). ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ (به این خاطر است که خداوند همان حق است و هرکس که جز این ادعا کند، بر باطل است). ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (دلیل این امر این است که کسانی که از باطل پیروی کردند، کافر شدند و کسانی که پیرو حق شدند مؤمن گشتند). ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (مقابل حق چه چیزی جز گمراهی قرار دارد؟).

یکسان دانستن حق و باطل در رسیدن به حق - یا حتی به شک افتادن در مورد آن -، سبب دوری از ایمان به حق

---

۱ التعددية في مجتمع اسلامي، جمال بنا ص ۲۷-۲۸

## تسلیم در برابر نص شرعی

می‌شود. لذا کسی که به درستی اسلام ایمان دارد و در آن واحد نیز مسیحیت و یهود معاصر را نیز برحق می‌پندارد، در حقیقت به رسالت محمد ایمان نیاورده است. اگرچه گمان می‌کند که با این شیوه تمام حقایق موجود نزد مردم را گرد هم آورده، اما در حقیقت به جز خلق ایده‌ای جدید، تلاش خاصی صورت نداده است. نه مسلمانان این حق را به او می‌دهند که آن‌ها را با یهود و نصارا یکی کند و نه یهود و نصارا این حق را به او می‌دهند که آن‌ها را با مسلمانان یکی بدانند.

### سخت‌گیری بی‌مورد در استدلال به سنت پیغمبر:

با کمی تحقیق می‌توانیم مدعی شویم که: اولین سستی‌ای که در مقابل تسلیم نص شرعی گشتن در دل مسلمانان به وجود می‌آید، با سهل‌انگاری به نسبت سنت‌های رسول الله ﷺ شروع می‌گردد.

بارها پیش آمده که سنت نبوی به دلیل ضعف در فرمان‌برداری کامل از خدا و پیامبر نفی گشته یا از آن روی گردانده می‌شود. در حالی که انسان مؤمن به خدا و رسولش، امکان ندارد به هر دلیلی که باشد چیزی از سنت پیامبر را انکار کرده یا نادیده بگیرد.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

مردم در نفی سنت در درجات متفاوتی به سر می‌برند. هر درجه‌ای به میزان ضعفی که در تسلیم خدا شدن دارند، سنت را محدود می‌کنند، به مقدار هواهای درونی و معلومات اشتباهی که عقل می‌پندارندش از پایبندی به سنت دست می‌کشند و در همه حالت، دلیل عقلی پایه انحرافاتشان است و هر آن‌که اصلی را بنا نهد که خدا و رسولش آن را اصل قرار نداده‌اند (آن اصلی که خودش ساخته) او را به سمت رد سنت و تحریف آن سوق می‌دهد»<sup>۱</sup>.

مردم از روش‌های مختلفی در محدود نمودن دایره سنت استفاده می‌کنند:

**مسلك اول:** انکار مطلق و کلی سنت پیامبر. شخص معتقد است که پیامبر حق تشریح و حلال و حرام نمودن را ندارد و تنها به قرآن بسنده می‌کند و مدعی می‌شود که پیروی از پیامبر تنها مربوط به زمان حیاتش می‌شود. اگر این شخص واقعاً به قرآن ایمان داشت، به سنت نیز ایمان می‌آورد، اما ادعای تمسک به قرآن بیش از اینکه حرکتی برای تعظیم و

---

۱ شفاء العلیل فی مسائل القضاء و القدر و الحکمة و التعلیل، ابن قیم جوزی

## تسلیم در برابر نص شرعی

بیان قدر و منزلت قرآن باشد، تلاشی برای توجیه سهل‌انگاری‌ها و بی‌توجهی‌هایشان به سنت است.<sup>۱</sup>

این منهج در گذشته مربوط به خوارج و در عصر حاضر مربوط به برخی اشخاص بوده که خود را قرآنی می‌نامند و هواداران چندانی در میان مسلمانان نداشته‌اند.

**مسلك دوم:** انكار مطلق احاديث آحاد و ايمان داشتن به سنت‌های متواتر.

**مسلك سوم:** انكار سنت آحاد در برخی از باب‌های شرعی، مانند مسائل اعتقادی<sup>۲</sup> و سیاسی<sup>۳</sup>.

**مسلك چهارم:** نفی تشریح از قسمتی از سنت که سبب پیدایش سنت تشریحی و سنت غیرتشریحی در میان مدعیان این نظریه گشته. باید دانست که تفسیر تشریحی و تفسیر

---

۱ الكتاب و القرآن، قراءة معاصرة، محمد شحرور ص ۵۴۶ و ۵۵۲ \_ الاسلام و الحرية، محمد شرفی، ص ۱۱۴

۲ اساس التقديس في علم الكلام، فخر رازی، ص ۲۱۵ \_ ۲۱۹. الاسلام عقيدة و شريعة، محمود شلتوت، ص ۷۲\_ ۷۴

۳ مبادئ نظام الحكم، عبدالحميد متولى ۸۷۷ همچنین برای اطلاع از بعضی نصوص دیگر به كتاب التجديد في الفكر الاسلامي، عدنان امامه ص ۴۳۷\_ ۴۳۸ مراجعه شود.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

غیرتشریعی بر اساس اجتهادات و تأویلات دسته‌بندی می‌شود  
او قاعده‌ای شرعی یا منضبط و مشخص ندارد].

لذا عده‌ای تعدادی از اجتهادات رسول‌الله در سیاست،  
جنگ، مال یا قضاوت را سنت غیرتشریعی می‌دانند<sup>۱</sup>. تعدادی  
دیگر تمام احکام مربوط به زندگی دنیوی را خارج از تشریح  
می‌دانند؛ زیرا معتقدند محمد تنها فرستاده خدا بوده، نه  
پادشاه، هدایتگر بوده، نه حاکم. رهبری ایشان روحی بوده و  
فرمان‌برداری صحابه از پیامبر امری ایمانی بوده، نه دستوری!<sup>۲</sup>  
برخی نیز قانون‌گذاری در نظام حاکمیت اسلامی را از  
سنت‌های غیرتشریعی می‌دانند<sup>۳</sup> یا متواتر بودن آن سنت در  
قانون‌گذاری و آحاد نبودن را در آن شرط قرار داده‌اند.

**مسلك پنجم:** تکیه بر سنت عملی و محدود نمودن دایره  
استدلال به سنت قولی.

**مسلك ششم:** نفی برخی از حوزه‌های فعالیت سنت؛ مثلاً  
شخصی اینکه پیامبر از آینده سخن می‌گفته را انکار کند. در

---

۱ معالم المنهج الاسلامی، محمد عماره، ص ۱۱۶

۲ من هنا نبدا، خالد محمد خالد ص ۱۷۷ و ۲۰۴ تا ۲۰۶ \_ الاسلام و اصول

الحکم، علی عبدالرزاق ص ۱۵۷ و ۱۷۱

۳ النظرية الاسلامیة فی الدولة، حازم الصعیدی، ص ۷۴ - ۸۱

نتیجه جزئی از سنت که مربوط به این بخش است را نفی کرده.

**مسلک هفتم:** قرار دادن شروطی برای قبول سنت؛ مانند کسی که مدعی مخالف بودن حدیث با قرآن باشد و آن را رد کرده یا ادعا کند مفهوم حدیث عقلانی نیست یا در معاملات کاربرد ندارد و مربوط به عرف عرب است یا اینکه با قواعد کلی شریعت یا با روایات اسلامی یا مقاصد شرع در تعارض است!<sup>۱</sup> این اشکالات و رفتارها، ادعاهای تازه‌ای نیستند. انکار سنت یا عدم پذیرش آن در عقاید یا بسنده کردن به سنت متواتر، از قدیم نیز وجود داشته و چه بسیار مبتدعانی که سنت‌های ثابت و بسیار از رسول‌الله را با ادعاها و علت‌های مختلفی رد می‌کردند.

بسیاری از معاصرین نیز امروزه چنین منهجی را پذیرفته و بر این منوال، بسیاری از احادیث رسول‌الله را با دلایل عقلی منکر گشته‌اند؛ احادیثی مانند نزول عیسی (ع)، خروج دجال، داستان ملک الموت و موسی، عدم مسح شدن عیسی و مادرش توسط شیطان، داستان سحر رسول‌الله، شق‌الصدر یا

---

۱ مسالك تضییق الاحتجاج بالسنه فی الفکر الاسلامی المعاصر، خالد الدریس، ضمن کتاب ندوة الحدیث وتحديات العصر ص ۹۳/۱-۱۳۲

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

همان شکافتن سینه رسول الله در کودکی، حدیث اسلام آوردن شیطان در شب معراج رسول الله، حدیث مگس، حدیث مناظره دوزخ و بهشت و حدیث «إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة» (یکی از شما عمل اهل بهشت را انجام می دهد تا آنگاه که میان او و بهشت بیش از یک ذرع فاصله نیست...)<sup>۱</sup>.

برخی از آن ها وقاحت را به آنجا رسانیده اند که نیمی از احادیث متداول را قبول نکرده و دست به اختراع معیاری خاص زده اند که با توجه به آن، هرآنچه (در نظرشان) با ظاهر قرآن در تعارض است را باید نفی کرد! این چنین قاعده ای سبب «نفی دو تا سه هزار حدیث صحیح می گردد که حداقل نیمی از آن ها در صحیحین ذکر گشته است»<sup>۲</sup>.

در بین معاصرین به کرات دیده می شود که صرفاً با کمترین حس ناخوشایندی به نسبت یک حدیث، دست به رد احادیث رسول الله می زنند و به راحتی و سادگی می گویند: روایت آحاد است، خبری ظنی است، نمی دانیم صحیح است یا ضعیف، این از روایاتی است که با عقل سازگار نیست، نمی توان با یک روایت قضاوت کرد و جملات و عبارات دیگری که خبر

---

۱ موقف المدرسه العقلیه من السنه النبویه، امین صادق امین ۲۰۲/۲-۲۱۳

۲ السنه النبویه و دورها فی الفقه الجدید، جمال البنا، ص ۲۶۵

از سهل انگاری نسبت به احادیث رسول الله ﷺ می دهد. خداوند می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>! امام احمد نیز می گوید: آیا می دانی فتنه چیست؟ فتنه شرک است. چه بسا اگر برخی از سخنان رسول الله را رد کند، قلبش دچار انحراف گشته و هلاک شود.<sup>۲</sup> امام احمد بن حنبل در رابطه با بزرگی و قوت این اصل می فرماید: «هرکس که حدیث پیامبر را قبول نداشته باشد، در حقیقت بر لبهٔ پرتگاه هلاکت ایستاده است».<sup>۳</sup>

این همان مسیری بود که تمامی علمای اسلام آن را پیموده بودند. سلف صالح نسبت به کسی که با رأی، قیاس، استحسان یا نقل کردن حرف هر انسانی احادیث پیامبر را انکار می کردند، بسیار خشم می گرفتند، تفاوتی در اینکه آن شخص کیست نیز وجود نداشت. همچنین از آن شخص فاصله می گرفتند و حرف کسانی که منکر احادیث بودند را نمی پذیرفتند. آن‌ها تنها به پیروی و فرمان برداری از احادیث تشویق می کردند تا مردم با گوش و دل از آن استقبال و

---

۱ نور: ۳

۲ تفسیر ابن کثیر ۳۴۸/۲

۳ طبقات الحنابلة، ابن ابی یعلی ۱۴/۲



## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

پیروی کنند. هیچ‌گاه این مسئله به قلبشان خطور نمی‌کرد که مادامی که به‌وسیله عمل، قیاس و تأیید یک پیشوای مذهبی آن مسئله ثابت نگشته، آن را نپذیرند. بلکه به دستورات خداوند جامه عمل پوشانده بودند: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اراده و اختیاری نیست). ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (قسم به پروردگارت که ایمان نمی‌آورند تا اینکه تو را در دعوایشان حاکم قرار دهند و سپس از قضاوتی که برایشان کرده‌ای، راضی گشته و تسلیم حکم تو خواهند گشت). ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل گردیده را پیروی کنید و جز او کسی دیگر را پیروی نکنید. اندک‌اند کسانی که پند می‌گیرند).

از جمله اشتباهات منهجی در این عنوان، این است که برخی برای پذیرش سنت، اصول و قواعدی تأسیس می‌کنند، مانند «جدایی بین سنت تشریحی و غیرتشریحی» یا «آنچه در

## تسلیم در برابر نص شرعی

ظاهر مخالف قرآن است و آنچه مخالف نیست»، بدون اینکه حتی برای آن ضوابط مستقل و روشنی قرار دهند تا میزانی که می‌توان از سنت بپذیرند و نپذیرند را مشخص سازد. این عمل آن‌ها سبب می‌شود تا راه برای دخالت هرکس هموار شود، تا جایی که منحرف‌ترین اشخاص نیز می‌توانند به آن ورود کرده و با توسل به این ادعا، سنت را بی‌اهمیت و کوچک قلمداد کند. چه بسا آن کسی که خود قائل به این اصل است نیز این اندازه از انحراف را نپذیرد، اما نتوانسته منهج خود را به وسیلهٔ حدود و ضوابط مستقل و منظم، متمایز سازد.

از این رو این ضوابط در موضوع، ذاتی هستند، نه موضوعی<sup>۱</sup>. تمام داستان مربوط به تشریح می‌شود که جزئی از آن برای عموم مردم است و جزئی از آن مختص به قضات و حاکمان است.

پاسخ به این مسئله که عده‌ای از فقها برخی از احادیث را رد کرده‌اند:

دوباره به مبحث رها کردن استدلال به سنت پیامبر برمی‌گردیم و با این سؤال به آن پایان می‌دهیم:

---

۱ یعنی به نسبت افراد متفاوت نیست و باید قانونی مشخص وجود داشته باشد.

## فصل اول: تسلیم در مقابل نص شرعی و مخالفت به وسیله عقل

می‌گویند: عده‌ای از فقها در گذشته برخی از احادیث را رد کرده‌اند که سند آن نیز موجود است. بنابراین همیشه میان فقها بر سر قبول برخی از احادیث و نپذیرفتن آن مباحثاتی بوده است. حتی بسیاری از فقها احادیث صحیح را نیز رد نموده‌اند. اگر بخواهیم با در نظر گرفتن تفاوت در رد کردن حدیث، آن را به اختصار شرح دهیم، دسته اول کسانی هستند که با در نظر گرفتن اعتبار معینی که در حدیث می‌بینند، غالب ظنشان بر این است که حدیث صحیح نیست و حدیث دیگری وجود دارد که بر اساس حکم و برحسب موازین شریعت بر آن اولویت دارد. دسته دوم کسانی هستند که با توجه به منهج و اصلی کلی، حدیث را به‌طور کل رد می‌کنند. بنابراین در اینجا دسته اول در حقیقت چیزی از سنت را رد نکرده است و تنها اجتهادش اشتباه بوده و بر اساس اجتهاد خود آن را نپذیرفته است. اما دسته دوم بر پایه اصل و منهج خود اقدام به نپذیرفتن سنت کرده است. تفاوت بسیاری است میان کسانی که با دلیل و برهان دچار اشتباه می‌شوند و کسانی که از روی تعصب بر اصل و منهجی، چیزی را به کلی نمی‌پذیرند.

## تسلیم در برابر نص شرعی

بنابراین یک عالم به هنگام اجتهاد ممکن است به اعتبارات مختلفی برخی از احادیث را رد کند، مانند مخالفتش با اجماع اهل مدینه، یا هنگام مصیبتی فراگیر، یا مخالفت خبر با قیاس، یا خبری که نص قطعی آن مشتمل بر احکامی زائد یا چیزی باشد که سلف نپذیرفته است. تمام این‌ها مواردی هستند که اشاره بر قرائنی دارند که دلالت بر ضعف یک حدیث، یا سهل‌انگاری راوی آن یا وجود روایتی صحیح‌تر از آن دارد.

بنابراین انسان مسلمان با توجه به وجود اجتهادات یا تأویلات معین در مورد یک حدیث، در نپذیرفتن آن معذور است. اما نه به این معنا که رد کردن حدیث، امری جایز است، بلکه آن شخص صرفاً به خاطر وجود سبب و عذر است که معذور است و هرکسی به غیر از او که دلیلی برای معذور بودن نداشته باشد، شامل این قاعده نخواهد شد، خصوصاً اینکه از آن آگاهی داشته باشد.

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

### مبحث اول: نشانه‌های اصلی در دلالت

#### داشتن‌های نصوص شرعی

هدف از نصوص، آگاهی داشتن و عمل به آن است. بنابراین پیروی حقیقی از دلیل شرعی یعنی پیروی کردن از مفاهیم آن، عمل به مضامین آن و تطبیق خواسته‌های خداوند که از نص برداشت شده است. این همان چیزی است که علما و اهل اصول به توجه کردن به آن بر اساس توجه به مباحث «دلالت الفاظ» فرامی‌خواندند؛ زیرا از این طریق بود که امکان شناخت خواسته‌های خداوند و پیامبر ممکن می‌بود و به وسیله آن، اهداف شارع (خداوند)، از جمله امر و نهی، محقق می‌شد. این آزمایشی حقیقی برای محک ایمان بود. لذا صرف ایمان به نص، در حقیقت به معنای ایمان نیست؛ زیرا منظور از آزمایش این است که شخص به آن و معنای آن مطابق با خواسته خداوند ایمان داشته باشد و برای محقق شدنش تلاش کند، حال چه با فرمان برداری از دستورات یا اجتناب از منهیات باشد و چه با تصدیق اخبار.

لازمهٔ ایمان به قرآن و سنت، ایمان به معانی و حقایق آن‌ها و ایمان به هر خیر و هدایتی است که ما را به آن می‌رساند. بنابراین امکان جدایی بین لفظ و معنی، نص و تأویل و شریعت و فقه وجود ندارد تا مدعی گردند تنها قطعیت و ایمان مخصوص نصوص و الفاظ آن است و درمورد معنای نصوص چنین نباشد؛ چراکه منظور از نصوص در واقع همان معانی هستند و زمانی که مدعی گردند احتمال دارد که نادرست باشد یا غیرممکن یا نسبی تلقی شود، در حقیقت هیچ‌گونه ایمانی وجود ندارد.

برای حصول نتیجه‌ای قطعی در این باره و جهت روشن شدن حقیقت این موضوع، باید به دلایل قرآنی مراجعه شود. زمانی که به مشاهده و بررسی آیات قرآن می‌پردازیم، دلایل بسیاری وجود دارد و براهین مهمی را پیرامون این موضوع بیان می‌دارد:

### اولین دلایل: توصیف قرآن:

در این کتاب به ذکر بسیاری از اوصاف قرآن پرداخته‌ایم. به‌عنوان مثال این آیات را می‌خوانیم: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ (آن به این خاطر است که خداوند کتاب «قرآن» را به‌حق نازل فرمود). ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ

الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ﴿۱﴾ (ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده برای هدایت بشر و برای راهنمایی و جدایی حق از باطل). ﴿نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ (آن خدایی که قرآن را به سوی تو به حق فرستاد که دلیل حقیقت بودنش کتب آسمانی پیش از او باشد). ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (این حقیقتی است آشکار برای مردم و هدایت و اندرزی برای متقین). ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ (ای مردم برای هدایت شما از جانب خدا برهانی محکم آمد، رسولی با آیات و معجزات فرستاده شد و نوری تابان به سمت شما نازل نمودیم). ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ (و این قرآن کتابی است که ما فرستادیم با علم و حکمت و خیر و برکت بسیار تا گواه صدق سایر کتب آسمانی که در مقابل اوست باشد و خلق را از اهل مکه و هرکه به اطراف اوست همه را به اندرز و پندهای خود منتهبه سازد). ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا﴾ (آیا من غیر خدا حاکم و داوری بجویم و حال آنکه او خدایی است که

کتابی چون قرآن که همه چیز در آن بیان شده به شما فرستاد). ﴿فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾ (به درستی که از جانب پروردگارتان برایتان دلیل و هدایت و رحمت فرستاده شد). ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (ای مردم، پند و اندرزی از جانب خدا و شفای دل‌های شما که هدایت و رحمت مؤمنان است برای سعادت و نجات شما آمد). ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (این قرآن کتابی است با دلایل محکم که از جانب خدای حکیم و آگاه بر حقایق عالم بسیار روشن بیان گردیده است). ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (قرآن را به سوی تو فرستادیم تا مردم را از تاریکی به سوی روشنایی هدایت کنی). ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾ (و ما این قرآن بزرگ را بر تو نفرستادیم مگر برای اینکه حقیقت را در آنچه از توحید خدا و معاد و رسالت و... که مردم در آن اختلاف می‌کنند، روشن سازی). ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هرچیزی را روشن



کند). ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (همانا این قرآن خلق را به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند). ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (آن کتابی که هیچ شکی در آن وجود ندارد) و دلایل بسیار دیگری که بیانگر صفات قرآن کریم هستند.

بنابراین قرآن، روشنگر، مبارک، تصدیق‌کننده کتاب‌های آسمانی پیشین، شکی در آن نیست و هدایتگر به سوی حق و درستی است. برای هرچیزی توضیح و دلیلی دارد. واقعیت آنچه مردم در آن دچار اختلاف شده‌اند را روشن می‌سازد. مردم را از تاریکی خارج و به سوی روشنایی سوق می‌دهد. قرآن، رحمت، موعظه، شفا و نور و برهان، قطعی و مفصل است.

### دلالت دوم: اوصاف پیغمبر و پیغمبری:

خداوند در قرآن کریم به ذکر برخی از اوصاف پیامبر و رسالت پرداخته است. به‌عنوان مثال: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (ما را به راه راست هدایت فرما. راه کسانی که که به آن‌ها نعمت دادی). ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ﴾ (ای

پیغمبر ما تو را به حق فرستادیم که مردم را به نعمت بهشت جاوید مزده دهی و از عذاب جهنم بترسانی و تو پس از انجام رسالت و اتمام حجت دیگر مسئول کافرانی که به راه جهنم رفتند، نیستی). ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ (ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و مزده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای فرستادیم). ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (پروردگارا، پیامبری از جنس خودشان در میانشان برانگیز تا آیات تو را بر آنها بخواند و قرآن و حکمت را به آنها بیاموزد و آنان را تزکیه دهد). ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (او همان خدایی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا دینش را بر تمام ادیان آشکار و مسلط سازد). ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ﴾ (کافران می‌خواهند که نور خدا که چراغ درخشنده علم و دین و کتب وحی الهی است را به نفس تیره و گفتار جاهلانه خود خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خود را یعنی دین اسلام و معارف قرآن و حقایق الهی را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند) و دستور به پیروی از

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

او: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (بگو اگر شما واقعاً خدا را دوست می‌دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد). ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (بگو از خدا و پیامبر فرمان برداری کنید). ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (و کسی که بعد از آشکار شدن هدایت باز هم با پیامبر مناقشه می‌کند و راه مسلمانان را در پیش نمی‌گیرد). ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ﴾ (ای اهل کتاب پیامبر ما به‌سوی شما آمد تا بسیاری از آنچه از کتب آسمانی مخفی می‌کنید را آشکار سازد). ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا هرآنچه بر مردم نازل شده را بیان داری). آن رسالتی است که به مسیر راست هدایت می‌کند، آنچه بر مردم پنهان مانده را آشکار می‌سازد و هدایت را برایشان به ارمغان می‌آورد. این نوری است که خداوند پیروزش خواهد گرداند. صاحب رسالت (پیامبر) فردی شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده، آگاه‌کننده، معلم و شایسته پیروی است.

دلالت سوم: نکوهش گمان، شک، ظن و پوشاندن

حقیقت:

در قرآن به نکوهش بسیاری از مضامین برخاسته از جهل، سربیزی و هوای نفس پرداخته شده است. به طور مثال: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (نه حق را به وسیله باطل بپوشانید و نه حق را کتمان کنید در حالی که خودتان می دانید). ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ﴾ (همانا کسانی که آنچه ما از دلایل و هدایت فرستادیم را بعد از آنکه بر مردم بیان شد، کتمان می کنند). ﴿أَفْتُومِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ (آیا به قسمتی از کتاب «قرآن» ایمان دارید و به قسمتی دیگر کفر می ورزید؟). ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ<sup>ص</sup> وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ﴾ (و کسانی که قرآن را بر آن ها به ارمان آوردیم و به آنچه بر تو نازل گشت، شادمان شدند و آن دسته از کسانی که قسمتی از آن را انکار کردند). ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (آن ها کر و لال و کورند و نمی اندیشند). ﴿وَمَا يَتَّبِعُ

أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ﴿۱﴾ (و بیشتر آنان از گمان خود پیروی می‌کنند).

### دلالت چهارم: نکوهش روی گردانی:

به‌خاطر این دلایل آشکار است که روی گردانی مورد نکوهش قرار گرفته است. ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ (جز چند نفری و شما باید که از حکم و عهد خدا برگشتید). ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ (و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگار بر آنان نیامد مگر اینکه از آن روی گردان شدند). ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ (کتابی است که آیات جامعش حقایق و احکام الهی را به زبان فصیح عربی برای دانشمندان مبین ساخته است. قرآنی است که نیکان را به وعده رحمت حق بشارت می‌دهد و بدان را از عذاب قهر می‌ترساند اما اکثر مردم اعراض کرده و اندرز و نصایحش را نمی‌شنوند).

این روی گردانی نشان از این دارد که مشکل کفار با ناپیدا بودن دلایل نبود، بلکه آن‌ها از آن روی گردان بودند. با آشکار

شدن این دلایل، راهی جز روی گردانی نداشتند و اگر جز این بود، این آیات نازل نمی‌شد.

### دلالت پنجم: اوصاف انسان‌های مؤمن به قرآن:

خداوند متعال آیات قرآن را به‌طور روشن و مفصل بیان داشته تا این معانی و مضامین برای انسان‌ها واضح شود: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (خداوند چنین نشانه‌هایش را بر شما آشکار می‌سازد تا شاید اندیشه کنید). ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (خداوند این چنین نشانه‌هایش را بر شما آشکار می‌سازد تا شاید که تفکر کنید). ﴿قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (به‌درستی که نشانه‌ها را بر آن قوم روشن ساختیم تا مطمئن گردند). ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (خداوند این چنین نشانه‌هایش را بر شما بیان می‌دارد تا شاید که شکرگزار باشید). ﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (این چنین نشانه‌ها را بر قومی که اهل آگاهی‌اند تفصیل می‌کنیم). ﴿وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (و بدین گونه ما آیات خود را تفصیل می‌دهیم، باشد که مردم از غفلت و جهالت به خداپرستی و معرفت بازگردند).

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

بنابراین این آیات و نشانه‌ها سبب رویدن بذر تفکر، یقین، تذکر، تقوا، هدایت و شکر در انسان خواهد بود و از گمراهی جلوگیری می‌نمایند و سبب بازگشت به سوی خدا خواهند شد.

### دلالت ششم: نکوهش تحریف:

این‌ها دلایلی است در مذمت تحریف و بی‌اهمیت جلوه دادن و از جمله صفات قوم یهود است که رسالت را نپذیرفته‌اند: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ﴾ (سخنان و کلمات را مورد تحریف قرار می‌دادند).

### دلالت هفتم: تأکید بر پایبندی به حدود خداوند:

تمامی این‌ها دلایلی روشن و احکامی مفصل‌اند که حدود و مشخصی دارند: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾ (این مربوط به حدود خداوند است پس به آن نزدیک نشوید). ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾ (این حدود خداوند است پس از آن تجاوز نکنید). ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا﴾ (و هرکس از فرمان خدا و رسول سرپیچی کند و از حدود او فراتر رود، او را وارد آتشی خواهد کرد که در آن جاودانه خواهد ماند).

### دلالت هشتم: دستور به پذیرش حکم نص شرعی:

خداوند در قرآن فرمان داده تا برای دادخواهی به او رجوع کنند: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع کردید، آن را نزد خدا و پیامبر برگردانید). ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ (اگر در مسئله‌ای دچار اختلاف شدید، حکم آن را نزد خدا بجویید). ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ (همانا ما قرآن را به حق بر تو فرستادیم تا آن طور که خداوند می‌خواهد حکم کنی). ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (و هر کس بر اساس وحی خداوند حکم نکند از جمله کافران است).

بنابراین اگر نص شرعی، روشنی، قطعیت و وضوحش نبود، ممکن نبود میان انسان‌ها به‌عنوان حاکم برگزیده شود و از انسان‌ها خواسته نمی‌شد تا هنگام اختلاف، به آن بازگردند.

### دلالت نهم: توجه شریعت به عذر تراشی و بیان دلیل:

هیچ کس به‌اندازه خداوند متعال عذرآوری را نمی‌پسندد؛ به همین خاطر خداوند کتاب‌های آسمانی و پیامبران را فرستاد تا بر مردم اتمام حجت کنند که این کار، تنها با توضیح دادن و بیان داشتن دلیل ممکن است: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا



## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

يَكُونَنَّ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴿١٠﴾ (و رسولان را فرستاد که نیکان را به رحمت ابدی خدا بشارت دهند و بدان را از قهر و عذاب حق بترسانند تا آنکه پس از فرستادن این همه رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد). ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ (ای اهل کتاب رسول ما آمد تا برای شما حقایق دین را بیان کند در روزگاری که پیغمبری نبود، تا نگوئید برای ما رسولی نیامد که بشارت و بیم به ثواب و عقاب دهد).

### دلالت دهم: دستور به تدبر:

تدبر، اندیشه و تفکر تنها برای چیزی که واضح است و معنای مشخص و حدودی معین دارد، ممکن است: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ (این کتاب مبارک را بر تو فرورستادیم تا در آیات آن تدبر و اندیشه کنند).

این از آسان‌گیری‌های خداوند نسبت به مردم است که سخنانش را به‌گونه‌ای بیان داشته تا تمامی انسان‌ها به‌شکلی یکسان بتوانند معانی و مقاصد آن را درک کنند. به‌ویژه آن دسته از اموری که برای استخراج اصول دین و محکمت آن

## تسلیم در برابر نص شرعی

نیاز است و اگر آن آسانی وجود نداشت، قطعاً دچار سردرگمی می‌شدند که این موضوع در تضاد با رحمت و هدایتی بود که شریعت برای آن آمده.<sup>۱</sup>

از لابه‌لای این حقایق و دلایل قرآنی، به نشانه‌های زیر پی می‌بریم:

**اولین نشانه:** اینکه آیات قرآن، روشن، قطعی و مبرهن است و انسان قادر به فهم آن<sup>۲</sup> و به‌وسیله آن با خواسته‌های خداوند آشنا می‌گردد. خداوند متعال تنها به این دلیل این نشانه‌ها را فرستاد تا مردم از خلال آن بتوانند خواسته‌های خداوند و احکام او را فراگیرند و در مسیر درست قرار گرفته و به آن ایمان داشته باشند. لذا هیچ‌گونه کتمان و پنهان‌کاری‌ای در آن وجود ندارد. هدف شریعت از خطاب انسان‌های مکلف، تفهیم این نکته است که در آنچه مصلحت دنیا و آخرتشان در آن است، چه حقی برای آن‌ها و چه حقی بر آن‌هاست. این امر مستلزم بیانی روشن است که خالی از هرگونه کلی‌گویی و شبهه باشد. اگر با توجه به این تصور اشتباه، نصوص شرع

---

۱ منهیج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد عند اهل السنه و الجماعه، عثمان بن علی بن حسن، ۴۴۵/۲-۴۴۶

۲ طبعاً منظور نویسنده انسانی است که وسایل تدبر، مانند تسلط به لغت عربی و عمل اصحاب و... را داشته باشد.

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

دارای ابهام و کلی‌گویی بود، سبب نقض اصل آن کلام می‌شد و هیچ‌گونه نفعی نمی‌داشت.<sup>۱</sup>

از ویژگی‌های ضروری این موضوع این است که نباید در دلایل قرآنی اهمال کرد تا سبب پنهان ماندن معنای آن نشود و نباید تصور کرد که آیات قرآنی در تعارض با یکدیگرند؛ زیرا این در شأن کلامی مانند قرآن نیست که قطعی و دارای اعجاز است. ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (و اگر آن از جانب غیر از خداوند می‌بود، در آن اختلافات بسیاری می‌یافتند).

این امر نیازمند جمع میان نصوص و ارجاع آیات متشابه به آیات قطعی است. دلایل قرآن روشن و آشکارند، حتی اگر ظنی باشند نیز در اصل، واضح و آشکارند؛ زیرا معنای آن از چند وجه مشخص خارج نمی‌شود.

**دومین نشانه:** اینکه برای فهم این آیات باید از طریق زبانی که بر آن نازل گشته پیش رفت و به آن اشراف کامل داشت. انسان به وسیله زبان عربی که زبان قرآن است می‌تواند خواسته‌های خداوند و پیامبر را درک کند و بشناسد. در یکرنگی و وضوح دین همین کافی است که از انسان هیچ

---

۱ الموافقات ۳/۳۰۶

## تسلیم در برابر نص شرعی

وسیلهٔ اضافی‌ای جز لغتی که قرآن به آن زبان نازل گشته، خواسته نشده است؛ زیرا این زبان مشخص‌کنندهٔ امرونهی و اخبار موجود در قرآن است و تنها با شناخت زبان عربی می‌توان مقصود نصوص قرآن و سنت را دانست.

«سخنم را از اینجا شروع کردم که قرآن تنها به زبان عرب نازل گردیده و کسی که با گستردگی زبان عربی بیگانه باشد، قادر نخواهد بود جملات آن، اوجه مختلف و جمع و تفرق معانی آن را درک نماید. همچنین هرکس این زبان را بیاموزد، آن شبهاتی که به سبب بیگانه بودن با زبان عربی به سراغش آمده را نخواهد داشت.»

با توجه به آنچه گفتیم: «کسی که بخواهد بدون ابزار (زبان) از نصوص برداشت کند، دچار سوءفهم در آن خواهد شد و ممکن است سخنانی بی‌جا را به خدا و پیامبر نسبت دهد.»

بنابراین کوتاهی در فهم زبان، یکی از اسباب گمراهی و انحراف از فهم نص به حساب می‌آید و منجر به بدعت در دین خداوند خواهد شد. همان طور که شاطبی بعد از بررسی و استقرای اسباب بدعت و نوآوری در دین خداوند فرموده: «تمامی آن‌ها بر چهار قسم‌اند: جهل به ابزار و اداتی که سبب فهم دین می‌شوند، جهل به مقاصد، حسن ظن نسبت به عقل و پیروی از هوای نفس.»

**سومین نشانه:** این همان منهج و اسلوب روشن، قطعی و آشکاری است که پیامبر تدوین و تبیین کرده، صحابه گران‌قدر و تابعین پیرو آن بوده‌اند و پیشوایان اسلام به بیان و توضیح آن پرداخته‌اند. منهج و مکتب آن‌ها همان منهج اسلام است و فهم آن‌ها تنها فهم و درک درست از قرآن خداوند و سنت پیامبر او. هر متنی باید فهمی صحیح داشته باشد و اگر تمام نظرات و دیدگاه‌ها صحیح می‌بود، هیچ‌گاه تبدیل به بیان و هدایت و نور نمی‌شد و اگر همه فهم‌ها و شیوه‌های نگرش باطل باشد نیز حق همیشه غائب و مخفی است. پس فهمی صحیح باید وجود داشته باشد و سلف این امت، شایسته‌ترین انسان‌ها نسبت به این حقیقت‌اند.

بنابراین باید منهجی روشن و معین برای فهم و درک قرآن و سنت پیامبر مشخص نمود، حال چه جزء قطعی آن باشد و چه ظنی، زمانی که اصول و قواعد مشخصی وجود نداشته باشد، سبب تعطیل گشتن و ازکارافتادگی متن دینی و باطل شدن دلایل واضح و قطعی خواهد گشت. از این جهت نیز باید دانست که هیچ‌کس آگاه‌تر از نسل اول اسلام نسبت به آن قواعد و ضوابط نیست.

معتبر بودن فهم آنان به این دلیل است که فصاحت و بلاغت زبانی آنها [هم‌سو با متن قرآن و سنت بوده]، اسلوب فطری آنها در تحقیق، فهم و نتیجه‌گیری مثال‌زدنی بوده و همچنین به دلیل اینکه آنها از نظر زمانی و مکانی نزدیک‌ترین اشخاص به پیامبر بوده‌اند، به گونه‌ای که تصورات [شرعی، شیوه نگرش به دین و جهان‌بینی]شان تحت اشراف پیامبر پرورش یافته، وحی آسمانی آنان را مورد مدح قرار داده و اینکه می‌توانستند ذهنشان را بدون بروز هرگونه اختلافی هم‌سو سازند.<sup>۱</sup> همچنین در دوران آنان خبری از اختلافات عقیدتی و مذهبی نیز نبود.<sup>۲</sup>

در بیان ارزش و جایگاه آن بزرگواران همین بس که خداوند در قرآن کریم از آنان تمجید به عمل آورده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي

---

۱ یعنی آگاه بودند که در مسائل شرعی، عقل هنگام اختلاف ادله، نقش ترجیح‌دهنده دارد و در ذات خود نمی‌تواند حاکم باشد و در مسائلی که اختلافی در آن نیست، این عقل است که باید تابع شرع گردد.

۲ السلفیة و قضايا العصر، زیندی ص ۳۴۷-۳۴۸. اختلاف السلف فی التفسیر بین التنظیر و التطبيق، محمد صالح محمد سلمان ص ۴۵-۵۶

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ﴿۱﴾ (و اولین سبقت گیرندگان در اسلام، از مهاجرین و انصار گرفته تا کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، هم خدا از آنان راضی گشته و هم آنان از خدا و خداوند باغ‌هایی را برایشان آماده کرده که در زیر آن رودها جاری‌اند و در آن جاودان می‌مانند). همچنین صحابه پیامبر را موردستایش قرار داده: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَعُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (خدا بر پیغمبر و شما امت و اصحابش از مهاجر و انصار که در ساعت سختی که نزدیک بود دل‌های فرقه‌ای از آنها از رنج و تعب بلغزد در سختی‌های جنگ تبوک و غیره و آنها پیروی از رسولش کردند باز لطف فرمود و از لغزش‌هایشان درگذشت که او درباره رسول و مؤمنان به یقین مشفق و مهربان است).

منظور از فهم آنها در این مطلب: «آنچه صحابه و تابعین دانسته، فهم کرده و از مجموع نصوص شرعی یا یکی از آن نصوص برداشت نموده‌اند، از آنچه منظور خدا و رسولش بوده در اموری که متعلق به مسائل علمی و عملی دین است و از گفتار و کردار و تأیید آنان (در آن موضوع) روایتی وجود دارد. این امر نیازمند اجماع یا تطبیق آن مسائل توسط جمهور علما

## تسلیم در برابر نص شرعی

یا انتشار نظر برخی از آن‌ها در جایی است که مخالفتی نیز از جانب دیگران وجود نداشته باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین فهم سلف از نصوص به‌عنوان حجتی است که نقل و عقل بر آن شهادت می‌دهند.<sup>۲</sup>

لذا درک و شناخت اقوال آن‌ها در مورد علم و دین و اعمالشان، بهتر و مفیدتر از نظرات و کردار آیندگان آن‌ها در جمیع علوم و اعمال شرعی است، مانند تفسیر، اصول و فروع دین، زهد، عبادت، اخلاق و جهاد و... . لذا آن‌ها طبق فرموده قرآن و سنت برتر از کسانی هستند که پس از آنان آمده‌اند. پیروی از آنان بهتر از پیروی کردن از آیندگان آن‌هاست و شناخت، اجماع یا اختلاف آن‌ها در دین، بهتر و مفیدتر از اجماع و اختلاف کسانی است که بعد از آن‌ها ظهور کرده‌اند. این بدین معناست که اجماع سلف و گذشتگان دارای عصمت

---

۱ فهم السلف الصالح للنصوص الشرعية، دمیحی ص ۳۴

۲ پیرامون دلایل این اعتقاد و رد اعتراضاتی که بر آن صورت گرفته به کتاب‌های پیش رو مراجعه فرمایید: اعلام الموقعین ص ۹۵۳-۹۷۶، الموافقات ۳/۳۰۰-۳۰۳، منهج الاستدلال علی مسائل الاعتقاد ۲/۵۱۴-۵۲۳، اختلاف السلف فی التفسیر بین التنظیر و التطبيق ص ۴۵-۵۶، فهم السلف الصالح للنصوص الشرعية ص ۴۹-۶۲ و ۷۲-۸۸، التجدید فی الفکر الاسلامی عدنان امامه ص ۲۵۹-۲۶۶، موقف الاتجاه العقلانی الاسلامی المعاصر من النص الشرعی سعد بن بهجاده العتیبی ص ۳۵۴-۳۹۰



بوده و اگر در مسئله‌ای نیز دچار اختلاف می‌شدند، حق خارج از نظرات آن‌ها نبوده.<sup>۱</sup>

«هرکس از منهج صحابه و تابعین و تفسیر آن‌ها از قرآن و سنت به هرآنچه مخالف آن باشد عدول کند، به خطا رفته و بلکه مبتدع (بدعت‌گذار) نیز محسوب می‌شود، اگرچه مجتهدی باشد که خطایش موردبخشش قرار می‌گیرد.

همین مسئله سبب گرفتار آمدن شخص در گمراهی و انحراف می‌گردد: «اساسی‌ترین دلیل غرق شدن انسان‌های گمراه در منجلاّب تحریف، روی‌گردانی از فهم قرآن مطابق با فهم صحابه و تابعین و قرار گرفتن در مقابل آنچه بر آن دلالت می‌دهد، به‌وسیله آن چیزی است که آن را نقض می‌کند. این به‌نوعی بزرگ‌ترین نوع مخالفت در مقابل خداوند و پیامبر محسوب می‌شود که البته بر پایه نیرنگ و نفاق است.»

زین جهت هیچ فرقه گمراه و هیچ‌کس در فرع یا اصل احکام با نسل اول مخالفت کند را نمی‌یابی مگر اینکه از استدلال به ظاهر نصوص شرعی برای تأیید مذهبش عاجز است. پس برای هر آن‌که اهل تحقیق در نصوص شرعی است،

رعایت فهم نسل اول واجب است و هر آنچه آنان به آن عمل نموده‌اند، شایسته صحیح بودن و در علم و عمل، قوی‌تر است.<sup>۱</sup> اما بیان اصحاب اگر بر آنچه بیان داشته‌اند اجماع نموده باشند، هیچ اشکال (و شبهه‌ای) در صحیح بودنش نیست. حال اگر بر آن اجماع ننموده باشند، آیا بیان آنان حجت است یا نه؟ این مورد نیازمند دقت و تفصیل است، گرچه از دو جهت بیان آنان ارجحیت دارد: یکی: آشنایی آنان با زبان عربی. دوم: ارتباط مستقیم آنان با اتفاقات و حوادث. پس هنگامی که تقیید مطلق یا تخصیص عامی از آنان بیان شد، عمل به آن عین صواب است. این در صورتی است که مخالفتی از خودشان بر آن مسئله نباشد و اگر در آن مسئله اختلافی بین آنان وجود داشت، مسئله اجتهادی است.<sup>۲</sup>

پس معیار دانستن منهج صحابه و هر آن که بر روش آنان در فهم مفاهیم دینی باشد، سبب رسیدن به منظور خدا و رسولش است. آنچه بیان شد در مسائلی است که بر آن اجماع نموده‌اند؛ زیرا اجماع آنان حجت است. همچنین خارج نشدن از اختلافات آنان نیز؛ زیرا حق از مجموع نظرات آنان خارج

---

۱ الموافقات ۷۰/۳

۲ الموافقات ۳۰۱/۳

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

نیست و نمی‌توان تصور کرد که حق از نظر آنان پنهان بوده و آیندگانی به آن رسیده‌اند. همچنین در پیمودن منهجیت و روشی که ما از خلال استقرای روش‌های آنان در مصادر تلقی و مناهج استدلال و اصول ایمان و اعتقاد به آن دست می‌یابیم.

### چهارمین نشانه: دلایل قرآنی از ظاهر آن استنباط

می‌شوند؛ چراکه دلایلی واضح و آشکارند و خداوند به تفصیل از آن‌ها سخن به میان آورده است. اصل این است که طبق خواسته متکلم (خداوند) از آیات برداشت شود. این مهم تنها از طریق فهم خواسته‌های خداوند از خلال لفظ و سیاق کلامش ممکن است؛ زیرا منظور از کلام، بیان و روشنگری است، نه پوشاندن و پنهان‌کاری. پس تنها با پیروی کردن از ظاهر سخن است که می‌توان به بررسی احکام و دستورات خداوند و پیامبر پی برد و اصل بر این است که از ظاهر نصوص برداشت شود. اگر زمانی برخلاف این اصل عمل شد نیز باید مطابق کلام عرب باشد و قرینه‌ای بر درستی آن دلالت دهد.<sup>۱</sup>

زمانی که در نصی، امری بر ما مشتبه گشت، پیش از تأویل یا مخالفت با ظاهر آن باید این سه شرط تحقق یافته باشد:

## تسلیم در برابر نص شرعی

۱- وجود دلیلی که سبب شده معنای ظاهری پذیرفته نشود.

۲- اینکه تأویل به معنای صحیحی در شریعت بازگردد و به صورت کلی هم‌سو با آن باشد.

۳- اینکه لفظ تأویل شده قابلیت آن تأویل را داشته باشد، یعنی قابلیت قبول معنای مخالف ظاهرش را داشته باشد.

همان گونه که قرینه‌ها تأثیری در بیان نص یا معنای آن یا چرخاندن لفظ ظاهری یا ترجیح احتمال یا تقیید مطلق یا تخصیص عام دارند و سبب می‌شود که مجتهد بیشترین هم‌بستگی و پیوستگی را با نص داشته باشد. به همین ترتیب این قرائن به تنهایی یا جمعی و برحسب قوت این قرائن و روشن بودنش و برحسب ذات احتمال از نظر قوت و توان ترجیح، می‌توانند احتمالاتی را دفع یا تثبیت کنند.<sup>۱</sup> این نشانه‌های چهارگانه اثبات می‌کنند که:

۱- آیات قرآن و نصوص شریعت دارای معنای واضح و مشخصی هستند. این حقیقت برخلاف عقیده آن دسته از

---

۱ شرح مختصر الروضة فی اصول الفقه، طوفی ۶۰۱/۳-۶۰۳، القرینه عند الاصولیین، محمد خیمی ص ۶۳

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

افرادی است که معنای حقیقی نام‌ها و صفات خداوند را «تفویض» می‌کنند.

۲- این معانی قطعی و آشکارند و در تضاد با عقیده متکلمینی هستند که دلایل آن را ظنی می‌پندارند.

۳- این معانی به‌صورت مستقیم از آیات قرآن استخراج می‌شود و برخلاف باور کسانی است که قائل به ظاهری و باطنی بودن نص هستند و برخی از نصوص را مخصوص خواص و برخی دیگر را برای عوام می‌دانند.

۴- نص در ذات خود چارچوب‌مند است و قابلیت هر نوع تفسیر و تأویلی را ندارد. این برخلاف نظر برخی از معاصرین است که قائل به نسبییت بوده و تصور می‌کنند هرگونه تفسیری می‌توان از دین داشت.

۵- اینکه نصوص در تمامی ادوار و عصور حاکم بر انسان‌ها و الزام‌آور هستند، برخلاف کسانی که اعتقاد دارند این نصوص تنها مختص به یک دوره تاریخی خاص مانند عصر نزول وحی بوده است.

## مبحث دوم: سرپیچی از نص شرعی به سبب فهم

### اشتباه از نص

اختلاف در فهم نص، گاهی می‌تواند اختلافی پذیرفتنی و در ضمن اصول و قواعد فرمان‌برداری از نص شرعی باشد و گاهی می‌تواند از نشانه‌های انحراف از نص و ضعف در تسلیم و فرمان‌برداری باشد. پس انحراف در اینجا مربوط به فهم نص، تفسیر و معنای آن است. این اشکال از جمله انحرافات فکری است؛ چراکه فهم و درک، عملی عقلانی است. اما منظور از انحراف در اینجا، در رابطه با فهم نص است. چنین انحرافات مربوط به اشکالاتی است که خارج از نص شرعی رشد می‌کند. در این باب قصد داریم به بیان انواع انحرافات بپردازیم که با اصل تسلیم در تضاد هستند:

**اول: تأویل مذموم:** اصطلاح تأویل یکی از اصطلاحات پرکاربرد نزد بیشتر فرقه‌های عقیدتی است که به‌وفور می‌توان در سخنان و کتاب‌هایشان دید؛ زیرا به‌عنوان مهم‌ترین حجت آن‌ها در تحریف نص تلقی می‌شود. به همین خاطر، شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه توجهی ویژه نسبت به مطالعه این اصطلاح از نظر لغوی، شرعی و تاریخی داشته و به این نتیجه رسیده که: تأویل دارای دو معناست: **معنای اول:** تأویل یعنی

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

تفسیر، همانند عده‌ای از مفسرین که به دنبال تأویل فلان آیه قرآن هستند، یعنی تفسیر آن. از مشهورترین آنان می‌توان به ابن جریر طبری اشاره نمود. **معنای دوم:** شناخت حقیقت آنچه شیء به آن بازمی‌گردد. منظور از آن همان لفظ تأویل است که در قرآن به آن اشاره شده است. مانند این کلام خداوند: ﴿هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾ (از پیش این همان تعبیر رویای من بود).

بنابراین تأویل احادیث، همان مدلولاتی است که به آن تأویل می‌شود. **معنای سوم:** چرخاندن معنای حقیقی یک لفظ و جایگزین کردن آن با معنایی دیگر که دور از ذهن است، به‌دلیلی که قوی‌تر از باقی دلایل بوده. این همان تفسیری است که نزد متکلمین رایج است. اما این مفهوم جدید است و از معانی تأویلی نیست که در قرآن و سنت وجود دارد یا میان اهل‌زبان رایج باشد.<sup>۱</sup>

نتیجه این بررسی از بین بردن اتکای آن‌ها به این معنای جدیدی است که از این آیه برداشت می‌کنند: ﴿وَمَا يَعْلَمُ

---

۱مختصر الصواعق المرسله ص ۲۰. مجموع فتاوی، ابن تیمیة ۶۵۳/۲-۶۵۴ و

۷۵۰/۲ و ۲۷۶/۱۳-۲۹۴

تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ﴿﴾ (تنها خداوند و راسخان در علم تأویل آن را می‌دانند).

تأویل در اینجا فارغ از اینکه به صورت وقف خوانده شود یا وصل، نمی‌تواند هم‌سو با ادعای متکلمینی باشد که کلام خدا و رسولش را بر غیرظاهرش تفسیر می‌کنند؛ زیرا مفهومی جدید است و جایز نیست الفاظ شریعت به وسیله اصطلاحات تازه‌ای تفسیر شود که بعدها پدید آمده‌اند. همان طور که باقی آیاتی که لفظ تأویل در آن بیان شده به این صورت تفسیر نمی‌شود. اما تنها نام‌گذاری آن به این اصطلاح یا به چیزی دیگر، مادامی که فقط به عنوان یک اصطلاح باشد، ایرادی ندارد، اشکالی در پیدایش اصطلاحات وجود ندارد، بلکه ایراد کار در این است که آیه به وسیله آن تفسیر شود. جایی که آن را به عنوان تأویل در قرآن تفسیر می‌کنند و گمان می‌کنند منظور از آیه، همین تأویل است.<sup>۱</sup>

گرچه اشکالاتی نیز بر گروهی از اهل علم وارد است که مجاز را به صورت کلی نفی می‌کنند، از این منظر که آن‌ها معتقدند هیچ معنای حقیقی‌ای به دلیل وجود ترجیح‌دهنده قوی‌تری رها نگشته و معنایی ثابت و حقیقی به معنایی مجازی

---

۱ مجموع الفتاوی ۲۷۵/۲۷۴/۱۳



## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

تغییر نیافته و اختلافی که میان اهل علم وجود دارد، اصطلاحاً «خلاف لفظی» است، یعنی بحثی نظری است و عملاً آن‌ها با دیگر علما هم‌سو هستند.

این معنای تأویل، چهار قاعده از خود بر جای می‌گذارد:

**اول:** ایمان به اینکه نصوص شرعی دارای معنای روشن و واضح‌اند.

**دوم:** ایمان به اینکه این معانی از دلالت نص و سیاق متن استخراج می‌شوند.

**سوم:** اینکه جایز نیست کسی از حدود ظاهر نص فراتر رود مگر اینکه دلیلی قوی‌تر از آن داشته باشد که در این صورت به معنای تحقیق پیرامون مفهوم متن است. لذا زمانی که دلیلی قوی‌تر از قبلی پیدا کند، به سوی آن می‌رود. پس این فعالیت، جست‌وجویی برای پیدا کردن مفهومی است که برای نص راجح‌تر است. یعنی ترجیح دادن معنایی از نص بر پایه نصوص دیگر که جزئی از تفسیر نص با نص محسوب می‌شوند.

**چهارم:** ایمان به اینکه تنها با اجتهاد و نگرش بر دلایل موجود، می‌توان معنایی که آشکار نیست را پذیرفت.

## تسلیم در برابر نص شرعی

از این رو زمانی که این مسائل چهارگانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم نتیجه می‌گیریم که تأویل کردن به این صورت، صحیح و خالی از هرگونه ایرادی است و پایبندی مسلمان به آن‌ها به معنای پیروی از نصوص شرعی است. تنها زمانی این امر دچار اشکال می‌شود که با انحرافات درآمیخته شود که مسیر هدایت شدن ما را سد کرده و پیروی از نص شرعی را خدشه‌دار کند. در این گونه موارد، تأویل دستخوش تحریف قرار خواهد گرفت تا از مسیر فهم منظور خداوند و آگاهی از هدف پروردگار، به تفسیری از نص بیانجامد که با ظاهر همان نص دینی مخالف است و این مخالفت با تکیه بر مسائلی خارج از شرع برداشت گشته که دلیلی شرعی و صحیح نیست.

اگر چنین تأویلی خالی از هرگونه ایراد است، اشکال کار کجاست؟

**پاسخ:** اشکال در سبب چرخاندن معنای اصلی است؛ چرا ظاهر نص را نپذیرفته؟

چه دلیلی قوی‌تر از خود متن اصلی سبب شده تا معنای ظاهری آن پذیرفته نشود؟

اینجاست که پای انحرافات کلامی به گونه‌ای به میدان باز می‌شود که پیش‌ذهنیت‌ها و اصول فکری منحرفش تبدیل به عذری موجه برای تأویل هر آن فکری می‌شود که مخالف با

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

نص است. یعنی واقعیت این است که این فرضیه جزئی از نص نبوده، بلکه از فضایی دیگر وارد آن شده است، متکلم از ظاهر نص عدول می‌کند؛ زیرا پیش‌تر چنین معنای ظاهری را منکر بوده و با تجاوز کردن از معنای ظاهری، مطابق باور قبلی خود که در نظرش دلیل عقلی برتری بود، عمل می‌کند.

امام ابن‌قیم به‌خوبی از حال این نوع فرقه‌ها اطلاع داشت، تا جایی که در توصیف اسلوب تأویل آنان می‌نویسد: «حقیقت امر این است که هر گروهی از آنان، آنچه مخالف با مذهب و اساس عقیده آنهاست را مورد تأویل قرار می‌دهند. بنابراین معیار آنها در تأویل کردن یا نکردن، مذهبی است که از آن پیروی می‌کنند. اگر مطابق آن بود به آن اقرار می‌کنند و اگر برخلاف آن باشد، آن را تأویل می‌کنند».<sup>۱</sup>

پیش از او، شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه می‌نویسد: «همانند چنین قانونی که آنها برای خود وضع کرده‌اند، دیگر فرقه‌ها نیز در رابطه با آنچه پیامبران از نزد خداوند به همراه داشته‌اند، بنا کرده‌اند؛ اصل اعتقادی‌ای را می‌پذیرفتند که گمان می‌کردند عقلشان به آن رسیده و دین و احکامی که پیامبران به همراه خود آورده بودند را تابع آن می‌دانستند (نه اینکه

---

۱ مختصر الصواعق المرسله ص ۳۲

## تسلیم در برابر نص شرعی

عقلیاتشان تابع دین خدا گردد و) اگر موافق با قوانینشان بود آن را می‌پذیرفتند و اگر برخلاف آن بود، از آن پیروی نمی‌کردند»<sup>۱</sup>.

این تعریف بر تمام تأویل‌هایی که در میراث اسلامی از دیر باز وجود داشته، منطبق است، مانند تأویل باطنی، تأویل فلسفی، تأویل کلامی و تأویل صوفی. این تأویلاتی که مفهوم نص را تحریف می‌سازند و مطابق با اصول فکری خود کلام خدا و رسول را مورد قضاوت قرار می‌دهند، رویکردهایی است مخالف با منهج تسلیم در مقابل خدا و رسولش و نمی‌توانند با سرسپردگی در مقابل آیات کتاب الله و احادیث رسول الله هم‌سو باشند؛ زیرا:

**اول:** مخالف با معنا و محتوای نص شرعی است. واجب این است که به هر آنچه شارع (خدا) اشاره کرده، از آن تبعیت شود و این نیز تنها در لابه‌لای لفظ صحیح و صریح است که شناخته می‌شود. پس اگر لفظ دلالت بر مقصود شارع نداشته باشد و تنها به دنبال حقیقتی پنهان یا معنای دیگری باشد که لفظ بر آن دلالت نمی‌کند یا حتی لفظ در تعارض با آن است و آن را نفی می‌کند، می‌توان گفت که این مسئله بیشتر به

---

۱ درء تعارض ۷۳/۱

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

تلبیس و دغل کاری شبیه است تا حجت و شفافیت. بنابراین شخص متکلم: «برخلاف نظر معتزله، مطلقاً جایز نیست که گوینده منظوری برخلاف ظاهر کلامش داشته باشد و دلیلی نیز برای رهنمون شدن به آن معنا وجود نداشته باشد؛ زیرا لفظ نسبت به خلاف ظاهرش که دلیلی هم بر آن نباشد، مانند مهمل و بیهوده است و کلام مهمل نیز باطل است.»<sup>۱</sup>

اصل بر تبعیت از ظاهر کلام است و هر کس از ظاهر لفظ اصلی خارج گردد، باید کارهایی انجام دهد:

۱- اثبات صحیح بودن معنای جدیدی که برای آن ترکیب (آیه یا حدیث) ادعا شده، تنها اکتفا به اینکه آن لفظ در لغت عربی به آن معنای ادعاشده ذکر گشته، کافی نیست، بلکه باید ترکیب به صورت کامل بر این معنا دلالت کند؛ زیرا الفاظ و کلماتی وجود دارند که در لغت دارای معانی مختلفی هستند اما این سیاق است که منظور را مشخص می‌سازد. بنابراین اکتفا به معنای لغوی کافی نیست و این دلایل باید در همان سیاق خودش استفاده شود.

۲- برای قبول معنایی که برای یک لفظ ذکر شده، باید دلیلی برای اثبات آن نیز وجود داشته باشد.

---

۱ البحر المحيط ۴۶۰/۱

## تسلیم در برابر نص شرعی

۳- ابراز و اثبات دلیلی که سبب چشم‌پوشی از قبول معنای اصلی می‌شود.

۴- پاسخ به دلایل گروه مخالف.<sup>۱</sup>

این شروطی که ابن‌قیم از آن‌ها سخن گفته، شرط‌هایی واضح است که از این قاعده استنباط‌شده از اصل تسلیم در مقابل مفهوم ظاهری متن است، لذا این اصلی قطعی است و کسی که بخواهد از این اصل فراتر رود، باید مقدمات عقلی‌ای که بیان شد را فراهم سازد.

هر تأویلی باطل نیست، تنها آن تأویلی باطل است که با مقصود آیه فاصله داشته و به‌وسیله منهجی نادرست، مفهوم را به‌سمت خلاف ظاهرش سوق دهد. اما زمانی که تمامی شروط تأویل مهیا باشد، امکان تأویل نیز افزایش می‌یابد، ترکیب کلام و سیاق نیز بر آن دلالت خواهد کرد و دلیل نیز این معنا را تقویت می‌کند، در نتیجه تأویلی صحیح صورت خواهد گرفت.<sup>۲</sup>

**دوم:** قائل گشتن به این مناهج تأویل‌گرا، نتایج ناگفته زشتی را به همراه دارد! مانند: «اینکه خداوند سبحان چنین

---

۱ مختصر الصوعق المرسله ص ۴۶ تا ۴۸

۲ موقف المتكلمين من الاستدلال بنصوص الكتاب و السنة، سليمان الغصن

۸۱۳\_۷۸۹/۲

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

الفاظی را در قرآن و سنت جای داده تا ظاهر قرآن مردم را گمراه کند و دچار تشبیه و تمثیل گردند.

اینکه الله متعال به جای بیان واضح حقیقت و راستی، از سخنان رمزی و معمایی استفاده کرده و بنده تنها پس از تلاش فراوان می تواند حقیقت آن را درک کند.

اینکه خداوند بندگانش را مکلف ساخته تا از ظاهر آن الفاظ حقایق و واضحات را نفهمند و به فهم آنچه لفظ به آن معنا به کار نمی رود و قرینه ای هم برای فهمش وجود ندارد مکلفشان نموده.

اینکه خداوند به طور دائم در این مورد و به اسالیب مختلف با الفاظی که ظاهرش برخلاف حق هستند، سخن می گوید.

اینکه همان امتی که بهترین امت و خیر القرون بودند، از اولین و بزرگ ترین نفر گرفته تا آخرین و کوچک ترینشان از بیان این اعتقاد بزرگ که از اصول اعتقادی مسلمانان تلقی می شود، صرف نظر کرده، حال یا بدان آگاه نبودند که نشان می دهد حق به آنان نرسیده یا اینکه می دانستند و کتمان نموده اند که با بیان کردن حق منافات دارد.

## تسلیم در برابر نص شرعی

اینکه آن‌ها سلف را امتی بی‌سواد می‌دانستند که تنها مشغول زهد، عبادت، تسبیح و نمازهای شبانه بوده و در مقامی نبوده‌اند که حقایق را درک نمایند.

اینکه اگر مردم ظاهر نصوص را رها کنند، برای آن‌ها بهتر و به حق نزدیک‌تر است و قبول ظاهر آن الفاظ جز دچار شدن به گمراهی، ثمره‌ای ندارد و در یقین و علم به آنچه واجب است پیرامون الله متعال بدانند، تأثیر مثبتی نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

این مکاتب تأویلی از اصول منهجی منظمی پیروی نمی‌کنند که فهم نص را قانونمند و منضبط می‌سازد. اگر قاعده‌ای باطل باشد، شیوع آن انحراف در سمتی معین و مشخص شده است، اما اینکه هم منهجی باطل و هم نامنظم باشد، سبب شری فراگیر در تمام جوانب شریعت می‌گردد که جز خداوند علیم و حکیم، هیچ‌کس به عمق فاجعه پی نخواهد برد. پس قاعده‌اساسی‌ای که به‌وسیله آن می‌توان دست به تأویل زده یا از تأویل دست نگه داشت، به متن باز نمی‌گردد، بلکه به ماهیت فرد محقق بازمی‌گردد؛ زیرا «زمانی که قانونی صحیح و منهجی واضح در نصوص وجود نداشته باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند میان نصوصی که نیازمند تأویل‌اند و

---

۱ مختصر الصواعق المرسله ص ۵۲-۵۴



## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

نصوصی که نیازی به تأویل ندارند، تفاوتی قائل باشد. آن شخص تأویلگری که مخاطب قرار می‌گیرد و آن سخن را می‌شنود، کسی است که مشخص می‌کند (کجا را تأویل کند) و صرفاً به وسیله آنکه سخن را بیان داشته و اصطلاحاً متکلم است، تفاوتی ذکر نمی‌گردد.<sup>۱</sup>

اگر تأویلی مذموم و غلط باشد به سبب تحریف اصل کلام و انعکاس مقصود شخص تأویلگر و بی‌توجهی به منظور صاحب سخن و نص اصلی است. همچنین در مقابل خشکی در ظاهر بینی‌ای که به علت‌ها توجه نمی‌کند و به مقاصد احکام و حکمت‌های شریعت، التفاتی ندارد و تنها به لفظ توجه می‌کند نیز نوعی قصور در تسلیم گشتن است. کمال تسلیم در یافتن مقصود پروردگار نهفته است که راه آن از درک و فهم کلام خداوند و سخنان رسولش می‌گذرد و این مهم به وسیله مناهج تأویل‌گرایی اختراعی یا ظاهر بینی صرف ممکن نیست.

ظاهری‌ای که مقاصد شریعت و علل احکام و حکمت‌های شریعت را در ذهنش مجسم نمی‌کند، دچار نقصی در فهم منظور متکلم (که خدا و رسول باشند) می‌شود و سبب خطایی

---

۱ درء تعارض العقل و النقل ۶۵۷/۲

در تطبیق احکام شریعت بر حوادث روزمره زندگی می‌شود که سبب می‌گردد حکم مطابق با منظور خداوند نباشد.

### دوم: دیدگاه جدیدی نسبت به نصوص شریعت:

نگرش جدید یا مطالعه حداثی یا عملیات تجدید دین یا جدید نمودن میراث علمی مسلمانان، تمام این‌ها اصطلاحاتی یکسان برای رویکردی واحدند که به معنای بازخوانی دوباره نصوص شریعت به شیوه‌ای نو است.<sup>۱</sup>

ادعایی واحد که به نسبت هر شخص متفاوت است. مکاتب متنوع و متفاوتی در رابطه با این مطالعه نوین وجود دارد که نکات اشتراکی تمام آن‌ها را از غیرخودشان متمایز می‌کند و نشان می‌دهد که انگیزه همه آن‌ها یکی است. آن‌ها معتقدند که میراث دینی و فرهنگی مسلمانان با مشکلات عدیده‌ای مواجه است و همین سبب عقب‌ماندگی و ناتوانی امت عرب و جهان اسلام در مقابل تحولات جهان و به‌روزرسانی‌های عظیم گشته و از آنجایی که نمی‌توان این میراث فکری را نفی نمود یا متوقفش کرد، پس باید موردبازنگری قرار گیرند و به‌شیوه متفاوتی عرضه‌شان نمود؛ زیرا در این فرهنگ جامانده نیز نکات مثبتی وجود دارد که باید ترویجش داد و بیانش نمود.

---

۱ این گروه در میان فارسی‌زبانان به اسم «روشن‌فکران» شناخته می‌شوند.

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

همچنین باید آن را هم‌سو با مدرنیته ساخت که همراه شدن با پیشرفت و مدرنیته نیز نیازمند توجه به قسمت‌هایی از میراث علمی و فرهنگی ماست که بتواند در تحقق این هم‌رنگی با دنیای جدید به ما کمک کند.

از اینجاست که رویکرد مشترک همه این نگرش‌های جدید، «تأویل» نصوصی است که با مدرنیته در یک راستا نباشد و از این‌رو باید آن‌ها بازتولید شوند تا قسمت منفی قضیه کنار رود و قضیه به‌صورت جدید و مدرنی ارائه شود.

نیاز به تلاش زیادی برای فهم این نیست که این نگرش‌ها هدفش، نه هدایت به‌وسیله نصوص است، نه شناخت احکام خداوند و نه تحقیق در مورد اوامر و نواهی جهت فرمان‌برداری، بلکه مسیری که قرار است طی شود بسیار واضح است، مطالعه‌ای جهت‌دار، تحقیقی که از همان ابتدا هدفی مشخص دارد، هدفی که از پیش تعیین شده و قرار است در نگاه جدیدمان به دین به آن برسیم، رویکردی که تلاشش یافتن متن و مفهوم متن نیست، بلکه از میانه نصوص، مراد خویش را جست‌وجو می‌کند. هدفش الگو و راهنما قرار دادن نصوص نیست، بلکه رهایی از آن است. وسواسی بر صحیح بودن تأویل یا نزدیک بودن معنا به متن ندارد و تنها از نص می‌خواهد تا

## تسلیم در برابر نص شرعی

قابلیت تأویل داشته باشد. در نتیجه سرکش در مقابل امر خدا و در تعارض با تسلیم است. مقصود از این رویکرد، رسیدن به نتایجی است که پیش‌تر به آن رسیده و پذیرفته‌اند. نصوص شرعی نیز در میان سخنانشان تنها به این دلیل ذکر می‌شود تا اشکالی که به نتایج و نظراتشان گرفته می‌شود را کمرنگ کند و وجهی شرعی به آن بدهد. پس در حقیقت نص دلیل نیست، بلکه مشکلی است که به هر صورت باید حل شود. آنچه گفتیم در گذشته نیز وجود داشته: «بسیاری از تأویل‌گرایان اهمیتی به این نمی‌دهند که چگونه می‌خواهند متنی را به معنایی خاص تفسیر کنند؛ زیرا مقصودشان از میان برداشتن چیزی است که اشکالش می‌دانند، حال به هر روشی که مقدور باشد آن کار را انجام می‌دهند؛ زیرا نصوص شرعی قواعد باطل آنان را دچار اشکال نموده. هیچ‌کس نمی‌تواند کلام الله و رسولش را بر هر آنچه در لغت گفته شده یا آن اصطلاحی که شعرا یا خطبا یا نویسندگان یا عامه مردم می‌گویند، تفسیر کند.»<sup>۱</sup>

«زین جهت هنگامی که به قرآن یا حدیث استناد می‌کنند، به دنبال فهم معانی آن نیستند و حتی آن معنا را در قرآن نیز بررسی ننموده‌اند؛ زیرا تکیه آنان در آن موضوع بر چیزی غیر

---

۱ مختصر الصواعق المرسله ص ۴۶

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

از نصوص است و از جایی مبادرت به تأویل آیات می‌کنند که مفهوم آیات مخالف نظر آنان باشد و آنان کمر به رد کردن آن مفهوم به هر صورت ممکن، بسته باشند. مقصودشان دانستن منظور پیغمبر نیز نیست، بلکه خنثی‌سازی استدلال به آن توسط مخالفینشان است.»<sup>۱</sup>

پس این رویکرد پدیده‌ای قدیمی است، اما اتفاق جدیدی که افتاده حجم انبوه انحرافات، غلو و پوچی‌ای است که در تأویل و تحریف نصوص شرعی به وجود آورده‌اند.

از آنجایی که میراث علمی مسلمانان (که آن را تراث می‌نامند) در ذهن و ضمیر مسلمانان جایگاهی ویژه و قوی دارد، این منحرفین به آن روی آورده‌اند، اما هر تفکری که از حدود آن پا فراتر نهد، محکوم به شکست است. آنان در میان آن میراث به‌دنبال گمشده‌ی خویش می‌گردند. این رویکرد به‌وضوح می‌گوید که: «حقیقت این است که توجه من به تراث، پیشینه‌ای ندارد و به‌خاطر ذات آن نیست که اکنون به آن

---

۱ مجموع فتاوی ۵۸/۱۳-۵۹

توجه نموده‌ام، بلکه به‌خاطر مدرنیته‌ای است که مشتاق  
آنیم.»<sup>۱</sup>

می‌گویند: «با این کار ما از سلطه نص رهایی یافته و این  
نص است که به بند ما کشیده می‌شود» و سپس با هیجان  
می‌گوید: «چگونه می‌توان از سلطه تراث رهایی یافت؟ چگونه  
ما می‌توانیم بر آن مسلط شویم؟»<sup>۲</sup>

آن‌ها قانع شده‌اند که هیچ تغییری جز از درون تراث  
اسلامی نمی‌تواند اتفاق افتد؟

«آنگاه که از فکر عربی سخن می‌گوییم، هیچ راهی برای  
نوگرایی و توسعه وجود ندارد، مگر از درون خود تراث و با ابزار  
و وسایل خاص خود و امکانات درونی‌اش.»

مطابق این ایده: «تفکر امت عربی باید از همه جوانب  
عقل‌گرایی و لیبرالی در میراث خود بهره‌گیرد و آن‌ها را در  
همان جهتی دوباره استفاده کند که در گذشته بوده. بدین  
معنا که در برابر نظام فئودالیسم، تصوف و امیدواری بی‌مورد و  
تواکل به مبارزه پردازد و پایه‌های قلعه عقل و عدل را بنا نهد  
تا سرزمین آزاد امت عربی را تأسیس نماید. در چارچوب

---

۱ محمد عابد الجابری فی المسألة الثقافية ص ۲۵۰، به نقل از الحدائون العرب

فی العقود الثلاثة الاخيرة و موقفهم من القرآن للجیلانی مفتاح ص ۷۰

۲ التراث و الحدائنة، محمد عابد الجابری ص ۴۶-۴۷

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

جمع‌آوری و بازپس‌گیری جنبه‌های عقلانی این میراث، از دستاوردهای تفکر نوین بشری نیز باید بهره‌گیرد؛ به عبارتی دیگر این دستاوردها تا زمانی که در امورات خویش از آنها هیچ بهره علمی اصیلی نبریم، در نگاه ما بیگانه به نظر خواهند رسید. برای استفاده از چنین چیزی ابتدا و پیش از هرچیز باید آن را در فکر خود پایه‌ریزی کنیم. این امر با پیوند دادن آن با جنبه‌های همسانی که در میراث ما وجود دارد میسر خواهد شد. اینجا نیز مانند همه فضاها، دیگر، باید مسلح به رویکرد تاریخی آگاهانه باشیم، حال چه در مقابل تراث ما باشد و چه در تعامل با میراث دیگران. در این امر نیز باید تسلط ویژه‌ای بر تاریخ داشته باشیم. بنابراین آن مفاهیمی که قرار است از میراث خود یا از فکر معاصر غربی اقتباس کنیم، باید با محیط جدید وفقش دهیم. این تنها با تعامل تاریخی داشتن با آن و نسبی دانستنش به همراه آگاهی از مقاصد موردنظر از آن و چگونگی توجیه اجرای آن به جهت جای دادنش در اذهان عمومی امکان‌پذیر است.<sup>۱</sup>

این رویکرد، خروجی‌های فکری بسیاری به همراه دارد:

---

۱ فی نقد الحاجة الی الاصلاح، محمد عابد الجابری ص ۱۱۵

**اول:** می‌توان نص را به هر شکل و معنایی تأویل کرد؛ زیرا دارای معنی مشخصی نیست و قابلیت هرگونه تأویلی در آن وجود دارد: «تأویل را نمی‌توان اثبات یا نفی یا تصدیق و تکذیب نمود؛ زیرا تأویل به آن اندازه که به دنبال کشف مفاهیمی با در نظر گرفتن مجازی بودن نص است، در پی جست‌وجو پیرامون مفهومی مطابق با موضوعی که به دنبال آنیم، نیست»<sup>۱</sup>،<sup>۲</sup>

پس نص حقیقت را نمی‌رساند و حقیقتی نیز از آن گرفته نمی‌شود. پس «اینکه نص حقیقتی به همراه داشته باشد، معنایش این است که نص حقیقت ندارد؛ زیرا خطابی که حقیقتی را در خلال نص بیان می‌دارد، با پایان یافتن وقایعی که در واقعیت به وقوع پیوسته، به پایان می‌رسد، اما نصی که خودش را اثبات می‌کند، آن نصی است که مکرراً ما را تشویق به بازگشت به سمتش برای فهم واقع و حقیقت حال حاضر

---

۱ التّأویل و الحقیقه، علی حرب ص ۵۸

۲ به زبان ساده، در تأویل نصوص، هدف رسیدن به منظور خدا و رسولش نیست، بلکه اعتقاد به مجازی و غیرواقعی بودن نصوص است. با این اعتقاد، هر مفهومی را به هر اندازه که از تعالیم دین دور باشد نیز می‌توان به حکم تأویل پذیرفت.



## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

می‌کند. به زبان دیگر، نص حقیقت را نمی‌گوید بلکه ارتباطی برای کشف حقیقت برقرار می‌کند!»<sup>۱</sup>

«این رویکردی است که بر پایه‌ی باز بودن متن بنا شده و تلاش به آگاهی از چیزی دارد که گفته نشده، از بررسی مکانیزم‌ها گرفته تا شروط و اصولی که از هیچ، معنا می‌سازد.»<sup>۲</sup>

«بنابراین نصوص در تلفظ ثابت‌اند، اما در مفهوم، متغیر و متفاوت.»<sup>۳</sup>

«قرآن متنی باز و گشاده برای تمام معانی است و هیچ تفسیر یا تأویلی نمی‌تواند به صورت کامل از آن بهره‌برداری کند یا تعاملی ارتودوکسی با آن داشته باشد.»<sup>۴</sup>

**دوم: امکان برداشت معانی مشخصی از نص وجود ندارد:**

برخلاف تصور دینی رایج، امکان برداشت معانی مشخصی از نص وجود ندارد. تصویری که هنوز اصرار دارد می‌تواند نص را

---

۱ نقد النص، علی حرب، ص ۱۴

۲ التأویل و الحقیقه، علی الحرب ص ۶۸

۳ نقد الخطاب الدینی، نصر حامد ابوزید ص ۸۹

۴ تاریخیه الفکر العربی الاسلامی، محمد اركون ص ۱۴۵

بفهمد و گمان می‌کند «به هر روش ممکن، می‌تواند میان این نصوص و بین خوانش و فهم آن ارتباطی بیابد. با این هم‌سان‌سازی گفتمان دینی تنها فاصله معرفت‌شناسی میان ذات و موضوع را از میان نمی‌برد، بلکه به صورت ضمنی مدعی گذر از هر شرط یا موانع وجودی یا معرفتی و رسیدن به منظور الهی‌ای است که در لابه‌لای نصوص دینی نهفته.»<sup>۱</sup>

هیچ‌کس نمی‌تواند متون دینی را رمزگشایی کند: «اساس تفکر و عقیده سلفی بر این است که اگر نسبت به نحو عربی، مفردات، بلاغت و علم معانی اشراف کامل داشته باشیم، امکان حل کردن معمای موجود در زبان دین (کلام خداوند) فراهم می‌آید. منظور همان علوم خاص لغت عرب است. به هر حال این تفکر از این موضوع غافل است که تمام سطوح تحلیلی زبانی بر اساس نظریه روابط میان زبان و فکر شکل گرفته است.»<sup>۲</sup>

نصوص در ذات خود معنای مشخصی ندارند: «اینکه نص بی‌صداست، به این دلیل نیست که در بیان حقیقت برای نااهلان سخت‌گیر است یا از قدرت و سلطه‌ای ترس و واهمه

---

۱ نقد الخطاب الدینی، نصر ابوزید ص ۳۰

۲ تاریخیه الفكر العربی الاسلامی، محمد اركون ص ۲۴

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

داشته باشد و دست به تقیه زند یا آن طور که برخی از مفسرین قرآن اذعان می‌کنند، هدفی تربیتی و آموزشی داشته باشد، خیر، بلکه طبیعت نص به گونه‌ای است که به طور آشکار اشاره‌ای به خواسته‌های خود ندارد و چون راهنما (دال) به طور مستقیم به مفهوم (مدلول) اشاره نمی‌کند. این رازی نهفته در نص است: نص ساکت و دارای خلأ است. برای خویش لغزش‌ها و علائم، سایه‌ها و انعکاساتی دارد. به مفهوم توجه ندارد و خدمتگزار معنایی خاص نیست و از هر محتوایی پیروی نمی‌کند. طبق این قاعده، اوصافی که برای نص در نظر گرفته می‌شود، نیرنگ و فریب‌کاری است که تمام سازوکار خود را جهت مخفی نگاه داشتن یا در سرکوب و در بند گرفتن به کار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

### سوم: کم‌ارزش دانستن نصوص شرعی:

متن دینی نیز مانند دیگر متون است: «اولین شرط پژوهش علمی و موضوعی این است که شخص بدون در نظر گرفتن احساسات مهیج به مطالعه نصوص بپردازد؛ چراکه

---

۱ نقد النص، علی حرب ص ۱۶

ممکن است این احساسات، او را دچار توهم کند، خصوصاً اینکه موضوع بحث در مورد نصوص دینی و امثال آن باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین مطالعه‌ای که نص شرعی را متمایز و معین می‌سازد، مطالعه‌ای مرده (و بی‌روح) است: «دو نوع مطالعه در مورد قرآن وجود دارد. مطالعه مرده که شخص در نصوص به دنبال سرانجام حقایق، پاسخی سرنوشت‌ساز یا معلومات آماده و معارف ثابت می‌گردد. در این‌گونه مطالعه، شخص می‌خواهد به‌طور پنهانی مضمون کلام نص را بفهمد و به کشف منظور و معنای اصلی آن بپردازد. این نوع از مطالعات به‌نحوی خاص و در خلال برخی از شروح دیده می‌شوند. به‌طور مثال در بیشتر خطبه‌های اسلامی عصر حاضر با این موضوع مواجه می‌شویم و می‌بینیم که چطور این مطالعات در تلاش‌اند تا نص را با مفهوم پایداری، تقلید و تطابق با اصل بشناسانند. این گرایش سبب رکود و خشک‌مغزی یا رکود جوامع و انحطاط آن‌ها می‌شود که زمینه‌ساز ویرانی معنا و نابودی‌اش نیز هست. در مقابل، مطالعه زنده قرار دارد که نیروی محرک آن، کشف کردن و پژوهش بوده و به دنبال آفرینش و نوگرایی است.»<sup>۲</sup>

---

۱ الکتاب و القرآن قرائة معاصرة، محمد شحرور ص ۳۰

۲ نقد النص، علی حرب ص ۲۰۴

### چهارم: گذر از ظاهر نصوص:

می‌توان از نص‌گرایی به فضایی منتقل شد که فراتر است. فضایی که در آنجا می‌توان از سلطه احکام رها شد. به‌عنوان مثال در «قضیه حَجَب بنت، اینکه دختر می‌تواند سایر ورثه را از ارث محروم بگرداند و هم‌تراز با پسر قرار گیرد. در این باره کافی است که به‌جای استناد به فقه شیعه یا تمسک به ظاهر نص، مقاصد کلی وحی را معیار قرار دهیم».

### پنجم: به نسبت هر شخص متفاوت است:

بلکه «متناسب با حالات و روحیات شخص، متغیر و متفاوت است.»<sup>۱</sup>

«نص به‌عنوان وحی منزل و سخنی صحیح که یگانه مرجع و منبع شمرده می‌شود، باقی می‌ماند و هرکس شروط موجود، از جمله داشتن علم، نیت پاک و اخلاص را داشته باشد، می‌تواند به حوزه نص ورود کند.»<sup>۲</sup>

ششم: نصوص تنها به‌دوره خودشان تعلق دارند (جنبه تاریخی نص):

---

۱ نقد الحقیقه، علی حرب ص ۶

۲ عیال الله، طالبی ص ۱۵۰

«ورود بُعد تاریخی در تصور هم‌شکل بودن مشکلات معاصر و نگرانی‌های پیرامونش و میان مشکلات گذشته و نگرانی‌های آن زمان و تصور امکان صلاحیت داشتن ورود گذشته برای تطبیق بر حال حاضر، به همان اندازه واضح است.»<sup>۱</sup>

«پس وحی همان گونه که اشاره شد، واقعه‌ای تاریخی است که نمی‌توان لغتش را از بُعد اجتماعی‌اش جدا کرد.»<sup>۲</sup>

«اگر گفتمان دینی خدا را به‌عنوان گوینده نصوص دینی، یعنی الله، را محور توجه و نقطه شروع قرار می‌دهد، ما، گیرنده این نصوص، یعنی انسان، را با تمام واقعیت‌های اجتماعی تاریخی، نقطه شروع و پایان کار خویش می‌دانیم.»<sup>۳</sup>

هفتم: نصوص زاییده وقایعی‌اند که از درون آن بیرون

آمده:

«داستان‌های قرآنی، حدیث نبوی و سیرت، دائماً وانمود می‌کنند که مجموعه‌های استدلالی عقلانی هستند، در عین حال بسیار وابسته به تخیلاتی است که اسطوره‌های مخصوص

---

۱ نقد الخطاب الدینی ص ۵۵

۲ نقد الخطاب الدینی ص ۷۰

۳ نقد الخطاب الدینی ص ۲۰۰

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

گروه‌ها یا اجتماعات خاصی را منعکس می‌کند که سبب تأسیس یا موفقیت آن هویت (دینی) می‌گردند.<sup>۱</sup>

پس نصوص محصول واقعیت‌های زندگی است و وحی‌ای از جانب خداوند متعال به شمار نمی‌رود که حوادث زندگی را مدیریت و هدایت می‌کند. این نصوص در نظرشان متونی قابل تأویل است که می‌توان نظرات تمام روشن‌فکران را با آن تطبیق داد، حتی متون بهشت، دوزخ، قیامت، الوهیت، برزخ، معاد، وحی، نبوت، فرشتگان و حوادث روز قیامت.<sup>۲</sup>

چنین شخصی دقیقاً به چه چیز ایمان دارد؟ در چه چیز تسلیم خدا و رسول است؟

این‌ها مهم‌ترین تولیدات چنین نگرش و در عین حال اندکی از سخنان آنان بود، در حالی که آن‌ها در این نگرش با یکدیگر اختلاف دارند و در حدودمرزش و میزان دور بودن عقایدشان از نصوص و تسلیمشان در مقابل شریعت، نظرات مختلفی ارائه می‌دهند. پیرامون برخی‌شان شک نمی‌کنی که نه به اسلام ایمان دارند و نه متون دینی را قبول، و نه محمد بن عبدالله را پیغمبر می‌دانند و چون نمی‌توانند به صورت علنی

---

۱ تاریخیه الفکر العربی الاسلامی ص ۱۴

۲ ظاهرة التأویل الحدیثه فی الفکر العربی المعاصر، خالف سیف ص ۲۶۶-۲۴۷

اسلام را منکر شوند، دست به فرایند استدلالی بیهوده‌ای برای گمراه نمودن مردم می‌زنند. برخی دیگر مشکلات عمیقی در تعامل با وحی یا اثبات قرآن یا سنت دارند، اما در کل با برخی از اصولی که هم‌سو با وحی است، متفق‌اند.

در سال‌های اخیر، تلاش فقها و نویسندگان در رد این رویکردهای فاسد، بیشتر شده و نتیجه‌اش تحقیقات و کتاب‌های ارزشمند بسیاری است که این مناہج منحرف را به زیر ذرہ‌بین تحقیق کشانده و موضوعات و مقدمات و نتایج علمی هر کدامشان را جزء‌به‌جزء بررسی نموده‌اند.<sup>۱</sup>

در اینجا به بررسی اجمالی چیزی خواهیم پرداخت که مربوط به اصل پیروی از نصوص شرعی می‌شود:

**اول:** این نوع از نگرش، تفاوت بسیاری با نگرش عامهٔ مسلمین در خصوص نص شرعی دارد. مسلمانان به‌دنبال این‌اند تا احکام خداوند را بشناسند و از آن‌ها پیروی کرده و به آن عمل نمایند. بنابراین زمانی که شخص به خدا و پیامبر

---

۱ ظاهرة التأویل الحدیثیة فی الفکر العربی المعاصر، خالد سیف - الحدائون العرب فی العقود الثلاثة الاخیرة و القرآن الکریم، الجیلانی مفتاح - القرآن و اوہام القرائة المعاصرة، جواد عقیفہ - القرآن الکریم و القرائة الحدائیة، حسن العباقی - العلمانیون و القرآن الکریم، احمد ادیس طعان - تہافت القرائة المعاصرة، منیر محمد شواف



## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

ایمان می‌آورد و از پیامبر تبعیت و اطاعت می‌کند، در حقیقت به دنبال آن احکام و اوامری است که خدا و پیامبر از او خواسته‌اند. این برخلاف رویکرد روشن‌فکرانی است که تلاش می‌کنند هدف‌های مشخصی که مدنظرشان است را از نصوص شرعی برداشت کنند و به همین خاطر نصوص را دستخوش تحریف، تأویل و یاوه‌گویی‌های خود قرار می‌دهند؛ زیرا هدف آن‌ها برداشت از سخنان خداوند نیست، بلکه می‌خواهند متون دینی چیزی بگویند که آنان می‌گویند. از شروع تا پایان این تحقیقات، از پیش برنامه‌ریزی شده است. اما چنین رویه‌ای به صورت کلی در تعارض و مخالفت با اصل پیروی و فرمان‌برداری از خدا و پیامبر است.

**دوم:** شالوده این منهج، تأویل نصوص است و شیوه آن، استخراج معانی باطل از نصوص صریح و صحیح. این رویه، از گذشته تا به امروز، شیوه تمام مخالفینی بوده که از ترویج اعتقادات باطلشان عاجز مانده و می‌دیدند مردم نظرات آنان را نمی‌پذیرند، به همین خاطر در خلال نصوص به یافتن سرنخی از عقاید باطل خود می‌گشته‌اند؛ از آنجایی که امکان یافتن آن تصورات باطل در هیچ نص صحیح و دلیل شرعی‌ای وجود

## تسلیم در برابر نص شرعی

نداشت، به ناچار دست به تأویل و تحریف می‌زدند تا عقاید باطل خود را رنگی شرعی بخشند.

**سوم:** این نگرش‌ها در تعاملشان با نصوص، نه بر اساس منهجی علمی و شیوه‌ای ثابت عمل می‌کنند و نه از اصولی فراگیر و روشن پیروی می‌کنند تا انسان قادر به قضاوت آن‌ها باشد. لذا در این مسئله تنها نتایج باطل نیستند که مدنظر قرار گرفته می‌شوند، بلکه حتی ابزار و وسایلی که منجر به این نتایج می‌شوند نیز ابزاری بیهوده و نامنظم است که نه ترتیب خاصی را دنبال می‌کنند و نه از اصول صحیحی پیروی. هر فردی می‌تواند با استفاده از نصوص و بدون دردرس به نتیجه دلخواه خود دست پیدا کند! حتی این امکان را به نصوص شرعی می‌دهد که یک معنا و نقیض آن معنا را در آن واحد داشته باشد یا هم‌زمان بر یک مسئله هم دلالت داشته باشد و هم نداشته باشد. اگر این افراد تصور می‌کنند که از خلال استخراج این معانی در حال گشودن دروازه خیر هستند، در واقعیت به وسیله این اصول بی‌پایه، دروازه‌های شری بزرگ را با چنین قواعدی باز می‌کنند؛ زیرا با همان فرایندی که آن‌ها دست به اجتهاد زده‌اند، ما نیز می‌توانیم نظراتی مخالف آنان را از همان متون دینی بیان داریم و هر تفکری، به هر اندازه که

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

پست یا در غلو غرق یا فاسد باشد، می تواند در کلام خدا و رسولش برای خویش مذهبی بنا کند.

اگر «سخن بر پایه معانی آن نیست، این خارگشتگان چگونه منظور خدا و رسولش را خواهند فهمید؟ حتی چگونه ما سخنان یکدیگر را می فهمیم؟ به آنان باید گفت: اگر آنچه می گوئید صحیح است، ما مفهوم سخنان شما را چگونه بفهمیم؟ شاید منظور شما ظاهر کلامتان نیست؟ شاید هدف شما اثبات باطل بودن ظاهر کلامتان است؟! هر پاسخی که در مقابل می شنویم، همانها بر سخنان سخیف خودشان تطبیق خواهد یافت.»<sup>۱</sup>

**چهارم:** نظام تأویل در این گونه رویکردها بر اساس تمایلات درونی و هواهای بشری تنظیم شده. لذا به شکلی طراحی می شود که مطابق خواسته شخص تأویل کننده باشد. بنابراین هرکس به دنبال تأویل نص یا مفهومی باشد، به هر شکلی که دلخواه خودش است، می تواند به تأویل نصوص و احکام بپردازد. پس زمانی که نصوص شرعی مطابق و موافق با خواسته هایشان باشد به آن استدلال می کنند و دلیلی برای تأویل آن نمی بینند؛ زیرا هدف آنها را محقق ساخته. اما

---

۱ الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم ۴۰۶/۳

### تسلیم در برابر نص شرعی

زمانی که نصوص، مخالف با خواسته و تمایلاتشان باشد، به این‌گونه مطالعات و پژوهش‌ها روی می‌آورند و متوسل به تأویل و تحریف می‌شوند.

**پنجم:** جایز نیست کسی کلام گوینده را مطابق خواست خود تفسیر کند، بلکه باید منظور و خواسته آن گوینده را مدنظر قرار بدهد. «هر تأویلی که شخص در آن به‌دنبال منظور گوینده و تفسیر سخنش به‌وسیله چیزی نباشد که آن سخن را واضح و منظور گوینده را مشخص می‌کند، پس او در تأویل آن کلام دروغ می‌گوید».

**ششم:** با تطبیق این نگرش، نصوص شرعی از معنا تهی خواهد گشت و هرکس مطابق میل خویش در آن معنایی قرار خواهد داد. لذا این مسئله با نص دینی بودن یک متن در تعارض است. ایمان من سبب می‌شود که من از نص پیروی کنم و در مسیری گام بردارم که هدایتم می‌کند، اما هنگامی که نص خالی از هرگونه معنایی باشد و تنها این من باشم که برای آن مفهوم‌سازی می‌کنم، نتیجه این می‌شود که از تمایلات نفسم با دلایل دینی خودساخته پیروی می‌کنم و تابع هیچ نصی نخواهم بود.

اگر علمای گذشته، از متکلمین انتقاد می‌کردند، به این دلیل بود که «هدفشان حمل لفظ بر آن منظوری بود که صرفاً

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

ممکن است منظور گوینده باشد، هدفشان یافتن منظور گوینده (خدا یا رسول الله) و حمل کلام بر آنچه مناسب آن است، نبود.<sup>۱</sup> نقد کسانی که لفظ را به وادی ای می‌برند که به هیچ وجه منظور گوینده نبوده یا حتی محال است که منظورش چنین بوده باشد، چگونه خواهد بود؟ کسانی که هدفشان رسیدن به تمایلات خودشان با چاشنی وحی است!

اگر آن‌ها می‌گفتند: «جایز نیست که از نص معنایی برداشت شود که سبب بطلان همان نص گردد»<sup>۲</sup>، به کسانی که اساساً هیچ معنایی برای وحی قائل نیستند چه باید گفت؟

**هفتم:** واقعیت این تأویل می‌خواهد با جست‌وجو در میراث فرهنگی، از زیر حکم نصوصی رهایی یابد که با دیدگاه‌های قوی فرهنگ غربی غالب امروز، هم‌خوانی ندارند. تلاشی ناامیدکننده برای خلاصی از احکام مخصوص به زنان، کفار، میراث، جهاد، دوستی و دشمنی (ولاء و براء) و هر حکمی که به مذاق فرهنگ غربی خوشایند نیست. هرچقدر شخص از دین خود فاصله بگیرد و به سمت نظام فکری غرب کشیده شود، بیشتر در باتلاق تحریف و تأویل فرو می‌رود، تا جایی که

---

۱ درء تعارض العقل و النقل ۷۸/۱

۲ البحر المحیط ۴۴۷/۳

## تسلیم در برابر نص شرعی

در نهایت به تأویل ذات اسلام، نبوت و وحی می‌پردازد؛ چراکه تفکر سکولاریسم این عقاید را نمی‌پذیرد و از آن‌ها بیزار است. پس از منظر آن‌ها، معیار تأویل، فقط آن چیزی است که مورد پذیرش تمدن غربی باشد و چون این تمدن از تفسیرات و اجتهادات مختلفی بهره می‌برد، لذا حد و اندازه تأویل دین نیز بستگی به میزان قوت و توان آن مفهوم دینی در نگرش غربی دارد. اگر مسئله‌ای در تمدن غرب به صورت قطعی مردود باشد، قطعاً باید تأویل گردد و اگر به صورت قطعی رد نشده، اینجا نیز به صورت قطعی رد نمی‌شود.

شروع تأویل در نگاه آنان با قسمت‌هایی از نصوص شرعی است که در نظر آنان با زندگی شهری معاصر و فرهنگ غربی در تعارض است. این قاعده تأویل انحرافی‌ای است که از قدیم وجود داشته. ارزش نصوص در نگاهشان کم‌رنگ گشته و برای هم‌خوانی آن با نیروی فرهنگی‌ای که به آن اعتماد کامل دارند خود را مجبور یا مأمور به تأویل می‌دیدند.

**هشتم:** هنگامی که کلمات یک متن را محترم می‌دانیم و فهم آن غیرمحترم یا قابل تأویل دانسته می‌شود، در واقع نمی‌توان آن متن را هم محترم یا باارزش دانست. ارزش و اهمیت نصوص در معنا و مفهوم آن است. اگر شخص تنها به لفظ ایمان داشته باشد، در حقیقت نمی‌توان آن را ایمان

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

دانست؛ چراکه حقیقت و ارزش الفاظ در معنای آنهاست و اگر این معانی از الفاظ جدا گردد، دیگر هیچ ارزشی برای لفظ باقی نمی ماند.

**نهم:** گشودن باب معانی مختلف و قرائت‌های متفاوت از نص سبب می شود تا هر پژوهشی نیازمند پژوهشی دیگر و هر نقدی به نقدی دیگر وابسته باشد. این نوعی هوس و حقه‌ای ادبی و پوچ است که جایگاهی در نصوص شرعی ندارد. «این خواسته که زبان نسبت به اضافات یا تغییری انعطاف پذیر باشد و مانند آب روان، سیال و بدون قالب و بدون هیچ گونه دلالت مشخص، یعنی اینکه یک زبان غیرمنضبط باشد؛ این یعنی قرار گرفتن در باتلاق صوری و غیرواقعی بودن و بن بست تضادها؛ زیرا عادتاً محال است یک لغت هرگونه تعدیل یا اضافه‌ای را بپذیرد. در این صورت لغت وظیفه ارتباطی خودش را از دست داده است.»<sup>۱</sup>

قبول چنین تأویلاتی سبب قبول احکام متناقضی خواهد شد؛ زیرا در آن واحد متن می تواند قابلیت یک چیز و مخالف همان را داشته باشد. این اشکالی عقلانی است که همه عقلا بر رد آن گواه‌اند، گرچه امروزه تبدیل به صفتی نیکو و سبب

---

۱ مقالاتان فی التأویل، محمد سالم ابوعاصی ص ۷۰

تمییز گشته و صاحب نظرانش معتقدند «کلام پروردگار قابلیت اتفاق و اختلاف و هم‌سو و متعارض را در آن واحد دارد.»<sup>۱</sup> و «این چنین پذیرای هر نظریه و دربردارنده هر اختلافی است و جای به بند کشیدن چیزی نیست که آزاد و وسیع است.»<sup>۲</sup>

**دهم:** افرادی که مدعی چنین قرائت‌هایی از دین‌اند، دائماً درمورد ضرورت اجتهاد و اهمیت نوسازی‌ای صحبت می‌کنند که سبب پویایی دوباره فقه می‌گردد. نوگرایی‌ای که جامعه را از رکود و عقب‌ماندگی خارج می‌کند و در مسیر تمدن قرار می‌دهد. در اصل قضیه بسیار ساده است و نیازی به این همه اجتهاد ندارد. لذا چیزی که مدنظر آنان است، دستور دادن به مباح بودن تمام امور ممنوعه است تا مسلمان آنچه اهل علم آن‌ها را ممنوع کرده‌اند، مباح اعلام کند یا از تمام احکامی که مورد رضایت و خوشایند تمدن غربی نیست، چشم‌پوشد. بنابراین، این مجموعه اعمال نیازی به این همه هیاهو یا تشویق ندارد. این نوع از اجتهادات و نظرات بیش از اینکه به افراد بالاستعداد و نابغه نیاز داشته باشد، نیازمند افرادی است که دارای کمترین میزان حیا، تدین و پایبندی‌اند.

---

۱ نقد الحقیقة، علی حرب ص ۴۵

۲ نقد الحقیقة، علی حرب ص ۴۵



## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

در پایان نیز باید گفت: تنها نصی که این نظام بی‌اساس علیه آن دست به قیام می‌زند و تطبیق داده می‌شود، نص دینی و متون ادبی است. اما به‌طور مثال محال است چنین اقدامی علیه دستورات و متون قانونی و گفتگوهای میان مردم صورت گیرد؛ زیرا کاری بیهوده است و سبب هرج‌ومرج در امورات زندگی و مراودات مردم می‌شود و در مسائل حیاتی و واقعی زندگی نیز قابل تطبیق نیست. اگر هدف، عادت دادن ذهن بر مطالعه و تأویل و استخراج معانی باشد، در نصوص ادبی امکان‌پذیر است، اما در مورد نصوص دینی تنها آب در هاون کوبیدن خواهد بود.

این نگرش‌های نوین، جایگاه واقعی نصوص شرعی در فرهنگ اسلامی را مشخص نمی‌سازند، بلکه چنین دیدگاه انتقادی آنان به نسبت میراث اسلامی و تلاش‌هایشان جهت زنده نمودن انتقادات گذشتگان، جایگاه دلیل و نص در فرهنگ اسلامی را نادیده می‌گیرد. فرهنگ اسلامی، دلیل‌محور است. در فرهنگ اسلامی، دلیل در جایگاه مرجع و اساس قرار دارد. بنابراین هرگونه رویکرد و قرائتی که در باب تاریخ اسلامی، میراث، فرهنگ و تحولاتش صورت می‌گیرد، باید این اصل را به‌عنوان مرکزیت مطلق بپذیرد، اما رویکردهای جدید دینی

## تسلیم در برابر نص شرعی

این بُعد اساسی را نادیده می‌گیرند، گروهی کمتر و گروهی نیز بیشتر، اینجاست که نقدهای آنان در سایه نادیده گرفتن این اصل عظیم حرکت می‌کند.

دکتر محمد عابد الجابری مثال خوبی برای ماست. وقتی نگرش دینی او را با نوشته‌های نصر حامد ابوزید یا طیب تزینی و حسن حنفی مقایسه می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که او به نسبت دیگران دارای اعتدال بیشتری است. با این وجود با نگاهی به پژوهش‌های انتقادی او در رابطه با میراث و تاریخ اسلامی، درمی‌یابیم که او نیز از درک این موضوع اساسی غافل مانده است.

مثلاً او محدودیت زبان عربی و جمع کلمات آن را موردانتقاد قرار داده و مدعی است که باعث شده تا این زبان از پیشرفت و توسعه باز بماند: «ازاین‌جهت، زبان عربی از زمان حضرت ابراهیم تا به امروز بر همین منوال مانده و هیچ‌گونه تغییری در نحو، صرف، معانی، الفاظ و حتی در تولید کلمات آن به وجود نیامده است. منظور ما از این سخنان هنگامی که می‌گوییم: این زبان تاریخی نیست، همین است، بلکه زبانی

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

است که بر تاریخ مستولی گشته و توان پاسخ به نیازهای پیشرفته و امروزی را ندارد»<sup>۱</sup>.

این انتقادی نامفهوم است؛ زیرا هدف از زبان، الفاظ و معنایی هستند که انسان مسلمان می‌تواند کلام خداوند و پیامبر را به روشنی درک کند. اگر زبان عربی دستخوش تغییرات می‌گشت و توسعه می‌یافت، امکان فهم آن برای مسلمانانی که بعدها پا به عرصه می‌گذاشتند، ممکن نمی‌شد و احکام فراوانی برایشان نامفهوم می‌نمود. بنابراین تلاش مسلمانان در گذشته که به حفظ و نگهداری از زبان پرداختند، عملی ضروری و به‌جا بوده؛ چون آن‌ها از قرآن پیروی می‌کردند و در مسیر هدایت آن گام برمی‌داشتند و می‌خواستند آن را برای مردم حفظ کنند که این امر، تنها به‌وسیلهٔ ضبط و نگهداری زبان ممکن بود. اما اگر زبان دچار تغییرات می‌شد و معانی و الفاظ آن تغییر می‌کرد، کار برای مسلمانانی که بعد از آن ظهور کرده و تلاش می‌کردند تا کلام خدا و پیامبر را بفهمند، سخت می‌شد.

---

۱ تکوین العقل العربی، جابری ص ۸۶

این مسئله‌ای بدیهی است. حتی کسی که به اسلام هیچ ایمانی ندارد نیز مدعی چنین نگرشی را به‌خاطر چنین رویکردی موردانتقاد قرار داده است.<sup>۱</sup>

او منهجیت تفکر در عقلانیت اهل سنت را موردانتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: «عمل تفکر در این رویکرد همواره محکوم به اصل بوده است. به عبارتی دیگر: عقل بیانی، مجموعه‌ای از کارایی‌های ذهن است که به‌جز پذیرفتن اصل (نص) و اجرای آنچه با اجماع یا قیاس به اثبات رسیده، توان انجام هیچ‌گونه فعالیت دیگری را ندارد»<sup>۲</sup>؛ زیرا «آگاهی و شناخت عقلی در قسمت بیانی، یا به‌وسیله برداشت اولیه از اصل (نص) صورت می‌گیرد یا با آن به پایان می‌رسد یا با جهت دهی آن اصل حرکت می‌کند».<sup>۳</sup>

اما اشکالی در قبول این اصل نیست و در مقابل، این انتقاد می‌تواند اشکالات بسیاری را در میزان قبول نص و پذیرش تأثیرگذاری‌اش به‌دنبال داشته باشد؛ زیرا بدیهی است که نص

---

۱ به‌عنوان مثال جورج طرابیسی در کتاب اشکالیات العقل العربی ص ۱۴۲،

۱۸۹

۲ بنیة العقل العربی، جابری ص ۱۱۳

۳ بنیة العقل العربی، جابری ص ۱۱۳

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

باید اصل باشد و مسائل مختلف بر آن قیاس گرفته شده یا از آن استنباط گردد.

عقل مسلمان می‌تواند تفاوت میان نصوص شرعی و... را تشخیص دهد. پس زمانی که به مشاهده نصوص شرعی می‌پردازد، برحسب ارزش و حقیقتش به آن می‌نگرد. هنگام تعامل با نص شرعی، به ویژگی و حقیقتش نگاه می‌کند و زمانی که به مشاهده دیگر زمینه‌ها در زندگی می‌پردازد، بر اساس ماهیت آن‌ها با آن تعامل می‌کند. تکیه بر اصل و قیاس گرفتن بر آن و قرار دادن فرع‌های مختلف برای آن، از خاصیت‌های عقل در تعامل با نص است، اما چنین نقشی را در دیگر قسمت‌های حیات بازی نمی‌کند و چنین نتیجه‌ای واضح است و اینکه منتقد نمی‌تواند میان جایگاه دین و دیگر جنبه‌های زندگی تفاوتی قائل گردد، نشان از مشکل عدم فهم حقیقت نص و جایگاه مرکزی‌اش دارد.

این‌گونه تکامل علوم عربی را موردنقد قرار می‌دهند: «آیا مگر نحو عربی به‌صورت کامل به‌وسیله سیبویه متولد نشد؟ مگر اصول فقه در زمان شافعی مشخص نگردیدند؟ مگر ثبت و

نوشتن آثار تاریخی در اسلام به صورت کامل یا نیمه کامل به وسیله ابن اسحاق واقدی صورت پذیرفت؟»<sup>۱</sup>

از آنجایی که هدف از این علوم رسیدن به فهم شریعت و شناخت احکامش است، منطقی است که به یکباره تولید گردد؛ زیرا هدف از این علوم رسیدن به فهم شریعت و شناخت احکام آن است و محال است با توسعه و پیشرفت ابزار و ادوات تفسیر، احکام نیز دچار تغییر شوند؛ زیرا سبب می شود تا صفت عصمت و خدایی بودن منبع از آن سلب گردد.

از این جهت نویسنده از قراردادن قواعدی برای عقل پیش از اینکه دست به فعالیت ذهنی بزند، متعجب می گردد: «اگر آن گونه که جیب می گوید: در حالت طبیعی، تکنیک های زبانی نتیجه پیشرفت آداب باشند، طبیعی است که تکنیک های عقلی نیز نتیجه دستاوردهای خودش باشد. اما آنچه در تجربه فرهنگ عربی (اسلامی) رخ داد، مسئله ای کاملاً برعکس بود. عمل علمی در تمدن عربی اسلامی با قانون گذاری برای شخصی که خودش قانون گذار است، جهت مشخص ساختن مسیر حرکت عقل بیانی عربی (اسلامی) آغاز شد.»<sup>۲</sup>

---

۱ تکوین العقل العربی ص ۴۲

۲ تکوین عقل عربی ص ۳۴۳

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

از آنجایی که عقل در فهم نص و احکام خداوند و پیامبر نقش دارد، طبیعی است که مسیری برای این عقل نیز وجود داشته باشد که در واقع برای عملکرد بهتر عقل خواهد بود. همان طور که عقل، انسان را به سوی خداوند و وحی راهنمایی می‌کند، باید در جست‌وجوی احکام خداوند باشد و از منهج پیامبر نیز پیروی نماید. لذا منتقد در اینجا فرقی میان نص الهی‌ای که عقل در آن به دنبال احکام خداوند است با آنچه که انسان به وسیله تجربه کسب می‌کند و نتیجه تلاش انسان است، قائل نمی‌شود.

این تنها پاره‌ای از نوشته‌های نویسندگان روشن‌فکر عصر حاضر بود. مطالبی که نشان می‌دهد جایگاه نص و دلیل شرعی در این نگرش انتقادی ارزشی ندارد. هرکدام از آنان اگر حقیقت نص شرعی و ویژگی دلیل را درک می‌کرد، هیچ‌گاه به چنین مخمصه‌ای گرفتار نمی‌شد. ایرادات وارده نشان از اشکال در شیوه نگاهشان به دین دارد. رویکردی که فرهنگ اسلامی را موردنقد قرار می‌دهد و به علت شکل‌گیری این فرهنگ نیز توجه نمی‌کند. در کنار این، حقیقت نص دینی‌ای که خدا نازلش فرموده را نمی‌داند و نمی‌تواند میان آن و سایر تجربیات و نظرات تفاوتی قائل گردد، در حالی که رویکرد اسلامی این

## تسلیم در برابر نص شرعی

است که دلیل را محترم می‌شمارد، به دنبال قیاس است و در دستیابی به استنباط صحیح نیز کوتاهی نمی‌کند. به همین خاطر، آن‌ها اهل سنت را چون به گذشته و گذشتگان توجه ویژه‌ای دارند، زیر سؤال می‌برند. حتی آن‌ها را متهم به القابی همچون «واپس‌گرا، عقب‌مانده و...» می‌کنند. اما آنچه واضح است، علت این القاب رویکردی است که آن‌ها در قبال نصوص شرعی دارند. بر اساس اعتقاد آن‌ها، انسان مسلمان باید مجذوب تاریخ خود بوده، مهمش بداند و از آن پیروی کند. این همان خاصیت نصوص و ادله شرعی است. وقتی کسی تو را بر سر این قضیه موردسرزنش قرار می‌دهد، در حقیقت ایمانش دارای اشکال است و حقیقت آن در وجودش به خوبی جای نگرفته است.

در پایان این موضوع، برای اینکه ارزش و جایگاه کلام خداوند و پیامبر را نزد این‌ها بهتر درک کنیم، مطلب پیش رو را از کتاب «اسلام و آزادی» نقل می‌کنیم:

«طبق عقیده قانون‌گذار تونس، هیچ آیه‌ای در قرآن متن و دستوری قانونی نیست؛ یعنی آیات قرآن مناسب این نیستند که از آن‌ها جهت قانون‌گذاری در این دنیا استفاده شود. قرآن کلام خداوند است و با زبانی که موردفهم انسان‌هاست با آن‌ها سخن می‌گوید تا توجیه یا نصیحتی کلی را بیان نماید. هر



## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

قانون گذاری در هر کشوی وظیفه دارد تا قانونی را بیابد که این توجیه را به بهترین شکل محقق می سازد و اختلافات ریشه ای و تفاوت نسل ها و زمان ها را در نظر می گیرد. در عصر حاضر، این مسئله به عهده دولت واگذار شده و باید به گونه ای قوانین را تصویب نماید که مطابق نظر اکثریت باشد. همین موضوع در انتخابات آزاد نمایندگان مجلس به چشم می خورد».

پس به عقیده آن ها، آیات قرآن مناسب این نیستند تا از آن ها حکم استنباط شود یا در قانون جای داشته باشند، بلکه تنها باید جهت نصیحت و توجیه از آن ها بهره برد. بعد از اینکه کلام خدا به نصیحت تنازل یافت نیز مدعی می گردند که این نصایح نیز مطلق نیست و قانون گذار می تواند هر کدام که خواست را انتخاب کند. از آنجا که در عصر ما قوانین از طریق مجالس پارلمانی به تصویب می رسند، قوانین نیز مطابق نظر اکثریت تصویب می شوند.

### سوم: ظنی بودن مفاهیم شرعی

در میان اهل کلام شایع است که دلایل شرعی ظنی هستند. لذا «امام فخر رازی» به شرح این موضوع پرداخته و می نویسد: «دلیل لفظی تنها به هنگام آگاهی از این امور ده گانه است که یقین را حاصل می کند: معصوم بودن راویان

تک تک الفاظ، اعراب، تصریف و عدم اشتراک، مجاز، نقل، تخصیص دادن به اشخاص و دوران‌ها، عدم اضرار و تأخیر و تقدیم و نسخ و عدم وجود مخالف عقلی‌ای که بر آن رجحان یابد.<sup>۱</sup>

رویگرد جدید این اشکال را عمیق‌تر کرد؛ زیرا امکان دستیابی به معنای مشخص از خلال زبان را محال قلمداد می‌کرد و نص را محدود به برخی از معانی و تأویلات. ابن‌قیم تحقیقی در کتاب «مختصر الصواعق المرسله» و در جواب سخن رازی به انجام رسانده. این در حالی است که متکلمین بسیار بهتر از روشن‌فکران عصر حاضر بوده‌اند؛ زیرا آن‌ها به دلایل شریعت ایمان داشته‌اند، هرچند ظنی‌اش می‌دانسته‌اند. با وجود اینکه آن‌ها به ظنی بودن نص معتقد بودند، عمل به آن را منکر نبودند. با این وجود، این منهج و رویه آن‌ها سبب گشوده شدن دروازه‌های شر و بدی و سبب افساد دین مردم شده است. امام ابن‌قیم به بهترین نحو به بحث و مناقشه با آن‌ها پرداخته است. در اینجا خلاصه‌وار به ذکر برخی از موارد این مناقشه می‌پردازیم:

---

۱ محصل افکار المتقدمین و المتأخیرین ص ۵۱

**اول:** این مسئله مخالف با حجتی است که خداوند برای مردم برگزیده است. زمانی که کلام خداوند بر قطع و یقین نباشد، چگونه حجت خداوند بر مردم کامل می‌شود؟! چگونه مانع عذر مردم در ادعای نفهمیدن دین می‌گردد؟!

**دوم:** «خداوند سبحان حقیقت را برای مردم مشخص ساخته و پیامبرش را به آن فرمان داده و کتاب خود را بر او نازل کرده تا حقیقت را بر مردم بیان دارد. بیان معنا بدون دلیل آن، که همان لفظی باشد که بر آن دلالت می‌دهد، محال است. پس لفظ و معنا همراه با یکدیگر منظور نظر خداوند بوده است. همان طور که می‌دانیم و یقین داریم پیامبر به توضیح این الفاظ پرداخته، یقین داریم که معنا را نیز به‌طور آشکار بیان داشته است. بلکه حتی توجه او به بیان معنا، بیشتر از الفاظ بوده است. این همان چیزی است که معنا را در اولویت قرار می‌دهد و لفظ، تنها وسیله رسیدن به معناست. پس چگونه ممکن است که در نظر او وسیله از اهمیت بیشتری نسبت به هدف برخوردار باشد!»

**سوم:** اگر نصوص فقط بر ظن و گمان دلالت دارند، پس چگونه مردم به شناخت امور آخرت، حساب و کتاب، قیامت و بهشت و جهنم دست یافته‌اند؟ زیرا تمام این موارد اخباری‌اند

### تسلیم در برابر نص شرعی

که عقل در آن‌ها هیچ نوع دخالتی ندارد. اگر نصوص ظنی بودند، پس یقین به این اخبار از کجا حاصل شده؟

**چهارم:** دلالت نص بر مبنای عادت است که گوینده هنگام بیان الفاظ به دنبال آن است. همچنین منظوری که با زبان خویش آن را می‌رساند. اگر شخص شنونده هنگام صحبت کردن شخص گوینده توانست معنا را بفهمد و توانست رویه گوینده هنگام به زبان آوردن آن لفظ و اینکه منظور او چیست را بداند، در واقع ادبیات گوینده را شناخته، در غیر این صورت ندانسته که چه گفته شده.

**پنجم:** هرکس به وسیله لفظ، به دنبال خلاف ظاهر آن باشد، در حقیقت شخصی نیرنگ‌باز و پنهان‌کار است که هیچ بیان واضحی ندارد که کلام خداوند نیز از این نوع مسائل مبراست.

**ششم:** در جواب این سخن که فهم دلایل لفظی منوط به نقل شدن صرف و نحو است، باید گفت که قرآن همان گونه که به نقل الفاظ و معانی خود پرداخته، اعرابش را نیز نقل کرده و تفاوتی میان آن دو وجود ندارد. همان گونه که الفاظ متواتر است، اعراب آن نیز دارای تواتر است. روایت تمام این مسائل به صورت متواتر صحیح‌تر از نقل هر کلمه‌ای است که

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

یک راوی در کره زمین به نقل آن پرداخته است و قواعد اعراب و تصریف از اعراب و تصریف قرآن استنباط گشته.

**هفتم:** معنا به تنهایی از مفهوم الفاظ استخراج نمی شود. بلکه قرائن و شواهدی وجود دارد که بر سیاقی دلالت می کنند و منجر به یقین و رسیدن به معنای مورد نظر می شود. لذا مضمون حرف گوینده گاهی از طریق لفظ، گاهی از طریق قرائن و گاهی از دیگر الفاظی حاصل می گردد که سبب یقین به مضمون حرف گوینده می شود. گاهی نیز گفتار یا کردار دیگری از گوینده، مفهوم سخنش را واضح می گرداند. عبارات قرآنی در چارچوب این موارد است و به وسیله همه این ها علم به معنا و محتوا حاصل می شود.

**هشتم:** قاعده و ادعای این گروه، در طول تاریخ از جانب هیچ طایفه دیگری مطرح نگشته، نه مسلمانان، نه یهود و نصارا و نه هیچ ملتی که قبل از آنان وجود داشته اند. دلیل آن نیز فهمیدن فساد موجود در آن است؛ زیرا سبب از بین رفتن واضح ترین علوم ضروری در میان تمام انسان ها می شود. انسان ها به وسیله صحبت کردن و نوشتن با یکدیگر ارتباط کلامی برقرار می کنند. شخص شنونده در کسب اطلاعات و یقین به آنچه از شنیده ها فهم کرده، دچار هیچ گونه

شک و شبهه‌ای نخواهد شد. این به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین علوم ضروری در نزد او به شمار خواهد آمد.

**نهم:** قطعی یا ظنی بودن دلیل، مسئله‌ای نسبی است که به نسبت فهم انسان‌ها و قوه استدلالی‌شان متفاوت بوده و در ذات خویش، صفتی برای دلیل محسوب نمی‌شود. هیچ عاقلی نیست که این را نپذیرد و همه متفق‌اند که گاهی دلیلی برای شخصی قطعی است و برای دیگری ظنی می‌نماید. پس این سخن که اخبار صحیحی از رسول‌الله به ما رسیده و همه امت آن را پذیرفته‌اند، علم قطعی را نمی‌رساند و ظنی است، در واقع نشان از میزان درک آنان دارد. آن علم استدلالی‌ای که اهل سنت از آن استفاده می‌کند در ذهن آنان وجود ندارد. پس آنگاه که می‌گویند ما معرفت و شناختی از آن کسب ننموده‌ایم، در واقع علتش عدم وجود فایده‌ای از آن اخبار یا نصوص نیست و صرفاً آن‌ها نتوانسته‌اند فهمش کنند.

**دهم:** بنابراین به آنان خواهیم گفت: توجه خود را صرف به دست آوردن آن چیزی کن که پیامبر با خود آورده و نسبت به آن حریص باش، از آن پیروی کن و برای شناخت ناقلان و سیرت آن‌ها تلاش و کوشش به خرج بده. همچنین از هر چیزی که جز این باشد، روی گردان و بر کسب آنچه گفته شد تلاش کن و همان گونه که پیروان امامان دیگر فرقه‌ها

نسبت به شناخت راه و روش امام خود حریص هستند تا به یقین بدانند که مذهب و سخنانشان چه بوده، تو نیز همان گونه حریص باش. اگر کسی روش آن پیروان را قبول نکند، مورد تمسخر آنها قرار خواهد گرفت و خواهی دانست که آیا خبرهای رسول الله علم یقینی را می‌رساند یا نخواهد رساند! اما واضح است که اگر به آن روایات پشت کنی و در پی آگاهی نباشی، علمی نیز بر تو نخواهد افزود، حتی اگر ادعا کنی که این روایات حتی علم ظنی را نیز نمی‌رساند، باز تنها از میزان فهم و درک خویش خیر داده‌ای.

### **چهارم: اشکال در تصور مفهوم قطعی و ظنی:**

قطعی و ظنی دو اصطلاحی است که برای مشخص کردن میزان یقین نسبت به حکم شرعی به کار می‌رود؛ چون احکام شرعی درجه‌ای یکسان نداشته و در مسئله یقین و ضرورت در یک سطح قرار ندارند. بنابراین در بخشی از آن دارای دلایل قطعی است و سبب یقین شخص مسلمان نسبت به آن می‌شود. بخشی از آن نیز غیر از این است، به گونه‌ای که مثلاً احکام شرعی می‌تواند در مرتبه رکن، واجب، مندوب یا مباح قرار بگیرند. این موضوع بستگی به میزان اهمیتی که شرع برای آن مشخص کرده دارد. همچنین با توجه به دلایل

مختلف آن موضوع می‌تواند متفاوت باشد. ایراداتی در فهم این قضیه وجود دارد که سبب نادیده گرفتن و مخالفت با اصل فرمان‌برداری از نص شرعی گردیده است. از جمله:

۱- نپذیرفتن احادیث پیامبر به دلیل ظنی بودن آن‌ها: از آنجا که بسیاری از علما می‌گویند: سنت پیامبر به وسیله اخبار آحادی که ظنی است به اثبات رسیده، برخی چنین نتیجه می‌گیرند که لازم‌الاجرا نیست.

اما این برداشتی اشتباه از سخن علما محسوب می‌شود؛ زیرا منظور آن‌ها از ظن و گمان در اینجا این نیست که پذیرفتن و نپذیرفتن سنت یکسان و مسئله‌ای اختیاری است، بلکه منظور آن‌ها این است که میزان قطعیت در آن، به اندازه قطعیت موجود در خبر متواتر و نصوص قرآن نیست. اما باز هم در مقام نصوصی قرار دارند که باید به آن‌ها عمل شود و نسبت به دلایل آن پایبندی وجود داشته باشد. ظن اصطلاحی است که برای بیان درصدِ یقین به حکم به کار برده می‌شود؛ نه برای نپذیرفتن و سرپیچی از حدیث.

ابن‌القاص می‌گوید: «علمای فقه بر سر پذیرش خبر آحاد هیچ اختلافی ندارند، به شرطی که ناقلان آن عادل باشند و آن حکم منسوخ نباشد، گرچه در شرط آن اتفاق نظر ندارند، اما



## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

برخی متکلمین روایات آحاد را به دلیل ضعف علمی شان در علوم حدیث نپذیرفته اند.<sup>۱</sup>

از ابن عبدالبر نیز نقل است که: «تمامی علما، از جمله علمای فقه و حدیث در سرتاسر جهان اسلام، بر سر پذیرش خبر آحاد از راویان عادل اتفاق نظر دارند و معتقدند اگر این خبر به اثبات برسد و حدیث یا اجماع آن را نسخ نکند، عمل به آن واجب است. بنابراین در تمام عصور، تمامی فقها از زمان صحابه تاکنون بر این نظر بوده اند، مگر خوارج و فرقه هایی از اهل بدعت که به مخالفتشان توجهی نمی شود.»<sup>۲</sup>

بسیاری از علما اجماع تمام امت محمد بر این موضوع را نقل کرده اند.<sup>۳</sup>

---

۱ الفقیه و المتفق، خطیب بغدادی ص ۲۱۷ و ۲۱۸

۲ التمهید، ابن عبدالبر ۲/۱

۳ الرسالة، امام شافعی ص ۴۵۳ \_ الاحکام فی اصول الاحکام، ابن حزم ۱۵۶/۱ \_ الکفایة، خطیب بغدادی ص ۳۱ \_ البرهان، جوینی ۲۲۸/۱ \_ المستصفی، غزالی ۲۷۶/۱ \_ قواطع الادله فی الاصول، ابوالمظفر السمعانی ص ۳۰۴ \_ روضة الناظر، ابن قدامة ۳۷۰/۱ \_ الاحکام، الأمدی ۷۵/۲ \_ الاقناع فی مسائل الاجماع، ابن القطان ۶۲/۱ \_ شرح مختصر الروضة، الطوفی ۱۱۸/۲ \_ ارشاد الفحول، شوکانی ۲۱۱/۱

اما این سخن که اخبار آحاد به صورت مطلق ظنی است نیز نیاز به بازنگری دارد؛ زیرا قطع و ظن در اخبار گوناگون متفاوت‌اند و تمام اخبار آحاد ظنی نیستند، بلکه در بین آن‌ها اخباری وجود دارد که قطعی است، منظور آن احادیثی هستند که همه امت آن را پذیرفته‌اند، حال یا با انجام دادنش یا با تأیید کردنش «لذا جمهور علما از هر گروه و طایفه‌ای بر این عقیده هستند که اگر امت به وسیله تصدیق یا اجراء، خبر واحدی را بپذیرند، این مسئله علم قطعی را می‌رساند.»<sup>۱</sup>

«هر آنچه از نصوص قرآن و سنت پیامبر مورد اجماع علما باشد، دیگر هیچ بهانه‌ای برای نپذیرفتن آن‌ها قابل پذیرش نیست و هیچ شکاکی راه نفوذی به آن نخواهد داشت و هر کس از پذیرش آن امتناع بورزد، توبه داده می‌شود.»<sup>۲</sup>

«مورد دیگری که جمهور علما بر آن متفق‌اند، این است که درجه علم (از حیث قطعی یا ظنی بودن) با توجه به تفاوت راویان متفاوت خواهد بود. شاید راویان یک خبر اندک باشند اما خبری که می‌دهند را (به سبب بزرگی راویان و چیرگی‌شان در علم روایت) باید پذیرفت و در مقابل راویان یک خبر بسیار

---

۱ مجموع الفتاوی، ۳۵۱/۱۳

۲ الرسالة، امام شافعی ص ۴۶۰

باشند و اما کثرتشان سبب قطعی گشتن آن خبر نگردد. لذا صحیح این است که وقتی قرائن دلالت بر قطعی بودن یک خبر آحاد داشته باشند، باید آن را پذیرفت.<sup>۱</sup>

«خبر آحادی که علما آن را پذیرفته‌اند، در نزد بسیاری از پیروان ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل علم ضروری را می‌رساند. این نظر بسیاری از یاران و پیروان اسفرائینی و ابن‌فورک است. شاید آن روایت در ذات خودش ظنی باشد اما هنگامی که با اجماع علمای اهل حدیث همراه شد و همه آن را پذیرفتند، به منزله اجماعی است که فقها بر سر حکمی مستند به ظاهر، قیاس یا خبر واحد دارند و این حکم در نزد علما قطعی تلقی می‌شود و اگر اجماعی برای آن شکل نگرفته باشد، دیگر قطعی نیز نخواهد بود.»<sup>۲</sup>

این موضوع مانند پذیرش احادیث موجود در صحیح بخاری و مسلم است که همه علما آن را پذیرفته‌اند: «از آنجا که اهل علم آن را پذیرفته و تصدیق نموده‌اند و امت بر اشتباه و گمراهی اجماع نمی‌کنند، پس اگر حدیثی دروغ باشد و امت آن را تصدیق کرده و پذیرفته باشد، در حقیقت بر سر تصدیق

---

۱ مجموع فتاوی ۴۰/۱۸

۲ مجموع فتاوی، ۴۱/۱۸

امری به اجماع رسیده‌اند که دروغین است و این اجماع بر اشتباه است که محال است.<sup>۱</sup>

بنابراین اختلاف موجود میان علما در مورد دلالت خبر آحاد در ظنی بودن یا قطعی بودن، ارتباطی به پذیرفتن این اخبار و عمل به آن ندارد. این‌ها اخبار و روایاتی هستند که باید به آن‌ها عمل شود، اما میزان و درصد یقین در آن‌ها به اندازه یقین موجود در خبر متواتر و نصوص قرآن نیست. با این وجود باز هم صحابه و تابعین و بزرگان اسلام به آن اخبار استدلال می‌کرده و به آن‌ها جامه عمل می‌پوشانده‌اند.

همچنین هرگاه احادیث رسول‌الله صحیح بود، حجت و دلیلی در احکام و عقاید خواهد بود و فرقی میان آن دو وجود ندارد. پس متکلمین هیچ دلیل معتبری برای نفی دلالت خبر آحاد در عقیده ندارند.<sup>۲</sup>

۲- جایز دانستن اختلاف در ظنیات: تقسیم «قطعی و ظنی» سبب این نتیجه‌گیری اشتباه گشته که در قطعی هیچ اختلافی وجود ندارد و اما اختلاف در اخبار ظنی وجود دارد یا

---

۱ مجموع فتاوی، ۱۳/۱۵۰ و ۱۵۱

۲ مختصر الصواعق المرسله ص ۵۱۲ و ۵۹۷

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

می تواند وجود داشته باشد. یا: ظنی جزئی با قابلیت تغییر در دین اسلام است یا برحسب زمان و مکان تغییر می کند. این تصویری نادرست از مفهوم قطعی و ظنی است. گاهی اخباری ظنی است، اما نصی روشن در رابطه با آن وجود دارد، پس گرچه ظنی دانسته می شود اما عمل برخلاف آن جایز نیست. بنابراین واجب این است که از ظاهر نصوص پیروی شود. خصوصاً اینکه قطعیات با پژوهش و استدلال مشخص می شوند. انسان پیش از دقت در دلیل این امکان برایش وجود ندارد تا در مورد قطعی و ظنی بودن چیزی یقین حاصل کند. لذا اصل بر این است که انسان مسلمان از دلیل پیروی کند، سپس برحسب صحت و سقم دلیل و علم و آگاهی شخص نسبت به ادله و تمایزش بر پیروی کردن از احکام خدا و پیامبر، حکم در قالب قطعی یا ظنی بودن برای او آشکار می شود.

اصطلاح «ظنی» به این معنا نیست که آن احکام مباح می باشند و انسان در انجام آنها مختار است، اگر خواست به آن عمل می کند و اگر نخواست، آن را رها می کند: «چنین نیست که امور ظنی - چه آن قسمتی که نص در آن وجود نداشته باشد یا نصی ظنی وجود داشته باشد - مباح باشد و

هرکس بتواند در آن مسائل نظر دهد. بلکه باید در چارچوب اصلی‌اش فهمیده شود، به طوری که امور جزئی سایه‌به‌سایه امور کلی در حال حرکت باشند و ظنیات به قطعیات ارجاع داده شوند و امور متشابه در دایره محکمت و امور قطعی فهمیده می‌شوند و نصوص هیچ‌گاه در تعارض با یکدیگر قرار نمی‌گیرند: ﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup> (آیا پس در قرآن اندیشه نمی‌کنند و اگر از جانب کسی جز خداوند می‌بود حتماً در آن اختلافات بسیاری می‌یافتند).<sup>۲</sup>

۳- تفسیر ثواب و متغیرات به قطعیات و ظنیات: ثواب و متغیرات اصطلاحاتی مشهورند و هر اصطلاح مادامی که منجر به حرامی نگردد، اشکالی در به کار گیری‌اش وجود ندارد. اشکال اصلی در تفاسیری است که این اصطلاحات به دنبال دارد. برخی قطعیات را ثواب دین و ظنیات را متغیر می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که «شریعت قسمت ثابت احکام اسلامی است. ثواب نصوص قطعی‌ای هستند که مفهوم قطعی داشته و ثابت شده‌اند و فقه تفاسیرات مختلف مسلمانان از این جزء

---

۱ نساء: ۸۲

۲ الاسلام و العلمانیة و جها لوجه، یوسف القرضاوی ص ۱۲۹

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

ثابتی است که مستقیماً از نصوص قطعی برداشت شده و بر آن قیاس گرفته‌اند و در بردارنده اجتهاداتی است که نصی ندارد و ترجیحات آن‌ها در دلایلی است که با یکدیگر تعارض دارند و با این اوصاف (فقه) مربوط به قسمت متغیر میراث مسلمانان است.<sup>۱</sup>

این مسئله نه تنها در قسمت اصطلاح بلکه در قسمت مفهوم کلام نیز دارای ایراداتی است. امور اصطلاحی و لفظی زمانی که انسان منظور خود را به درستی بیان می‌کند، بسیار ساده‌تر هستند، اما مضمون و معنا در اینجا اشتباه است؛ چراکه ظنیات بر حسب زمان و مکان دچار تغییر نمی‌شوند، بلکه احکامی شرعی هستند که در درجه‌ای پایین‌تر از قطعیات قرار دارند. توجه به آن‌ها برگرفته از نصوص شرعی و اصول کلی است. اگرچه علما در مورد آن گاهی دچار اختلاف می‌شوند اما سبب اختلاف علما تلاش برای انتخاب بهترین حکم از نصوص است و ارتباطی با اختلاف زمانی و مکانی ندارد.

---

۱ حواری لا مواجهه، احمد کمال ابوالمجد ص ۴۴

بنابراین امور ظنی در کنار امور ثابت قرار دارند و با تغییر زمان و مکان دچار تغییر نمی‌شوند، یعنی اختلاف موجود در آن‌ها نیز ارتباطی به تغییر زمان و مکان ندارد.

امور قابل تغییر (متغیرات) احکامی هستند که متعلق به عرف یا مصلحت‌های متغیرند یا مربوط به عرف می‌شوند و جزئی از احکام اختلافی و ظنی به شمار نمی‌آیند.<sup>۱</sup>

۴- محدود کردن احکام شرعی لازم‌الاجرا به امور قطعی‌ای که مفهوم قطعی دارند: نصوص یا قطعی هستند یا ظنی، که مشروط به اثبات سند و اثبات مفهوم موجود در آن‌هاست و هر دو جزئی از احکام شریعت‌اند. تقسیم‌بندی آن‌ها در قالب قطعی و ظنی بودن به این معنا نیست که یکی از آن‌ها برگرفته از شریعت است و دیگری خارج از آن، یا اینکه بر سر امور قطعی اتفاق نظر تام وجود دارد و بر سر امور ظنی، اختلاف و تضاد، یا اینکه تضاد و اختلاف به درون امور ظنی نفوذ می‌کند. لذا این مفاهیم دقیق نیستند؛ چراکه قطعیات و ظنیات جزئی از اعتقاد انسان مسلمان نسبت احکام است. اگر قطعی باشد، هیچ‌گونه مسئله‌ای در آن دخیل نیست و اگر جز این باشد، بر اساس علم و آگاهی شخص نسبت به مسائل،

---

۱ تحطیم الصنم العلمانی، محمد شاکر الشریف، ص ۸۳-۸۴



## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

متفاوت است. ممکن است نزد برخی از مردم به اثبات قطعی برسد و نزد برخی دیگر خیر.

برخلاف نظر آنانی که گمان می‌کنند دلیل باید قطعی باشد، امور قطعی اندکی در فقه اسلامی وجود دارد که مختص برخی از احکام قرآنی دارای دلالت قطعی و احادیث متواتر است و مابقی احکام ذکر شده در سنت و بیشتر احکام قرآنی، از دایره آن خارج می‌گردد. این یعنی نادیده گرفتن جزء بزرگی از احکام شریعت. چنین رویکردی هیچ ریشه‌ای در منهج صحیح اسلامی ندارد. اما این مسئله در بین برخی از فرقه‌های معاصر رواج یافته تا جایی که هنگامی که شخصی خطاب به آن‌ها می‌گوید: «این حرام است»، می‌گویند: دلیلی قطعی و اثبات‌شده بر این حرف کجاست؟!

برخی از آن‌ها نیز دلایلی را اختراع می‌کنند که اشاره به عدم حرام بودن حکمی دارد. مثلاً می‌گویند: در مورد این مسئله هیچ دلیل قطعی و اثبات‌شده‌ای وارد نشده است! (یا اینکه ما تنها متواتر را می‌پذیریم) یا به‌طور مثال این‌گونه می‌گویند: «درست است که ما پایبند به عقاید و احکام اسلامی هستیم، اما با این وجود زمینه‌های گسترده‌ای برای ما فراهم شده تا در آنجا به میل خویش رفتار و به هر مسیری که

## تسلیم در برابر نص شرعی

می‌خواهیم، حرکت کنیم، حال چه در اموری که هیچ‌گونه نصی راجع به آن وجود ندارد، یا آن اموری که بر اساس قواعد کلی نصی بر آن وارد شده است یا آن‌هایی که نصوص جزئی ظنی‌الثبوت یا ظنی‌الدلالة دارند یا هم ظنی‌الثبوت‌اند و هم ظنی‌الدلالة».

«در این‌گونه موارد جایز نیست که کسی تصور کند نظر او درست یا مذهب او برحق است».

این اشتباهی واضح است. اینکه نص دارای ثبوت قطعی نیست به این معنا نیست که انسان هرگونه می‌خواهد رفتار کند، بلکه جزئی از شریعت است و پیروی از آن واجب. اما درجه‌ی وجوب آن کمتر از امور قطعی است. امور قطعی نیز دارای درجه‌ی یکسانی نیستند. برخی از آن‌ها در دسته‌ی ضروریات دین قرار می‌گیرند و هیچ بهانه‌ای در انکار کردنش پذیرفته نیست، مانند شعائر روشنی همچون وجوب نماز، زکات و ایمان به محرّمات آشکار، مثل حرام بودن شراب، زنا و ربا. این‌ها ضروریاتی هستند که دارای بیشترین قطعیت در بین سایر امورند.

اما شبهه‌ای در این مورد مطرح می‌کنند: امور قطعی ثابت هستند و نمی‌توان تفاسیر متعددی از آن نمود، برخلاف امور ظنی که می‌توان آن را بر صورت‌های مختلف تفسیر کرد و اگر

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

خداوند می‌خواست که ما مانند امور قطعی، به امور ظنی نیز ایمان داشته باشیم، آن را هم‌سان امور قطعی قرار می‌داد. لذا می‌گویند: «اگر خداوند می‌خواست مردم را بر سر یک اعتقاد واحد گرد آورد، تمام نصوص دینی را قطعی و دارای اثبات قرار می‌داد تا زمینه هیچ‌گونه اختلافی پیش نیاید. اما او این کار را نکرد تا غیر مستقیم بگوید هیچ مانعی برای اختلاف در اجتهاد و نظرات وجود ندارد».

خلاصه اینکه: «محال است که اختلافات حل شود.»<sup>۱</sup>

درست است که نباید مانند امور قطعی به ظنیات ایمان داشت. اما این ظنی بودن دلیلی برای بی‌ایمانی به آن نیز نیست. خلاصه اینکه ایمان به امور ظنی در درجه‌ای پایین‌تر از ایمان به امور قطعی قرار می‌گیرد و هیچ نوع بحثی بر سر این مسئله وجود ندارد. بحث بر سر این است که: آیا باید به ظنیات ایمان داشت یا خیر؟ لذا دلیلی که وجود دارد، اشاره به مسئله‌ای دیگر دارد ولی در نکته‌ای دیگر از آن استفاده شده.

### پنجم: تحریف احکام شرعی:

نتیجه انحراف از فهم نصوص شرعی و پیروی از فرقه‌های منحرف این است که در نهایت احکام شرعی در سراسیبهی قرار

---

۱ نحو تجدید الخطاب الدینی، سعید الکروانی ص ۱۳۵ - ۱۳۷

## تسلیم در برابر نص شرعی

می‌گیرند و در پی آن اسلوب‌های تأویل و تفسیر احکام از ظاهر و مقصود خود خارج می‌شوند. بسیاری از معاصرین به تأویل احکام شرعی پرداخته و به همین دلیل از مسیر فرمان‌برداری از نص شرعی خارج گشته‌اند. لذا نه امور قطعی شریعت و نه ظنی، نه اصول و نه فروع و نه حتی احکام صریح موجود در قرآن از تأویل و نفی آن‌ها در امان نبوده است. از جمله این احکام:

۱- انکار کامل حدود.

۲- انکار حد رجم.

۳- انکار حد مرتد.

در اجرای حد دزدی جایز است که هم دست قطع شود و هم حکمی خفیف‌تر از آن در نظر گرفته شود. در اجرای حد زنا نیز هم جلد و هم سنگسار جایز است و هم حکمی سبک‌تر و خفیف‌تر از آن. قطع دست و سنگسار نهایت اجرای حکم هستند، نه تنها حکم موجود.

همچنین اگر از آن‌ها سبب تقسیم‌بندی مجازات به کمترین و بالاترین درجه را بپرسی، پاسخ می‌دهند: این تقسیم‌بندی به این خاطر است تا اشکالاتی که در تطبیق شریعت وجود دارند برطرف گردد. قطع دست و سنگسار بسیار

## فصل دوم: فرمان برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

مشکل است و اگر به صورت اختیاری باشد، این مشکل مرتفع می‌گردد.<sup>۱</sup>

عجیب است: مادامی که مسلمان شریعت اسلام را تحریف می‌کند، چه تلاش و تمایلی برای تطبیق شریعت می‌توان داشت؟!

از جمله موارد تحریف نیز انکار دو برابر بودن حق ارث مرد و حکم دادن به برابری زن و مرد در میراث است.<sup>۲</sup> دلیلشان این است که «زن امروزی که سطح دانش او هم‌تراز با شوهرش است و مانند شوهر کسب درآمد و برای خانواده هزینه می‌کند را نمی‌توان با زنی بی‌سواد که خانه‌داری می‌کند و سربار همسر خویش است، از ناحیه اقتصادی هم‌سان باشد.»

در این باره سخنان بی‌اساس دیگری نیز بیان شده که قائل به مساوات کامل میان زن و مرد در ارث است.

یا اینکه تمام ارث لازم‌الاجرا نیست یا می‌توان مطابق وصیت آن را تقسیم نمود، اگرچه با تمام محاسبات در تضاد باشد.<sup>۱</sup>

---

۱ المجددون فی الاسلام، عبدالمتعال الصعیدی ۵۴۹

۲ امراتنا فی الشریعة و المجتمع، طاهر حداد ص ۳۱-۳۲

همچنین انکار نمودن تفاوت میان مرد و زن در شهادت و گواهی دادن.<sup>۲</sup>

از دیگر موارد: انکار چندهمسری<sup>۳</sup>، تنبیه بدنی همسر<sup>۴</sup>، حکم دادن به مکروه بودن شراب و نه حرام بودن آن<sup>۵</sup>، نپذیرفتن طلاق خارج از دادگاه<sup>۶</sup>، نپذیرفتن حق طلاق برای مردان<sup>۷</sup>، انکار حجاب<sup>۸</sup> و عده زن مطلقه<sup>۹</sup>. همچنین جیبی که خداوند در آیه ﴿وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ امر به پوشاندنش نموده، سینه‌ها، زیر آن، زیر ناف و شرمگاه است که پوشاندنش برای نامحرم واجب است، گرچه برای محرم زن هیچ جایی نیاز به پوشیدن ندارد!<sup>۱۰</sup>

---

۱ الاسلام و الحرية، محمد شرفی، ص ۱۱۶-۱۱۷

۲ امراتنا فی الشريعة المجتمع ص ۱۷-۱۸

۳ ظاهرة التأويل الحديثه ص ۲۸۰

۴ الاسلام و الحرية، محمد شرفی ص ۶۶

۵ الكتاب و القرآن قرائه معاصره، محمد شحرور ص ۴۷۷

۶ الاسلام و الحرية ص ۱۲۳

۷ ظاهرة التأويل الحديثه ص ۲۸۱

۸ ظاهرة التأويل الحديثه ص ۲۷۸-۲۸۰

۹ ظاهرة التأويل الحديثه ص ۲۸۱

۱۰ الكتاب و القرآن قرائه معاصره، محمد شحرور، ص ۶۰۶-۶۰۷

## فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

حتی از این نفی و انکار، نماز و زکات و روزه نیز در امان نمانده.<sup>۱</sup>

همچنین قسمت‌هایی که خداوند دستور به پوشاندن آن‌ها داده، عبارت است از سینه‌ها و پایین‌تر از آن، زیر بغل، شرمگاه و آلت که باید در مقابل غیر محارم پوشانده شود، اما در مقابل محارم مانعی ندارد.

کار به جایی رسیده که حتی نماز، زکات و روزه نیز از این نفی و انکارها در امان نمانده است.

در این بین کمیسیونی متشکل از رجال علوم مختلف اسلامی و غیر مسلمانان در رابطه با موضوع مساوات در ارث، پیامدهای حجاب زن، اثرات روزه بر سلامتی افراد پیر و کودکان و نتایج حاصل از آن صورت گرفت.<sup>۲</sup>

این بخشی از باور آن‌هاست که این‌چنین نصوص شریعت و احکام قطعی آن را بازیچه خود قرار می‌دهند. نیازی نیست که به مناقشه نظریات آن‌ها پردازم؛ زیرا علمای بسیاری در این رابطه پژوهش‌ها و تحقیقات فراوانی انجام داده و به مناقشه

---

۱ برخی از این مطالب را در کتاب «ظاهرة التأویل الحدیثه» ص ۲۸۶-۲۸۹ مطالعه نمایید.

۲ الاسلام فی عالم المتغیر، حسین احمد امین ص ۲۷۸

## تسلیم در برابر نص شرعی

تمام اعتقادات آن‌ها پرداخته‌اند. این موارد جزو مسائل قطعی و مهم شرع است و امکان پنهان کردن دلایل آن وجود ندارد. هدف از این کار بیان اثرات حاصل از تأویل بی‌اساس بود.

نکته قابل‌تأمل در این مسئله این است که باور دارند این اعمال و اعتقادات آن‌ها کاملاً درست و به‌جاست و وانمود می‌کنند که بسیار خداترس‌اند و عموماً دست به اجتهاداتی می‌زنند که در ظاهر حیثیت اسلام را حفظ کرده و زیبا جلوه می‌دهد. «اگر اسلام بهره‌زن را کمتر از بهره‌مرد قرار داده است، لابد عذری برای این حکم داشته.»

بنابراین زمانی که اسلام پایین‌تر از حق زن را به او می‌دهد، عذری برای این کار دارد و باید علت یا انگیزه آن را دانست.

بنابراین زن «اگرچه حقیقتاً کمتر از مرد باشد، به این خاطر است که نقشی نصف نقش مرد در زندگی را ایفا می‌کرده. اما نباید به‌وسیله قیاس و عادت‌هایی که پیش از نزول قرآن رایج بوده زن را تحقیر نمود.»

لذا حکم اسلام اگرچه در نظر برخی افراد شکل جذابی ندارد اما به‌مراتب بهتر و سزاوارتر از احکام پیش از آن است. پس وای بر سستی ایمان این افراد سرشکسته: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ



فصل دوم: فرمان‌برداری از نص شرعی و مخالفت با فهم نص

حَقَّ قَدْرِهِ<sup>۱</sup> (آنان خدا را آن‌گونه که شایستهٔ عظمت اوست،  
شناختند).

---

۱ انعام: ۹۱